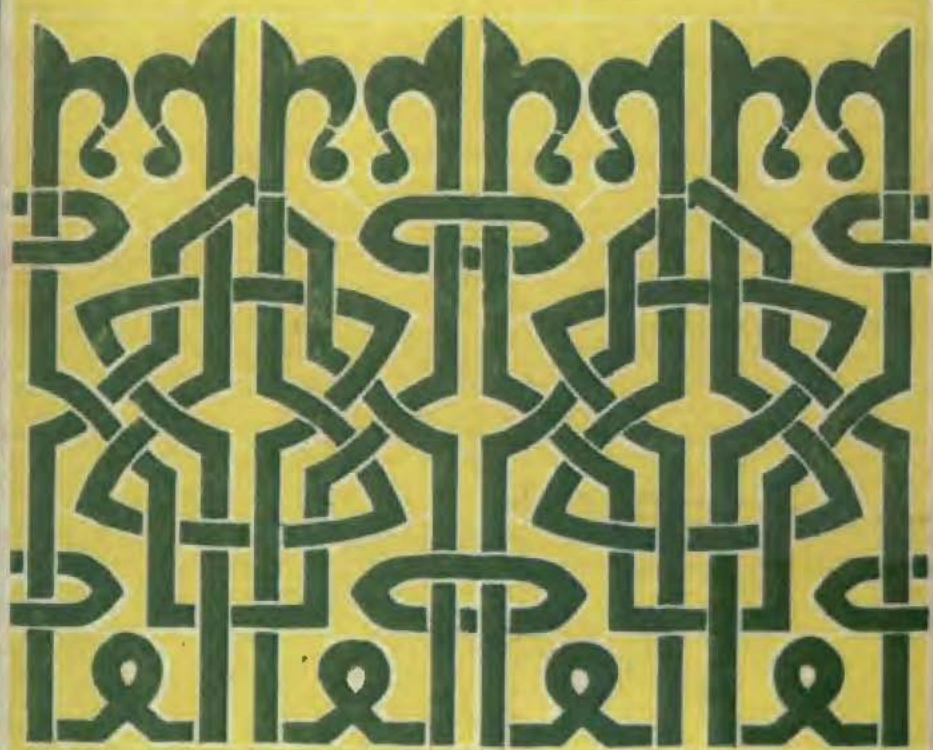


مبانی زبان شناسی

و کاربرد آن در زبان فارسی

ابوالحسن نجفی

www.tabarestan.info



مبانی زبان شناسی
و کاربرد آن در زبان فارسی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی

تبرستان

www.tabarestan.info

ابوالحسن نجفی



انتشارات نیلوفر

تبرستان
www.tabarestan.info

چاپ اول : ۱۳۵۸
چاپ دوم : ۱۳۷۱
چاپ سوم : ۱۳۷۳
چاپ چهارم : ۱۳۷۴
چاپ پنجم : ۱۳۷۶



انتشارات نیلوفر خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن ۶۴۶۱۱۱۷

ابوالحسن نجفی

مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی

چاپ دینا

تعداد: ۴۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۱-۰۲۰-۴۴۸-۹۶۴-۱-۰۲۰-۴۴۸-۹۶۴-۱-۰۲۰-۴۴۸-۹۶۴-۱-۰۲۰-۴۴۸-۹۶۴-۱-۰۲۰-۴۴۸-۹۶۴-۱

یادداشت

در این کتاب کوشش شده است تا مفاهیم و مباحث اساسی زبان شناسی امروز با زبانی ساده و درخور فهم عموم شرح داده شود. مخاطب آن در وهله نخست دانشجویان رشته های علوم انسانی هستند، ولی خواننده عام نیز که مشتاق کسب اطلاعات مختصر و لازم درباره این علم نسبتاً جدید است از نظر دور نمانده است. زبان شناسی در همه رشته های فعالیت بشری، آنجا که با زبان سروکار دارد، نفوذ کرده است و امروز دیگر هیچ محقق و متفکری، چه در علوم انسانی و چه در علوم محض، نمی تواند خود را از دانستن آن بی نیاز بداند. البته رساله حاضر مدعی آن نیست که همه مسائل زبان شناسی را حتی فهرست وار عرضه کند. وانگهی مکاتب زبان شناسی امروزه چندان متعدد است که کتابی چندین برابر رساله حاضر نیز نمی تواند به معرفی آنها توفیق یابد. ولی آنچه در این رساله آمده است قطعاً جزو اصول ثابت زبان شناسی و مورد قبول اکثر مکاتب است.

در پایان کتاب، بویژه برای کسانی که آن را نزد خود و بی راهنمایی استاد می خوانند، دو دسته تمرین با عنوان «خودآزمایی» آمده است: یکی «آزمونهای پاسخ گزینی» است شامل یک رشته پرسش و هرکدام با سه تا پنج پاسخ در برابر آن که خواننده باید پاسخ درست را از میان آنها برگزیند، و دیگر «آزمونهای پاسخ نگاری» است مشتمل بر پرسشهایی که خواننده باید پاسخ آنها را به تفصیل بنویسد. پاسخهای درست به این دو دسته آزمون به دنبال آنها آمده است و خواننده از این طریق می تواند دانسته های خود را بسنجد.

چاپ نخست این کتاب که در ۱۳۵۸ منتشر شد مورد عنایت استادان و دانشجویان قرار گرفت و نسخه های آن به سرعت نایاب شد. نویسنده از مدتها پیش در نظر داشت که آن را کاملتر کند و مباحث اساسی دیگر، بویژه معناشناسی، تحول زبان، روابط زبان و جامعه، سبک شناسی ادبیات را بر آن بیفزاید. این کار به درازا کشید و سرانجام ترجیح داده شد که همان تحریر نخست با بعضی اصلاحات و افزایشهای لازم به چاپ برسد و مباحث مذکور برای مجلد دیگر گذاشته شود.

به غایت سپاسگزار دوست دانشورم آقای احمد سمیعی هستم که با دقت و احاطه علمی خاص خود دست نوشته این کتاب را پیش از چاپ اول از نظر گذراند و اصلاحات بسیاری به نگارنده پیشنهاد کرد که اغلب آنها پذیرفته و به کار بسته شد.

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

۹	۱. زبان چیست؟
۹	زبان شناسی
۱۱	ارتباط
۱۲	زبان به منزله نهاد اجتماعی
۱۴	نشانه چیست؟
۱۵	انواع نشانه
۱۷	اجزای نشانه
۱۸	ساختار
۲۳	جریان بر خط مستقیم
۲۶	تجزیه دوگانه
۳۳	تعریف زبان
۳۴	وظایف یا نقشهای زبان
۳۹	نقش ارتباطی زبان
۴۱	زبان و واقعیت
۴۳	محور همنشینی و محور جانشینی
۴۷	تعریف دیگری از زبان
۴۹	۲. واحدهای تجزیه دوم: واجها
۴۹	صوت و آوا
۵۲	نقشهای واج
۵۳	استخراج واجها
۵۴	آوانگاری و واج نگاری
۵۶	صامت‌های فارسی
۵۸	مصوت‌های فارسی
۶۰	مسئله امتداد مصوتها
۶۱	مصوت‌های مرکب
۶۳	تحول واجها
۶۴	هجاهای فارسی
۶۷	الگوی هجایی فارسی
۶۷	سه صامت پایانی
۶۹	هجای باز و هجای بسته
۶۹	مسئله همزه در فارسی
۷۴	هجا و تکواژ
۷۶	کاربرد واجها در تکواژ

۷۷	صامت‌های پایانی
۷۸	همزه پایانی
۷۹	صامت مکرر پایانی
۸۰	مصوت‌های پایانی
۸۰	التقای مصوتها
۸۳	i- پیش از y- در تکواژ
۸۶	تکیه در فارسی
۸۹	۳. واحدهای تجزیه اول: تکواژها
۸۹	تقدم صورت بر معنی
۹۱	حذف معنی
۹۴	فهرست بسته و فهرست باز
۹۵	تکواژ دستوری و تکواژ قاموسی
۹۶	صرف و نحو
۹۷	جمله و عبارت
۹۸	آمیزه
۹۹	۴ تکواژ گسسته
۱۰۰	تکواژ اجباری و تکواژ اختیاری
۱۰۱	نقش مکرر
۱۰۲	۲ صورت واحد و نقشهای متفاوت
۱۰۳	۹ تکواژ پنهان
۱۰۶	جای تکواژها در جمله
۱۰۷	سه امکان خط مستقیم
۱۱۲	سلسله مراتب عناصر جمله
۱۱۴	مقوله های نحوی
۱۱۵	نقش یکسویه و نقش دوسویه
۱۱۸	پایان سخن
۱۱۹	چند نمودار دستوری
۱۲۱	خودآزمایی
۱۲۱	آزمونهای پاسخ‌گزینی
۱۴۷	آزمونهای پاسخ‌نگاری
۱۵۳	پاسخ آزمونهای پاسخ‌گزینی
۱۵۵	پاسخ آزمونهای پاسخ‌نگاری
۱۷۱	فهرست راهنما

۱. زبان چیست؟

زبان‌شناسی

۱-۱ زبان‌شناسی، چنانکه از نامش پیداست، بررسی علمی زبان است. این علم البته به بررسی زبان مادری نیز می‌پردازد، اما در وهلهٔ نخست به زبان در مفهوم عام آن می‌نگرد، یعنی از یک سو همهٔ زبانها و از سوی دیگر آن خصوصیت انسان که او را از جانداران دیگر متمایز می‌سازد، چندانکه در تعریف او می‌گویند: حیوان ناطق. البته هیچ زبان‌شناسی مدعی دانستن همهٔ زبانها نیست؛ زیرا تعداد زبانهای مختلف جهان را تا ۵۰۰۰ برآورد کرده‌اند و تاکنون هیچ‌کس، چه زبان‌شناس و چه غیر زبان‌شناس، شاید نتوانسته باشد یک صدم این مقدار را هم به‌طور نسبی بیاموزد، تا چه رسد به اینکه دربارهٔ همهٔ آنها بررسی کند.

از سوی دیگر، آن صفت ممیز انسان، یعنی گویایی، رشته‌های چنان متعددی از فعالیت علمی بشر را - از فیزیک و فیزیولوژی تا روان‌شناسی و روان‌پزشکی، و از جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی تا منطق و فلسفه - دربر می‌گیرد که امروزه هیچ‌کس توانایی و حتی جرئت آن را ندارد که به‌همهٔ آنها بپردازد.

حال اگر کسی بخواهد با زبان‌شناسی آشنا شود چگونه می‌تواند امید آموختن این همه دانش‌های گوناگون را داشته باشد؟ حتی برای فراگرفتن بخش کوچکی از این دانش، که معمولاً با شنیدن اصطلاح «زبان‌شناسی» به ذهن متبادر می‌شود، یعنی تاریخ تحول و خویشاوندی زبانها و روابط آنها با یکدیگر (یا آنچه به «ریشه‌شناسی» و «زبانهای باستانی» و «فقه‌اللغه» معروف است)، باید عمری را صرف کرد. تازه چه حاصل از اینکه حافظه خود را با دانسته‌های پراکنده‌ای از این قبیل بیناریم که مثلاً واژه اوستایی vafra در فارسی برف و در گویش‌های مازندرانی و گیلکی وَرْف شده است، یا واژه بَد فارسی و bad انگلیسی، با همه تشابه لفظ و معنی، از دو ریشه مختلف‌اند؟ وانگهی این بررسی تا کجا باید ادامه یابد و تا کجا می‌توان در شرح و بسط جزئیات پیش رفت؟

اتفاقاً زبان‌شناسی، به مفهوم امروز کلمه، از زمانی پا گرفت که به مقابله با این جریان اخیر برخاست و بحق مدعی شد که اگر علمی دایماً به بررسی مفردات مشغول باشد و نتواند زمینه کار خود را محدود و هدف‌های خود را مشخص سازد و در انتها ما را به تفکر و استنتاج شخصی برساند شاید علم به مفهوم دقیق کلمه نباشد. هر علمی ناچار است که، دیر یا زود، یافته‌های جزئی را با یکدیگر ترکیب کند و از آنها نتایج کلی بگیرد.

از سوی دیگر، تفاوت زبان‌شناسی با علوم دیگری که کم و بیش به زبان می‌پردازند در این است که زبان‌شناسی زبان را برای توضیح خود زبان بررسی می‌کند، ولی آن علوم زبان را برای توضیح چیز دیگری به کار می‌گیرند (مثلاً برای مطالعه استعداد روانی تکلم یا قوانین تفکر یا نهادهای اجتماعی یا ضایعات مخ و اندامهای گفتار). پس در نهایت يك چیز برای زبان‌شناس باقی می‌ماند: خود زبان در ساختهایش و در کارکردش.

(زبان‌شناسی امروز علمی است مانند همه علوم دیگر، دارای اصول و قواعد و روش‌هایی مبتنی بر مشاهده و تجربه و استقرا، براساس ملاک‌های صوری و عینی. قطعیت علمی بسیاری از دستاوردهای زبان‌شناسی در قرن حاضر آن را به مرز «علوم دقیق» نزدیک کرده است.)

این را هم باید دانست که در سلسله علوم معروف به «علوم انسانی»، یعنی

علمی که موضوع بحث و بررسی آنها انسان است (روان‌شناسی، روان‌کاوی، تاریخ، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، منطق، فلسفه، هنرشناسی، نقد ادبی و جز اینها)، زبان‌شناسی دقیقترین و پیشرفته‌ترین آنهاست، به طوری که پاره‌ای از این علوم (از جمله مردم‌شناسی و نقد ادبی) اصول و روشها و حتی اصطلاحهای آن را عیناً اقتباس کرده و در زمینه فعالیت خود به کار بسته‌اند.

ارتباط

۲-۱ بشر، چنانکه از زمان ارسطو گفته‌اند، حیوانی مدنی بالطبع است، یعنی حیوانی است که به هیئت اجتماعی زیست می‌کند. در حقیقت هرچه در تاریخ به قهقرا برویم، هرگز بشر را در وضع زندگی انفرادی نمی‌یابیم. پس به آسانی می‌توان دریافت که از زمان تشکیل جامعه مهمترین امر زندگی اجتماعی بشر ایجاد رابطه با هموعانش بوده است. چون ارتباط مستقیم، یعنی ارتباط بی‌واسطه ذهنها با یکدیگر، میسر نیست، ناچار برای این منظور باید وسیله‌ای به کار برد. مهمترین وسیله ارتباط افراد بشر همیشه زبان بوده، ولی انسان جز این البته وسایل دیگر هم در اختیار داشته است.

نظری به زندگی اجتماعی روزانه ما نشان می‌دهد که بشر چه تدابیر مختلف و متعددی به کار می‌برد تا بتواند نیت و مقصود خود را به هموعانش بفهماند و نیت و مقصود آنها را بفهمد: از اشاره‌های سر و دست و چشم و ابرو گرفته تا علائم راهنمایی و رانندگی، همه از جمله وسایل ارتباطی‌اند. همه قراردادهای اجتماعی بشر - که آنها را نهاد اجتماعی می‌نامند - حتی مقررات سلام و علیک و مراسم معارفه و آداب معاشرت و تشریفات ازدواج و طلاق از فروع زندگی اجتماعی و به منظور ایجاد ارتباط با همدیگر است.

پس مدار زندگی بشر بر ارتباط قرار دارد. در واقع اگر از ارضای غریزه‌های فردی صرف نظر کنیم، هر امری را - از دستگاه علائم راهنمایی و رانندگی گرفته تا هنرهای زیبا - می‌توان در شمار وسایل ارتباطی آورد. حتی اگر آفرینش هنری، چنانکه گفته‌اند، زبان حال فردیت و تنهایی بشر باشد، هنرمند از آن دم

که محصول کارش را در معرض دید و داوری دیگران می‌گذارد عملی در زمینه ارتباط انجام می‌دهد.

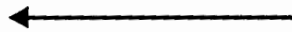
زبان به منزله نهاد اجتماعی

۳-۱ زبان، چنانکه گفتیم، مهمترین وسیله ارتباطی بشر و پایه همه نهادهای اجتماعی اوست. در اینجا اصطلاح «زبان موسیقی» و «زبان گلها» و «زبان تصاویر» را کنار می‌گذاریم، زیرا اینها استعاره‌هایی بیش نیست؛ نه موسیقی زبان است، نه نقاشی، نه پیکرتراشی. حتی اگر این هنرها رابطه‌ای هم با زبان داشته باشند، به هر حال مفهوم «رابطه» متضمن مفهوم تفاوت و فاصله میان عناصری است که با یکدیگر رابطه دارند. اگر می‌گوییم که نقاشی و موسیقی زبان نیست به آن سبب است که ماده یا مصالح کار آنها با زبان یکی نیست. غرض از زبان مفهوم عادی و مصطلح این کلمه است، یعنی - پیش از آنکه به تعریف دقیقتری برسیم - ساده‌ترین وسیله‌ای که ما در زندگی روزمره برای ایجاد ارتباط با هموعان خود در اختیار داریم و نخستین خصوصیت آن تولید اصواتی است که از دهان بیرون می‌آیند.

۴-۱ دم زدن و راه رفتن نتیجه کاربرد طبیعی بعضی از اندامهای بدن یعنی ششها و پاهاست. اما زبان چنین نیست، زیرا موضع معین و منحصری در بدن برای آن وجود ندارد.

البته در علم آواشناسی و زبان شناسی سخن از اعضای گفتار یا اندامهای گویایی به میان می‌آید، اما باید دانست که وظیفه اصلی هر يك از این اندامها چیز دیگری است سواى ایجاد صوت به منظور بیان مفاهیم ذهن. مثلاً دهان برای جویدن و فرو دادن غذا و زبان برای چشیدن و حفره‌های بینی برای نفس کشیدن به کار می‌روند و دیگر اعضای گفتار به‌همچنین. حتی آن قسمت از مخ که آن را مرکز تکلم به‌شمار می‌آورند و ضایعات وارد بر آن موجب گنگی می‌شود بی‌گمان رابطه‌ای با کاربرد زبان دارد، اما مسلم نیست که وظیفه نخستین و

۶-۱) هرچیز که نمایندهٔ چیز دیگری جز خودش باشد، یا به عبارت دیگر، برجیز دیگری جز خودش دلالت کند^۱ نشانه نامیده می‌شود. مثلاً اگر بر دیوار کوچهای این نشانه را ببینیم:



در می‌یابیم که غرض از آن این است:

از این راه باید رفت

این معنی از نشانه به خودی خود بر نمی‌آید، بلکه فقط توافق قبلی، یعنی در حقیقت عرف و عادت ماست که آن صورت را به این معنی می‌رساند.

(با این حال، رابطهٔ میان نشانه و معنای آن همیشه بر حسب وضع و قرارداد نیست؛ مثلاً هرکس، چه بی سواد و چه با سواد، از دیدن تصویر مار به مفهوم آن پی می‌برد و حال آنکه تا سواد خواندن نداشته باشد - یعنی قرارداد خط کتابت را نشناسد - از دیدن کلمهٔ مکتوب مار به مفهوم مار نمی‌رسد. همچنین است نشانه‌هایی که در منطق قدیم آنها را «دلالت عقلی» می‌نامیدند؛ مثلاً دلالت جای پا بر رونده، یا دلالت دود بر آتش و باران بر ابر.)

در منطق قدیم به نوع دیگری از دلالت هم قایل بوده‌اند که آن «دلالت طبیعی» است، مثلاً دلالت سرخی چهره بر شرم و دلالت تندی ضربان نبض بر تب. اما دقت مختصری نشان می‌دهد که این دو نوع دلالت اخیر، یعنی عقلی و طبیعی، در حقیقت از یک مقوله‌اند. زیرا اولاً هر دو محتاج تجربه‌اند و به صرف تعقل نمی‌توان آنها را دریافت: کسی که فرضاً آتش را ندیده و نشناخته باشد از دیدن دود، هرچند استدلال عقلی کند، پی به وجود آتش نخواهد برد؛ همچنین است تندی ضربان نبض، که فقط از طریق تجربهٔ قبلی می‌توان آن را نشانهٔ تب

۱) در منطق قدیم می‌گفتند: بودن شیء است به نحوی که از علم به آن حاصل آید علم به شیء دیگر، و این تعریف را در مورد دلالت به کار می‌بردند. اما دلالت، چنانکه خواهیم دید، عمل نشانه است نه خود نشانه، یا به عبارت دیگر، رابطهٔ میان دال و مدلول است (نشانه معادل signe در فرانسه و sign در انگلیسی است).

۶-۱) هرچیز که نمایندهٔ چیز دیگری جز خودش باشد، یا به عبارت دیگر، برچیز دیگری جز خودش دلالت کند^۱ نشانه نامیده می‌شود. مثلاً اگر بر دیوار کوچهای این نشانه را ببینیم:



در می‌یابیم که غرض از آن این است:

از این راه باید رفت

این معنی از نشانه به خودی خود بر نمی‌آید، بلکه فقط توافق قبلی، یعنی در حقیقت عرف و عادت ماست که آن صورت را به این معنی می‌رساند.

(با این حال، رابطهٔ میان نشانه و معنای آن همیشه برحسب وضع و قرارداد نیست. مثلاً هرکس، چه بی سواد و چه با سواد، از دیدن تصویر مار به مفهوم آن پی می‌برد و حال آنکه تا سواد خواندن نداشته باشد - یعنی قرارداد خط کتابت را نشناسد - از دیدن کلمهٔ مکتوب مار به مفهوم مار نمی‌رسد. همچنین است نشانه‌هایی که در منطق قدیم آنها را «دلالت عقلی» می‌نامیدند؛ مثلاً دلالت جای پا بر رونده، یا دلالت دود بر آتش و باران بر ابر.)

در منطق قدیم به نوع دیگری از دلالت هم قایل بوده‌اند که آن «دلالت طبیعی» است، مثلاً دلالت سرخی چهره بر شرم و دلالت تندى ضربان نبض بر تب. اما دقت مختصری نشان می‌دهد که این دو نوع دلالت اخیر، یعنی عقلی و طبیعی، در حقیقت از يك مقوله‌اند. زیرا اولاً هر دو محتاج تجربه‌اند و به صرف تعقل نمی‌توان آنها را دریافت: کسی که فرضاً آتش را ندیده و نشناخته باشد از دیدن دود، هرچند استدلال عقلی کند، پی به وجود آتش نخواهد برد؛ همچنین است تندى ضربان نبض، که فقط از طریق تجربهٔ قبلی می‌توان آن را نشانهٔ تب

(۱) در منطق قدیم می‌گفتند: بودن شیء است به نحوی که از علم به آن حاصل آید علم به شیء دیگر، و این تعریف را در مورد دلالت به کار می‌بردند. اما دلالت، چنانکه خواهیم دید، عمل نشانه است نه خود نشانه، یا به عبارت دیگر، رابطهٔ میان دال و مدلول است (نشانه معادل signe در فرانسه و sign در انگلیسی است).

دانست. ثانیاً در دلالت عقلی و طبعی رابطه علت و معلولی هست و حال آنکه مثلاً میان لفظ دیوار و معنای «دیوار» چنین رابطه‌ای نیست، و الاً همه‌جا برای نامیدن شیء واحد لفظ واحد می‌داشتند. ثالثاً دلالت وضعی برای ایجاد ارتباط با دیگری ساخته شده است و حال آنکه دلالت‌های عقلی و طبعی بدین منظور به‌وجود نیامده‌اند، هر چند که بشر چنین استفاده‌ای هم از آنها بکنند.

انواع نشانه

۷-۱ نشانه‌هایی را که در زندگی اجتماعی بشر به‌کار است می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

(الف) نشانه تصویری یعنی نشانه‌ای که میان صورت و مفهوم آن مشابهتی عینی و تقلیدی هست، مانند نقش مار که بر خود مار و عکس که بر صاحب عکس و نقشه جغرافیا که بر منطقه‌ای از مناطق زمین دلالت می‌کند. فقط به سبب مشابهت ظاهری است که می‌توان از اولی به دومی راه برد.

(ب) نشانه طبیعی (که همان نشانه عقلی و طبعی باشد)، یعنی نشانه‌ای که میان صورت و مفهوم آن رابطه همجواری یا تماس هست، مثلاً رابطه میان دود و آتش و میان جای پا و رونده و میان تندی ضربان نبض و احتمال تب و میان لفظ آخ و احساس درد. این رابطه از مقوله علیت است: آتش و رونده و تب و احساس درد علت است و دود و جای پا و تندی ضربان نبض و فریاد معلول آن. فرق اساسی این نشانه با نشانه وضعی در این است که عمداً به قصد ایجاد ارتباط به‌وجود نیامده است.

(ج) نشانه وضعی یعنی نشانه‌ای که میان صورت و مفهوم آن همچنان رابطه همجواری و پیوستگی هست؛ اما این رابطه قراردادی است، نه ذاتی و خودبخودی؛ پس بر مبنای قاعده‌ای جاری و مستعمل است (عرف و عادت)، نه بر اساس مشابهت صوری یا بستگی علت و معلولی؛ مانند دلالت لفظ اسب بر معنای «اسب» که تا مسبق بر قرارداد تصریحی یا تلویحی میان گوینده و شنونده نباشد مفهوم نخواهد شد؛ یا دلالت نور قرمز در سر چهارراه بر «عبور ممنوع».

۸-۱ می‌توان گفت که دلالت نشانه‌های تصویری و طبیعی نزد همهٔ جوامع بشری تقریباً یکسان، یا لاقلاً بی‌نیاز به آموختن، قابل درک است؛ و حال آنکه دلالت نشانه‌های وضعی مسبوق بر آموزش و فراگیری است، و بنابراین نزد هر جماعتی به صورتی متفاوت با صورت رایج نزد جماعت دیگر است. به همین سبب است که مثلاً جانوری را که در فارسی اسب می‌نامند در عربی قَرَس می‌گویند و در فرانسه cheval و در انگلیسی horse و در آلمانی pferd و در ایتالیایی cavallo و در زبانهای دیگر الفاظ دیگر.

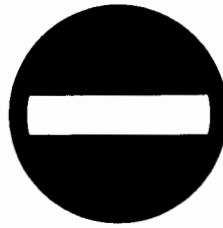
البته پایهٔ هر زبانی بر دلالت وضعی است، اما دلالت‌های دیگر نیز به مقیاس کمتر در آن به کار می‌رود. مثلاً دلالت گروه الفظی را که در دستور زبان «اصوات» می‌نامند می‌توان از مقولهٔ دلالت طبیعی شمرد؛ و دلالت گروه الفظی را که به «نام آوا» معروف است، یعنی الفظی که به تقلید از اصوات موجود در طبیعت ساخته شده است (مثلاً شرشر آب و خرخر خواب)، می‌توان از مقولهٔ دلالت تصویری دانست. یا اگر در اکثر زبانها برای تمیز مفرد از جمع معمولاً حرف یا حروفی بر کلمهٔ مفرد می‌افزایند تا جمع شود و نه بر کلمهٔ جمع تا مفرد گردد، جلوه‌ای از دلالت تصویری است.

۹-۱ بسیاری از نشانه‌ها ممکن است از گروهی به گروه دیگر بروند. فی‌المثل دود آنجا که دلیل آتش باشد از نشانه‌های طبیعی است، ولی چون نزد بعضی از قبایل سرخ‌پوست امریکایی به نشانهٔ اعلام جنگ یا خطر به کار رود در شمار نشانه‌های وضعی خواهد بود، چون مسبوق بر قرارداد و آموزش و نیز به قصد ایجاد ارتباط است.

بسیاری از نشانه‌ها ممکن است ترکیبی از دو یا سه نوع باشند. مثلاً در علایم راهنمایی و رانندگی، نشانه‌ای که دلالت بر پیچ جاده می‌کند متشکل از نشانهٔ تصویری و نشانهٔ وضعی است؛ و حال آنکه علامت توقف اجباری مطلقاً وضعی است.



خطر در گردش به راست



عبور ممنوع

اجزای نشانه

۱۰-۱) هر نشانه دو رویه دارد که يك رویه آن بر رویه دیگر دلالت می‌کند؛ مثلاً صورت ملفوظ یا مکتوب اسب بر معنای «اسب»، یا شکل جای پا بر شخص رونده. رویه نخست دال و رویه دوم مدلول و رابطه میان آنها دلالت نامیده می‌شود. در مورد کلمه، دال را لفظ و مدلول را معنی هم می‌گویند. پس برای رسیدن از نشانه به شیء یا عین خارجی، باید از دو مرحله (دلالت) گذشت: دلالت دال بر مدلول و دلالت مدلول بر شیء خارجی. مثلاً با شنیدن لفظ دیوار به معنای «دیوار» و از معنای دیوار به خود دیوار پی می‌بریم.

۱۱-۱) نزد پاره‌ای از منطقیان و حتی زبان‌شناسان، مدلول با شیء خارجی یکی است. اما باید دانست که مدلول (یا معنی در مورد کلمه) همان شیء خارجی نیست، بلکه بر شیء خارجی دلالت می‌کند؛ چنانکه دال بر مدلول. کسانی که در این باره شك دارند توجه کنند که در کلمه رختخواب نمی‌توان خفت و کلمه سرکه ترش نیست و با کلمه کارد نمی‌توان پرتقال پوست کند، یا به قول شاعر: «شب نگردد روشن از اسم چراغ»^{۱)}

۱) خواجه نصیرالدین طوسی بصراحت می‌گوید که کتابت بر عبارت [= کلمات ملفوظ] عبارت بر معنی و معنی بر عین خارجی دلالت دارد و سپس می‌افزاید: «واضعان الناظ اول به‌آزاء معانی نهاده‌اند نه به‌آزاء اعیان خارجی. آن است که اگر کسی لفظی شنیده باشد و معنی آن فهم کرده و آن عین را که معنی بر او دال بود نشناخته، بسیار بود که عین حاضر بود و نامش شنود و داند که چه می‌خواهند اما نداند که آن چیز حاضر است.» (رجوع شود به اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، ص ۶۳.)

وانگهی این نکته را هم باید در نظر داشت که بسیاری از کلمات - که طبق تعریف از لفظ و معنی تشکیل شده‌اند - در عالم خارج مصداق ندارند؛ چنانکه حروف اضافه و حروف ربط و افعال اسنادی و جز اینها. حتی در مورد اسمها، که معمولاً نماینده شیء مشخصی در عالم خارج‌اند، اگر از اسمهای معنی و اسمهایی که مصداق آنها فقط در تخیل است (مانند دیو، اژدها، پری، سیمرغ) هم صرف نظر کنیم، باز اسمهای ذات را همیشه بی‌یقین نمی‌توان دارای عین خارجی دانست: کلمهٔ سیب بر مفهوم کلی و انتزاعی سیب دلالت می‌کند، نه بر فلان سیب معین مشخص واقعی، یعنی مصداق آن در عالم خارج^۱. (پس مسئلهٔ زبان مسئلهٔ دال و مدلول و دلالت است، نه مسئلهٔ اعیان خارجی، یعنی واقعیت).

البته شك نیست که زبان و واقعیت رابطهٔ مداوم با یکدیگر دارند، اما کلمهٔ «رابطه» را، چنانکه گفته شد، باید به معنای دقیق آن که متضمن تفاوت و فاصله است در نظر گرفت (← ۱-۳).

ساختار

۱۲-۱ از آنچه گذشت می‌توان دریافت که زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. اما در این تعریف يك نکته ناتمام یا مبهم می‌ماند و آن معنای دقیق لفظ «مجموعه» است. اگر آن را به معنای گروهی از عناصر و آحاد پراکنده و نامرتب بدانیم مسلماً

۱) دو کلمهٔ مفهوم و مصداق در منطق و فلسفه معنای دقیقی دارند که اینجا نباید از نظر دور داشت. مفهوم عبارت است از مجموعهٔ صفاتی که يك معنای کلی از آن حاصل می‌شود؛ مثلاً مفهوم انسان این است: «جسم نامی و حساس و ناطق». اما مصداق عبارت است از يك يك افراد آن معنای کلی؛ مثلاً مصداق انسان بیژن و منیژه و فلان کارگر و معلم است که عینیت خارجی دارند. پس مصداقهای انسان همهٔ افراد بشرند و مصداق سیب مثلاً همین سیبی است که اکنون دارم می‌خورم و هر سیب دیگر. برطبق منطق و فلسفهٔ قدیم، مفهوم و مصداق با یکدیگر نسبت معکوس دارند: هرچه مفهوم وسیعتر باشد مصداق آن محدودتر می‌شود و بالعکس. مثلاً در سلسله مراتب جوهر، جسم، نامی، حیوان، انسان، هرچه بیشتر برویم مفهوم وسیعتر و مصداق محدودتر است.

به خطا رفته‌ایم، زیرا در زبان هیچ جزئی نیست که با جزء یا اجزای دیگر به نحوی از انحا مرتبط نباشد. مجموعه نشانه‌های زبان يك کلّ مرتبط و منضبط می‌سازد که يك يك عناصر سازنده آن، برطبق قواعد و اصول خاصی که در هر زبان با زبان دیگر تفاوت دارد، به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند، چندانکه بعضی مدعی شده‌اند که اگر يك جزء درهم بریزد یا تغییر یابد دیگر اجزا به تبع آن درهم می‌ریزند یا تغییر می‌یابند. این مجموعه متشکل از اجزای همبسته را فردینان دو سوسور^۱، بنیادگذار زبان‌شناسی جدید، سیستم می‌نامید و امروزه آن را استروکتور^۲ می‌نامند، که در فارسی به ساختار ترجمه کرده‌اند. میان زبان‌شناسان و نیز میان دانشمندانی که به رشته‌های دیگر علوم انسانی می‌پردازند در معنای دقیق و کاربرد لفظ ساختار اختلاف نظر بسیار است: بعضی آن را مجموعه ساده‌ای از روابط می‌دانند، و بعضی دیگر شبکه درهم پیچیده به هم پیوسته‌ای از فعل و انفعال متقابل، مانند سلسله اعضای يك جسم آلی که علی‌رغم وظیفه جداگانه‌ای که برعهده هر يك از آنهاست در عین حال موجودیت هر کدام منوط به موجودیت دیگران است، چندانکه از کلّ آنها چیزی به دست می‌آید که از حاصل جمع فرد فرد آنها بسی بیشتر و حتی چیز دیگر است.

۱۳-۱ اینکه زبان مرکب از نظام متشکلی است سخن تازه‌ای نیست. اگر نگاهی به تاریخچه زبان‌شناسی بیفکنیم می‌بینیم که از قرن هفدهم به این سو، در تعریف زبان رفته رفته اصطلاح دستگاه یا نظام را به کار می‌برند، بی آنکه معنای دقیقی از آن اراده کنند. البته هنوز هم هستند کسانی که زبان را اساساً سیاهه‌ای از لغات می‌دانند، یعنی رشته‌هایی صوتی که هر يك از آنها بر شیئی از اشیای جهان تطبیق می‌کند: برای نامیدن فلان جانور، مثلاً شیر، فهرست لغاتی که به نام زبان فارسی معروف است يك گروه صوتی معین وضع کرده است که خط

۱) Ferdinand de Saussure، زبان‌شناس سوئیسی (۱۸۵۷-۱۹۱۳).
 ۲) structure

فارسی آن را به شکل شیر می نویسد، و تفاوت میان زبانها مربوط به تفاوت نامیدن این جانور است که در عربی *اسد* و در انگلیسی و فرانسه *lion* (با تلفظ متفاوت) و در زبانهای دیگر به الفاظ دیگر خوانده می شود. پس آموختن يك زبان بیگانه لابد عبارت است از آموختن فهرستی دیگر از لغات که از هر لحاظ مساوی و موازی با فهرست نخستین یعنی زبان مادری است.

تصور زبان بدین صورت مبتنی بر تصور کودکانه ای از جهان بیرون است که برطبق آن، جهان، پیش از آنکه بشر به کشف و درک آن بپردازد، دارای مقولات کاملاً مشخص و مجزایی از اشیا بوده است که بعد برای نامیدن آنها در هر زبانی نام متفاوتی وضع کرده اند. بنابراین جهان چون مخزن عظیمی از اشیا مادی و امور معنوی مجزایی می نماید که هر زبان سیاهه ای برای آنها تنظیم کرده و روی هر شیئی و هر امری برچسب یا شماره مخصوص آن را زده باشد. به کار بردن زبان دیگر یعنی برداشتن این برچسب و گذاشتن يك برچسب دیگر، زیرا قاعدتاً هر شیء يك برچسب بیش ندارد و هر شماره نماینده جنس معینی در همان مخزن است.

۱۴-۱ اهمیت کار سوسور در این نیست که نخستین بار زبان را دارای نظام دانسته، در این است که به خصوصیت وابستگی و پیوستگی اجزای این مجموعه اشاره کرده و آن را جزو مهمترین اوصاف ذاتی زبان شمرده است.

به عقیده او، اگر زبان را فهرستی از لغات بدانیم پس چنین فرض کرده ایم که رشته رابطنی که میان نام اشیا و خود اشیا هست متکی بر عمل ساده ذهنی است، و حال آنکه چنین نیست. رابطه میان نام شیء و خود شیء موقوف بر عمل ذهنی بسیار پیچیده ای است، زیرا معنای يك کلمه دقیقاً وابسته به وجود یا عدم کلمات دیگری است که در پیرامون فلان واقعیت خارجی گویی تار تار تنیده اند. پس مجموعه کلمات و مفاهیم فهرستی بر اساس افزایش یا کاهش تشکیل نمی دهد، بلکه دستگاه مرتبط و منسجمی می سازد شبیه به تور ماهیگیری که همه حلقه های آن به یکدیگر وابسته و پیوسته اند، چندان که اگر يك حلقه بگسلد دیگر حلقه ها به تبع آن خواهد گسست. وضع زبان از این

لحاظ قابل قیاس با بازی شطرنج است که در آن تغییر مکان یک مهره موجب تغییر موازنه شبکه روابط می‌شود. پس، به نظر سوسور، زبان هم مجموعه پراکنده‌ای از عناصر نامتجانس نیست، بلکه دستگاه منسجمی است که در آن هر جزء به جزء دیگر بستگی دارد و ارزش هر واحد تابع وضع ترکیبی آن است. بر این اساس، هیچ یک از اجزای زبان را نمی‌توان مستقل از دیگر اجزا در نظر گرفت و بنابراین ماهیت یا تحول آن را نیز نمی‌توان منفرداً بررسی کرد. زبان‌شناسان قرن نوزدهم مثلاً تحول حرف *u* را در زبان لاتینی از دوره سیسرون تا امروز بررسی می‌کردند، بی‌آنکه این حرف را در دستگاه آوایی آن، برحسب زمانها و زبانهای گوناگون، قرار دهند. حال آنکه زبان‌شناس امروز می‌داند که ماهیت و تحول هیچ حرفی را نمی‌توان درک کرد مگر اینکه آن را در درون دستگاه کلی آن قرار دهیم و روابط متقابل آن را با دیگر اجزای این دستگاه همواره در نظر داشته باشیم. آن‌گاه خواهیم دید که هر جزئی از زبان ارزش و معنای خود را از وابستگی و همبستگی با دیگر اجزای زبان کسب می‌کند.

۱۵-۱ این نظریه در واقع نقطه مقابل نظریه‌ای است که از قدیم، خاصه در فلسفه، رواج داشته و نامش اتومیسیم (اصالت ذره) است؛ یعنی قول بر اینکه جهان، یا هر کدام از جلوه‌های جهان (مثلاً روان آدمی)، از اجتماع یعنی پهلوی هم قرار گرفتن تعدادی ذرات ریز تشکیل شده است. برطبق این نظریه، در مجموعه‌ای که دارای پنج واحد (الف، ب، ج، د، ه) باشد اگر یک یا چند واحد بر آن بیفزاییم (مثلاً و)، یا از آن برداریم (مثلاً ه)، در ماهیت کلی و نحوه عمل آن مجموعه تغییری جز افزایش یا کاهش روی نخواهد داد.

حال آنکه در حقیقت هیچ یک از پدیده‌های جهان، خاصه آنجا که به فعالیت آدمی مربوط باشد، بدین گونه عمل نمی‌کند. کاستن و افزودن در اینجا به معنای تفریق و جمع نیست، بلکه به معنای تغییر ماهیت و تغییر عمل کل مجموعه است. و این امر چنان است که مثلاً هستی الف نخست وابسته به جنبه عدمی (نه وجودی) آن است؛ یعنی الف پیش از آنکه الف باشد ب و ج و د و ه نیست، یا بنا بر گفته خود سوسور: «الف چیزی است که

دیگران نیستند». این نکته خاصه در مورد حروف الفبا صدق می‌کند: حرف / نخست آن است که ب یا پ یا ت و هیچ حرف دیگری نیست.

مثالی از علامات راهنمایی و رانندگی می‌آوریم. بر سر هر چهارراه معمولاً سه چراغ سرخ و سبز و زرد هست که مدلول آنها بترتیب از این قرار است: عبور ممنوع، عبور آزاد، رعایت احتیاط. راننده‌ای که به پشت چراغ قرمز می‌رسد، پیش از آنکه متوجه سرخی نور بشود، یا دست‌کم همزمان با آن، متوجه می‌شود که آن نور سبز و زرد نیست. اگر هم چنین امری کاملاً صادق نباشد، شك نیست که در مجموعه‌ای مرکب از سه واحد سرخ و سبز و زرد، افزایش یا کاهش يك واحد موجب تغییر اساسی در عمل واحدهای دیگر و بنا بر این در عمل کل مجموعه یا دست‌کم یکی از اجزای آن مجموعه خواهد شد.

مثالی از دستور زبان می‌آوریم. در زبان فارسی هر اسمی یا مفرد است یا جمع. به عبارت دیگر، دستگاه «شمار» در فارسی (چنانکه در انگلیسی و فرانسه) از دو واحد مفرد (يك) و جمع (دو و بیشتر) تشکیل شده است. حال اگر، به فرض محال، تشبیه را از زبان عربی وارد فارسی کنیم دستگاه شمار تغییر اساسی می‌کند. بدین معنی که اولاً «اسم» در فارسی، که به دو دسته مفرد و جمع تقسیم می‌شود (هر اسمی لزوماً یا مفرد است یا جمع)، به سه دسته تقسیم خواهد شد (هر اسمی لزوماً یا مفرد است یا تشبیه یا جمع)؛ ثانیاً جمع در فارسی، که به معنای «دو و بیشتر» است، به معنای «سه و بیشتر» خواهد بود.

۱۶-۱ زبان، بر طبق این نظریه، مجموعه‌ای از دستگاههای کوچک است که از ترکیب آنها دستگاههای بزرگتر، و از ترکیب اینها دستگاه کل زبان به وجود می‌آید. هر دستگاه از اجزای به هم پیوسته‌ای تشکیل شده است که، بر اساس سلسله مراتبی، هم با یکدیگر و هم با دستگاه خود و هم با دستگاههای دیگر رابطه متقابل دارند.

لفظ دستگاه یا نظام، چنانکه پیداست، در عین حال متضمن مفهوم قواعد ترکیب و تشکیل اجزای آن است. پس قواعد ترکیب واژه‌ها و تشکیل جمله، یعنی صرف و نحو، نیز در همین لفظ مستتر است.

در سطور آینده (← ۱-۳۴ تا ۳۶) خواهیم دید که دستگاه زبان، و به‌طور کلی هر دستگاه نشانه‌ای، متگی بر دو محور است: یکی آشکار به‌نام محور همنشینی و دیگری پنهان به‌نام محور جاننشینی؛ در حقیقت روابط میان این دو محور است که قواعد دستور زبان را تعیین می‌کند.

جریان بر خط مستقیم

۱۷-۱ حال اگر زبان را وسیلهٔ ارتباطی مرکب از دستگاه نشانه‌ها بدانیم در واقع این تعریف شامل همهٔ دستگاه‌های نشانه (از جمله دستگاه علائم راهنمایی و رانندگی) می‌شود و نه بالاخص شامل زبان. یعنی به‌این ترتیب، و به‌اصطلاح علم منطق، «جنس قریب» زبان را تعیین کرده‌ایم (مجموع دستگاه‌های نشانه که در زندگی اجتماعی بشر به کار است)، اما نتوانسته‌ایم «فصل ممیز» آن را از دیگر دستگاه‌های نشانه باز نماییم^۱.

در کتاب سوسور به‌نام دروس زبان‌شناسی عام^۲، هنگام بیان خصایص زبان به‌اوصاف دیگری هم اشاره رفته است بی‌آنکه خود او یا دیگران در تعریف زبان از آنها استفاده کرده باشند. از جملهٔ این اوصاف، و شاید مهمترین آنها، این است که زبان بر خط^۳ جاری است و بنابراین دارای يك بُعد است.

۱) دستگاه‌های نشانه در زندگی اجتماعی بشر، هر چه سیر تاریخ پیشتر می‌رود، بیشتر شده‌اند. برای مثال کافی است تا نظری بیفکنیم بر پیدایش و افزایش و پرورش نشانه‌های پیشاهنگی، علائم راهنمایی و رانندگی، احترامات نظامی، نقشه‌های جغرافیا، نقشه‌های زمین‌شناسی و هواشناسی، نمودارهای هندسی یا آماری، پرچمهای ملل، زبانهای اشاری، زبان ناشنویان، خط نابینایان، الفبای مورس، ارتباط از طریق تابش نور (با چراغ یا آینه)، زبانهای رمزی و صنفی، تصاویر و نقوش مختلف، حتی آگهیهای تبلیغاتی و تابلوهای مغازه‌ها و نیز انواع هزوارش‌گونه‌ها (از قبیل حساب سیاقی یا اعداد و ارقام ریاضی) که از قدیم در کتابت مستعمل بوده‌اند و نیز حروف اختصاری و بسیاری نشانه‌های دیگر.

۲) Cours de linguistique générale. این کتاب، به‌همت چند تن از شاگردان سوسور، سه‌سال پس از مرگ او، در ۱۹۱۶ به‌چاپ رسید.

۳) مقصود خط هندسی است (به‌فرانسه ligne و به‌انگلیسی line) و نه خط کتابت.

(در واقع اولین نکته‌ای که در زبان به چشم می‌خورد همان است که به آن «زنجیر کلام» یا «رشته سخن» می‌گویند، و این بدان معناست که کلمات مانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر پیوسته‌اند و بتوالی در پی هم می‌آیند. همین خصوصیت است که چون به نوشته درآید سطرها را به وجود می‌آورد. هر سطر، یا به طور کلی زنجیر کلام، از جایی آغاز می‌شود و به جایی پایان می‌یابد، پس اول و وسط و آخری دارد. حال آنکه نشانه‌های دیگر معمولاً چنین نیستند؛ مثلاً در علایم راهنمایی و رانندگی نمی‌توان گفت که آغاز کجا و انجام کجا و خط سیر کدام است.

این خصوصیت خطی^۱ زبان در حقیقت از خصوصیت صوتی آن ناشی می‌شود. یعنی رشته مسلسل کلام جبراً در زمان جاری است و زمان، چنانکه می‌دانیم، دارای يك بعد است. به عبارت دیگر، آحاد زبان، چه حرفها و چه واژه‌ها، همزمان و مقارن نیستند؛ یعنی نمی‌توانند یکجا و باهم ملفوظ شوند. در تلفظ کلمه راه ما نمی‌توانیم صوتهای ر و آ و ه را در آن واحد ادا کنیم و ناگزیر باید آنها را در پی هم بیاوریم، یعنی حتماً باید یکی بر دیگری مقدم شود. پس ناچاریم که آحاد زبان را به توالی یکدیگر در خط زمان جاری کنیم. شنونده هم آنها را به همین ترتیب، یعنی بتوالی، می‌شنود. اما مثلاً در پرده نقاشی چنین نیست. درست است که نقاش اجزای پرده خود را متوالیاً نقش کرده است، لیکن بیننده آن را یکجا و یکباره می‌بیند؛ و اگر هم دقت خود را متوالیاً معطوف یکایک اجزای آن کند، حتماً لازم نیست که این خط توالی تابع خط توالی نقاش باشد؛ وانگهی اگر این خط توالی را هم تغییر دهد و از نقطه دیگری به تماشا آغازد و به نقطه دیگری برسد، باز در مفهوم کلی پرده تغییری به بار نمی‌آید. در صورتی که در مورد زبان چنین نیست؛ شنونده یا خواننده لزوماً باید همان خط سیر گوینده یا نویسنده را دنبال کند؛ و اگر از خط سیر دیگری برود، مثلاً سطور را از پایین صفحه به بالا یا حروف کلمه را به طور معکوس یا درهم بخواند، شك نیست که مفهوم کلی عبارات و رابطه کلمات را

(۱) به فرانسه linéaire و به انگلیسی linear

یا درك نخواهد کرد یا به گونه دیگر درك خواهد کرد. به همین سبب است که مثلاً زین با نیز و زیبا با بازی و جنگ با گنج فرق دارد، گرچه هر جفت دارای اجزای یکسان است.

علایم راهنمایی و رانندگی دارای دو بُعد است، زیرا در سطح قرار دارد؛ و مجسمه دارای سه بُعد است، زیرا در فضا قرار دارد. بنابراین از هر سو که به آنها بنگریم و برای درك اجزای آنها از هر مسیری که برویم اختلافی در معنای آنها حاصل نخواهد شد.

این خصوصیت زبان، چنانکه گفته شد، آشکارا در کتابت منعکس است^۱، به طوری که سراسر يك کتاب را می توان سطری طولانی و ممتد دانست که به ضرورت قطع کتاب شکسته و منقسم شده است تا در صفحات جا بگیرد. بدین ترتیب کلام از زمان به مکان می رود، یعنی از صورت ملفوظ به صورت مکتوب درمی آید و در نتیجه دارای دو بُعد می شود (دو بُعد سطح صفحه).

انتقال از زمان به مکان نتیجه دیگری هم به بار می آورد: امکان بازگشت به عقب. زیرا در زمان نمی توان به عقب بازگشت ولی در مکان می توان. در نتیجه خط مستقیمی که زبان بر آن جریان دارد در عین حال یکسویه هم هست. در واقع نتیجه صوتی بودن زبان این است که کلمات به محض تلفظ يك به يك در فضا می میرند و ناپدید می شوند. پس نمی توان به الفاظ گفته شده بازگشت و دوباره آنها را شنید، مگر اینکه آنها را مجدداً آدا کنند. اما کلماتی که به نوشته درمی آیند تا زمانی که صفحه کاغذ از میان نرود باقی می مانند و همواره می توان آنها را از نو خواند.

۱۸-۱ اینکه آحاد و اجزای زبان بر طبق قواعد و موازینی - که مجموع آنها را «صرف و نحو» یا «دستور زبان» می نامند - با همدیگر ترکیب می شوند تا بتوانند بر معانی دلالت کنند در وهله نخست ناشی از همین خصوصیت يك بُعدی زبان است.

(۱) صفحه گرامافون و نوار ضبط صوت نیز این خصوصیت زبان را بخوبی نشان می دهند.

عبارت زیر را در نظر بگیرید:

کشتن رستم سهراب را

این عبارت در عالم واقع فقط دارای سه مصداق است: رستم و سهراب و عمل کشتن. اما بیان این سه مصداق در زبان بتنهایی نمی‌تواند معلوم کند که کدام يك عمل کشتن را انجام داده (فاعل) و کدام يك مورد این عمل قرار گرفته است (مفعول)، مگر اینکه از کلمات و امکانات دیگری که در عالم واقع مصداق و محملی ندارند استفاده کنیم، مثل کسره اضافه (e-) بعد از کلمه کشتن و حرف را بعد از مفعول (در درجه اول) و تقدم فاعل بر مفعول (در درجه دوم). حال آنکه در پرده نقاشی یا عالم واقع که بیش از يك بعد دارند احتیاج به تدابیر بیشتر نیست، زیرا نگرنده آشکارا می‌بیند و خود بخود درمی‌یابد که کدام يك عمل کشتن را انجام داده و کدام يك مورد این عمل قرار گرفته است. بنابراین به سبب وجود همین خصوصیت خطی است که زبان نیاز دارد که روابط میان اجزای جمله را، در محدوده امکانات يك بعدی، تعیین کند. بیان روابط اجزای جمله در محدوده امکانات يك بعدی در حقیقت همان علم نحو یا به طور کلی دستور زبان است (برای توضیح بیشتر ← ۳-۱۸ تا ۲۱).

زبانی که فرضاً فاقد قواعد دستوری باشد زبانی است که اجزای جمله را بدون رعایت ترتیب معینی در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و ناچار وظیفه بیان روابط میان اجزا را باید منحصرأ بر عهده معانی واگذارد. در نتیجه، برای بیان يك مفهوم در حالت فاعلی و در حالت‌های مختلف مفعولی باید چندین کلمه جداگانه و متفاوت بسازد و به این ترتیب به جای يك کلمه نیاز به دهها کلمه هست. چنین زبانی، به فرض وجود، در بیان دقایق واقعیت عملاً دچار اشکال می‌شود و از عهده رفع نیازهای ارتباطی برنخواهد آمد.

از همین روست که زبان بی‌دستور در جهان وجود ندارد.

تجزیه دوگانه

۱-۱۹ (از آنچه تاکنون در اوصاف زبان گفتیم چنین برمی‌آید که زبان دستگاهی از

نشانه‌هاست که روی خط جریان دارد. ممکن است گمان رود که همین تعریف برای زبان بس باشد، زیرا هم «جنس» آن را به دست می‌دهد (مجموع دستگاه‌های نشانه) و هم «فصل» آن را (جریان بر خط)؛ چنانکه بسیاری از زبان‌شناسان نیز به همین تعریف بسنده کرده‌اند.^۵

اما جریان بر خط منحصر به زبان نیست: هر نشانه‌ای که وابسته به زمان باشد نه مکان طبعاً «خطی» است و بنابراین دارای همان ممیزاتی است که برای زبان برشمردیم؛ مانند زبان‌اشاری (از جمله زبان ناشنویان)، یا علایمی که به وسیله حرکات متوالی پرچم یا نور آینه داده می‌شود. پس آنچه زبان را از این دسته نشانه‌ها متمایز و مجزا می‌سازد چیست؟
وانگهی بعضی از جانوران، خاصه آنها که به هیئت اجتماعی می‌زنند، وسیله ارتباطی دارند که بی‌شبهت به نشانه‌های «خطی» نیست: مثلاً رقص زنبور عسل، هنگامی که منبع غذایی یافته است و به کندو باز می‌گردد و بدین وسیله زنبوران دیگر را آگاه می‌سازد، از نوع نشانه‌های خطی است. پس وجه تمایز زبان آدمی از «زبان» جانوران چیست؟

همه کس این تفاوت را کم‌وبیش و به‌طور ناخودآگاه حس می‌کرد، تا اینکه آندره مارتینه^۱، زبان‌شناس معاصر فرانسوی، آن را به صورت علمی بیان کرد. سخن مارتینه یافته تازه‌ای نیست (همچنان که بیان خصوصیت ساختاری و خطی بودن زبان نیز یافته تازه‌ای نبود)، بلکه دنباله منطقی یک سلسله تجزیه و تحلیل دقیق و نتیجه‌گیری هوشمندانه از نیم قرن مطالعه علمی در این زمینه است. مارتینه ثابت کرد که زبان، علاوه بر خصوصیات سابق‌الذکر، صفت مشخص دیگری هم دارد که می‌توان آن را بحق فصل ممیز زبان از سایر دستگاه‌های نشانه دانست.

۲۰-۱ اگر دو نشانه زیر را که دارای مدلولی یکسان‌اند اما هر یک به دستگاه جداگانه‌ای وابسته است در نظر بگیریم:

(الف) ←

(ب) از این راه باید رفت

در می‌یابیم که تفاوت اصلی میان آنها در مفهومشان یا در صراحت معنای دومی نسبت به اولی نیست (زیرا هر نشانه، وابسته به هر دستگاهی که باشد، کم‌وبیش ابهامی دارد که فقط در عمل، یعنی به اقتضای زمان و مکان معین یا در سیاق عبارت و مقایسه با اجزای دیگر، روشن می‌شود) بلکه فقط در این است که اولی تجزیه‌ناپذیر و دومی تجزیه‌پذیر، یعنی قابل تقسیم به اجزاست.

البته نشانه (الف) را هم می‌توان به اجزایی تقسیم کرد، اما اجزای حاصل دارای هويت مستقل نخواهند بود و بنابراین تقسیم‌بندی ما مبنای متقنی نخواهد داشت: هر بار می‌توانیم آن را به گونه دیگری تقسیم کنیم بی آنکه بتوانیم استقلالی به اجزای آن بدهیم و تقسیم‌بندی خود را توجیه کنیم. در صورتی که در مورد تقسیم نشانه (ب)، اجزایی که به دست می‌آید، مثلاً این یا راه یا رفت، هر يك دارای صورت و معنای مشخصی است که از ترکیب آنها معنای کلی نشانه حاصل می‌شود.

تا اینجا هیچ سخن تازه‌ای نگفته‌ایم. مضافاً اینکه بسیاری از دستگاههای نشانه دیگر نیز دارای اجزای به هم پیوسته‌اند، مثلاً زبان اشاری یا لالبازی یا صدای طبل برای اعلام خیر. تازگی سخن مارتینه در این است که می‌گوید زبان را دو بار می‌توان تجزیه یا تقطیع کرد: بار اول به اجزایی که هم دارای صورت صوتی یا دال و هم دارای محتوای معنایی یا مدلول است (مثلاً در جمله مذکور: از + این + راه + باید + رفت)، و بار دوم همین اجزا به اجزای دیگری منقسم می‌شود که فقط دارای صورت صوتی بدون هیچ محتوای معنایی است (مثلاً: $ا + ز = ز$ ؛ $ر + ا + ه = راه$ ؛ ...).

هر يك از اجزای تجزیه نخست را تکواژ می‌نامند. تکواژ را نباید با واژه مشتبه کرد، زیرا تکواژ کوچکترین واحد معنی‌دار زبان است و حال آنکه يك واژه ممکن است از چند تکواژ درست شده باشد. مثلاً واژه می‌خندیم سه

تکواژ دارد: می- + -خند- + -ایم (بدین گونه، جمله از این راه باید رفت دارای پنج تکواژ است یا حتی شش تکواژ، برحسب اینکه رفت را مرکب از دو تکواژ بدانیم، یکی ماده فعل یعنی رف- و دیگری نشانه ماضی یعنی -ت.)

هر يك از اجزای تجزیة دوم را واج می نامند (بدین گونه، جمله مذکور دارای هجده واج است)^۱. واج را نباید با حرف مشتبه کرد، زیرا واج به اعتبار تلفظ است و حرف به اعتبار کتابت. به عبارت دیگر، واج در اصل صورت ملفوظ حرف است و حرف صورت مکتوب واج. تفاوت دیگر در این است که تعداد واجها و حرفها معمولاً در هیچ زبانی برابر نیست. مثلاً در زبان فارسی واجهایی هستند که به ازای آنها در کتابت حرفی وجود ندارد، مثل مصوتهای کوتاه فارسی (← ۲-۸) که در قدیم آنها را «حرکت» می نامیدند. متقابلاً حروفی هم هستند که معادل صوتی یا واجی ندارند، مثل «واومعدوله» در کلمه خواهر که ملفوظ نمی شود. از این گذشته، در برابر بعضی از واجها بیش از يك حرف موجود است، مثل واج s که به ازای آن در خط فارسی سه حرف داریم: ث، س، ص؛ و برای واج z چهار حرف: ز، ذ، ض، ظ.

این خصوصیت اصلی زبان را مارتینه تجزیة دوگانه^۲ می نامد: تجزیة اول تقسیم کلام به تکواژ و تجزیة دوم تقسیم تکواژ به واج. بنابراین زبان همیشه دو سطح متفاوت دارد: سطح اول تکواژها و سطح دوم واجها. و این است فصل ممیز زبان از دیگر دستگاههای نشانه و حتی از دیگر نهادهای اجتماعی.

از زمانی که علم آواشناسی به وجود آمد و حتی پیش از آن، همه کس این تقطیع مضاعف زبان را می شناخت، اما هیچ کس در زمینه معرفت علمی زبان بهره ای از آن نگرفته بود. اهمیت کار مارتینه در کشف این نکته است که تجزیة دوگانه خاص زبانهای انسانی و ممیز آنها از همه دستگاههای ارتباطی دیگر

(۱) به این ترتیب /az 'in rāh bāyad raft/. می توان این جمله را دارای هفده واج دانست، برحسب اینکه همزه آغازی این را حذف کنیم (برای توضیح بیشتر ← ۲-۱۸).

(۲) double articulation

است، زیرا جز زبان هیچ وسیله ارتباطی یا نهاد اجتماعی دیگری نیست که دوبار پذیرای تقطیع باشد.

۲۱-۱ اینجاست که جنبه قراردادی نشانه‌های زبان به نحو آشکارتر رخ می‌نماید: به فرض اینکه، طبق نظر بعضی از فلاسفه قدیم و حتی جدید، میان لفظ دیوار و خود دیوار رابطه طبیعی یا ذاتی هم باشد شك نیست که میان آحاد لفظ دیوار (د، ی، و، ا، ر) با خود دیوار رابطه‌ای وجود ندارد و اساساً در عالم واقع چیزی نیست که بر این واجها منطبق شود. کلمه دیوار در واقعیت مصداق مشخصی دارد، اما مصداق د، ی، چیست؟
بنابراین واجها نشانه نیستند، بلکه برای ساختن نشانه به کار می‌روند. از این روست که همین واجها را در الفاظ دیگر هم می‌یابیم (مثلاً د، و، ا را در کلمه دوات و د، ی، ر را در کلمه دیروز) بی آنکه هیچ رابطه و مشابهتی میان مفاهیم یا مصادیق این الفاظ وجود داشته باشد.

اما این اجزا خود بسیط‌اند، یعنی قابل قسمت به اجزای کوچکتر نیستند. البته در آزمایشگاههای آواشناسی می‌توان آنها را تا بی نهایت تجزیه کرد، لیکن اجزای حاصل در زبان قابل ترکیب با آواهای دیگر و تشکیل واژه نیستند (همچنان که نمی‌توانیم نشانه ← را به اجزای کوچکتر تقسیم کنیم). فی‌المثل نمی‌توان نیمی از جزء د را از آن تفکیک کرد و در جای دیگر به کار برد. پس د را، هر چند که از نظر فیزیکی دارای صوتهای مختلف است، از لحاظ زبان باید صوت واحد و تجزیه‌ناپذیر دانست.

۲۲-۱ اکنون ممکن است این سؤال پیش آید که وجود واجها را چه فایده است و چه الزامی بوده است که حتماً آنها را اختراع کنند و در زبان به کار بندند. مگر نمی‌شد که برای هر مفهومی از مفاهیم جهان يك نشانه مستقل و تجزیه‌ناپذیر وضع کنند و در سخن به کار برند؟ چرا زبان نباید مانند دستگاه علایم راهنمایی و رانندگی باشد؟

اگر زبان‌شناسان سالها نتوانستند به این مسئله پاسخ دهند اکنون مغزهای

الکترونیکی آن را حل کرده‌اند: از آن رو که حجم قسمتی از مخ آدمی که به کار حفظ می‌پردازد بسیار کوچک و محدود است و انسان نمی‌تواند جمیع نشانه‌ها را در حافظه خود انبار کند. مجموع علائم راهنمایی و رانندگی از صد تجاوز نمی‌کند، و حال آنکه شمارهٔ واژه‌هایی که در زبان به کار می‌رود، از ساده و مرکب، به صدها هزار می‌رسد.

تجاریبی که در آموزش و پرورش و روان‌شناسی از آموختن خط کتابت به کودکان به دست آمده است این مطلب را عملاً ثابت می‌کند. به یک دسته از کودکان خط را طبق معمول از طریق الفبا آموختند، یعنی نخست حروف را و سپس کلمات را؛ به دستهٔ دیگر به جای حروف الفبا خود کلمه را یکجا و یکباره، بدون تقسیم به اجزا، یاد دادند. (مثلاً کودک می‌بایست کلمهٔ دیوار را همان‌طور که نوشته می‌شود فرا گیرد، بی آنکه بداند که این کلمه از د + ی + و + / + ر تشکیل شده است). نخست پیشرفت سریعتر این دسته از کودکان نسبت به دستهٔ اول کاملاً محسوس بود. اما دیری نپایید که چون به جهل کلمه رسیدند پیشرفتشان متوقف ماند و هرچه پرورشگران کوشیدند تا دست کم ده بیست کلمه دیگر به ایشان بیاموزند، فرا گرفتن این مقدار کلمه منجر به فراموش کردن همان مقدار کلمه می‌شد که در اول آموخته بودند، به طوری که در آخر اندوختهٔ ذهنی ایشان از همان چهل پنجاه کلمه تجاوز نکرد.

۲۳-۱ به یک جانور بسیار باهوش دریایی، به نام دلفین که از تیرهٔ پستانداران است، کوشیده‌اند تا زبان آدمی را بیاموزند. با همهٔ تلاشهای گروه کثیری از دانشمندان، خاصه در امریکا، و با همهٔ «همت» و علاقهٔ خود دلفین به این کار، هنوز نتوانسته‌اند بیش از پنجاه کلمه به او بیاموزند (که هم معنای آنها را دریابد و هم آنها را «تلفظ» کند). علت معلوم است: ظاهراً جانوران از درک و استعمال واج عاجزند و، مهمتر از آن، از عهدهٔ ترکیب کردن کلمه‌ها و ساختن جمله بر نمی‌آیند.^۱

(۱) در این باره ← ۱-۱۸، ساختن جمله مستلزم ایجاد روابط انتزاعی - یعنی بدون مصداق خارجی - میان اجزای متشکل آن است. ظاهراً ذهن جانور از درک روابط انتزاعی عاجز است.

بدین گونه، تجزیه دوگانه تفاوت میان زبان جانوران و زبان آدمیان را نیز آشکار می‌سازد. از میان جانوران، معدودی می‌توانند با افراد هم‌نوع خود ارتباط برقرار کنند، خاصه زنبورعسل و کلاغ و میمون. اما این ارتباط در بیشتر موارد طبعی و غریزی و ارثی است. در مواردی هم که بتوان اثری از نشانه‌های وضعی در آن یافت (که تازه مقدار آنها بسیار اندک است و برای بیان مفاهیمی بسیار محدود، بیشتر در زمینه تهیه خوراک و اعلام خطر، به کار می‌رود) این نشانه‌ها ظاهراً یکپارچه و تقسیم‌ناپذیر است. به عبارت دیگر، نه تنها فاقد واج است بلکه «واژه»ها قابل ترکیب با یکدیگر و تشکیل جمله نیستند.^۱

نبرستان
www.abrestan.info

۲۴-۱ شماره واجهای زبانهای مختلف از ۱۰ تا ۸۰ و معمولاً ۲۰ تا ۴۰ است و حال آنکه شماره تکواژها، که از ترکیب همین واجها ساخته شده‌اند، حتی در زبانهای کم‌واژه (یعنی زبانهایی که خط و ادبیات مکتوب ندارند)، چند هزار است. شماره واژه‌ها، که از ترکیب این تکواژها ساخته می‌شود، چنانکه گفتیم، به چند صد هزار می‌رسد. اما عجیبتر از آن شماره جمله‌های مختلفی است که با همین مقدار واژه می‌توان ساخت: این شماره از میلیاردها درمی‌گذرد، یعنی نامحدود است، به طوری که آدمیان تا ابد می‌توانند جمله بسازند و به کار برند بی‌آنکه دو جمله از این میان عیناً و نظیر به نظیر همانند یکدیگر باشند. به عبارت دیگر با ترکیب چند واحد انگشت شمار نخستین، می‌توان بی‌نهایت جمله ساخت که هیچ کدام از آنها عیناً مشابه دیگری نباشد.

از این رو تجزیه دوگانه در عین حال مسئله اساسی دیگری را نیز که از

۱ البته استثنایی هم دیده شده است، خاصه در مورد زنبورعسل، که با رقص خود ظاهراً می‌تواند چند مفهوم (از جمله: وجود منبع غذا و جهت آن و فاصله آن) را با هم ترکیب کند و «جمله» بسازد، منتها تعداد این «جمله»ها بسیار محدود است و به‌رحال همه آنها مشابه یکدیگرند و با مختصر تفاوتی، برحسب موقعیت، عیناً تکرار می‌شوند. با این همه، چون مطالعه علمی در زمینه روان‌شناسی و زندگی اجتماعی جانوران هنوز بسیار ناقص است، نمی‌توان با قاطعیت در این باره حکم کرد.

مفهوم ساختار به دست آمده بود روشن می‌کند. در واقع ساختار زبان تدریجاً از بررسی این نکته اساسی حاصل شد که پایه هر زبانی بر تعداد اندکی عناصر بسیط گذاشته شده است که با یکدیگر جمع می‌شوند و تعداد بسیاری عناصر مرکب می‌سازند. این عناصر مرکب بالقوه بی‌شمارند، اما زبان بالفعل از همه ترکیبات ممکن استفاده نمی‌کند، بلکه بر اساس قواعد خاص خود - که در هر زبانی با زبان دیگر فرق دارد - مقدار قلیلی از آنها را به کار می‌برد و بقیه را کنار می‌گذارد. در حقیقت همین محدودیت ترکیه‌هاست که به هر زبانی صورت خاص آن را می‌بخشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تعریف زبان

۲۵-۱ اکنون، بر اساس آنچه گذشت، می‌توان تعریفی روی هم رفته جامع و مانع از زبان به دست داد که نیز شامل اساسی‌ترین مشخصات آن باشد. این تعریف را آندره مارتینه در کتاب خود^۱ آورده و تا امروز دقیقترین تعریفی است که از زبان شده است:

زبان یکی از وسایل ارتباط میان افراد بشر است که بر اساس آن تجربه^۲ آدمی، در هر جماعتی به گونه‌ای دیگر، تجزیه می‌شود و به واحدهایی درمی‌آید دارای محتوایی معنایی و صورتی صوتی، به نام تکواژ؛ این صورت نیز بار دیگر به واحدهایی مجزا و متوالی تجزیه می‌شود، به نام واج، که تعداد آنها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط متقابل آنها هم در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد (در حقیقت همین تفاوت میان زبانهاست که وضع یا قرارداد نامیده می‌شود).

۱) *Éléments de linguistique générale*، پاریس، ۱۹۸۲، ص ۲۰-۲۱
۲) تجربه اعم از اندیشه عقلانی یا احساس عاطفی یا وهمی است، چه به صورت خبر یا امر یا خواهش یا پرسش یا شک، و اساساً هرچه در ذهن آدمی می‌گذرد، خواه منبعث از عالم خارج و خواه ناشی از تخیل صرف باشد، از مقوله تجربه است.

صفاتى را كه تا اينجا دربارهٔ زبان شرح داديم اکنون مى‌توانيم به ترتيب
زير خلاصه كنيم:

الف) وسيلهٔ ارتباط (ميان ذهنهاى افراد بشر براى رساندن محصول
اندیشهٔ يکى به ديگرى)، مشترک ميان هنرهاى زيبا و انواع نهادهاى اجتماعى و
دستگاههاى نشانه.

ب) کاربرد نشانه، مشترک ميان انواع دستگاههاى نشانهٔ زبانى و
غيرزبانى و مميز دستگاههاى نشانه از هنرهاى زيبا (زيرا هنرها، مثلاً نقاشى يا
موسيقى، نشانه به کار نمى‌برند).

ج) ساختار، با جامعيت و تشکّل ممتاز آن در زبان.

د) جريان برخط، مشترک ميان همه نشانههاى وابسته به زمان و مميز آنها
از نشانههاى وابسته به مکان (مثلاً علايم راهنمايى و راهنمى).

ه) تجزيهٔ دوگانه، مميز زبان از ديگر دستگاههاى نشانه، يا به بيان
ديگر، از همهٔ وسايل ارتباطى و نهادهاى اجتماعى.

(دستور زبان نخست از ساختار زبان (لزوم رابطه ميان اجزا) پديد مى‌آيد و
برحسب امکانات يك بعدى (جريان برخط) ساخته مى‌شود و سپس در تجزيهٔ
دوگانه (محدوديت ترکيبى واجها و تکواژها) شکل مى‌گيرد.)

وظايف يا نقشهاى زبان

۲۶-۱) بنا بر آنچه گذشت، زبان ابزاري است ساخته از نشانه، در اختيار اعضاى هر
جماعتى از جماعات بشرى و بنا بر اين مثل هر ابزار ديگر وظيفه يا وظايفى
انجام مى‌دهد (يا ديگران به ممد آن انجام مى‌دهند). به عبارت دقيقتر، زبان
نقش يا نقشهاى دارد، چنانکه نقش چشم ديدن است و نقش گوش شنيدن و
نقش کارد بردن و نقش ستون نگه داشتن سقف و نقش رستم در عبارت
کشتن رستم سهراب را فاعل بودن و نقش سهراب در همين عبارت
مفعول بودن است.

در هر ابزاري، با توجه به موارد استعمال و نيز بررسى خود ابزار، مى‌توان

نقشهای متعدد تمیز داد. اما این نه بدان معناست که باید همه این نقشها را دارای ارزش و اهمیت یکسان دانست. نقشها به صورتهای متفاوت انجام می‌گیرند و درجات اهمیت متفاوتی دارند (معمولاً يك نقش اصلی هست و چندین نقش فرعی).

از سوی دیگر يك شیء ممکن است دارای «استعمال» و «استفاده» و «نتیجه» ای باشد متفاوت با نقش آن. مثلاً نقش ستون نگه داشتن سقف است و نتیجه آن سایه انداختن یا تنگ کردن فضای اتاق، نیز می‌توان آن را برای بالا رفتن و دست یافتن بر سقف مورد استعمال قرار داد و نیز از آن برای تزیین اتاق استفاده کرد؛ اما برای سهولت بیان و فهم مطلب می‌توان نگه داشتن سقف را نقش اصلی ستون و دیگر موارد را نقشهای فرعی آن دانست.

بدین‌گونه، زبان که نقش اصلیش بیان اندیشه مکتوم و انتقال آن به‌دیگری است ممکن است برای پنهان کردن یا دگرگون جلوه دادن اندیشه، یعنی دروغ گفتن، به‌کار رود. پس برای دروغ گفتن می‌توان از زبان استفاده کرد، اما دروغ گفتن را نمی‌توان جزو نقشهای آن دانست.

۲۷-۱ میان زبان‌شناسان و روان‌شناسان و منطقیان درباره نقشهای زبان اختلاف است. بسیاری از آنها تا پانزده نقش برای زبان برشمرده‌اند، اما غالباً نقش و استعمال و استفاده و نتیجه را خلط کرده‌اند، بدین‌معنی که همه را همپایه دانسته‌اند. حال آنکه (زبان يك نقش اصلی (ایجاد ارتباط) و سه نقش فرعی (تکیه‌گاه اندیشه، حدیث نفس، ایجاد زیبایی هنری) بیش ندارد؛ نهایت آنکه دومین نقش زبان، یعنی تکیه‌گاه اندیشه، چندان درخور ارزش و اهمیت است که می‌توان آن را همسنگ نقش اصلی آن دانست.

الف) ایجاد ارتباط. زبان، پیش از هرچیز، چنانکه بارها گفته‌ایم، برای ایجاد ارتباط میان افراد جماعتی معین به‌کار می‌رود. مثلاً زبان فارسی ابزاری است که فارسی‌زبانان با استفاده از آن می‌توانند با یکدیگر ارتباط حاصل کنند. نخستین و اساسیترین نقش زبان همین است، زیرا بشر در اجتماع

ناگزیر است که تجربه‌اش را به دیگران منتقل کند و متقابلاً تجربه دیگران را دریابد و برای این منظور ابزاری ساده‌تر و در عین حال کاملتر و کارآمدتر از زبان در اختیار ندارد.

برای درک اهمیت این نقش به دو نکته اشاره می‌کنیم: یکی آنکه اگر زبان به‌مرور زمان تغییر و تحول می‌یابد بدین جهت است که اوضاع و احوال اجتماعی و زیستی بشر در حال دگرگونی است و زبان نیز باید خود را با این دگرگونی تطبیق دهد تا بتواند نیازهای ارتباطی را هرچه کاملتر و ساده‌تر برآورده کند. دیگر آنکه اگر اوصاف ذاتی زبان، چنانکه دیدیم، نزد همه جماعات بشری یکسان است و نیز در توصیف و توضیح هر زبانی می‌توان اصول و روشهای مشابه به کار برد، یعنی به عبارت دیگر، درجه تمدن و نوع فرهنگ ملل در پیدایش آن اوصاف و کاربرد این اصول و روشها تأثیری ندارد، از آن روست که شرایط و الزامات ارتباط میان افراد بشر محکمتر و پایدارتر از واقعیتی است که مورد ارتباط قرار می‌گیرد. به همین سبب شکل ارکان و اجزای زبان، یعنی نظام یا ساختار آن، در حقیقت بر اجرای همین نقش ارتباطی استوار است و بر مبنای آن پدید آمده است.

این را هم باید دانست که گرچه بیان بعضی مطالب برحسب زبانهای مختلف آسانتر یا دشوارتر است اما هیچ مطلبی نیست که در زبانی مطلقاً قابل بیان و تفهیم نباشد. اگر چنین موردی پیش آید مربوط به ناتوانی خود زبان نیست، بلکه به سبب این است که اهل آن زبان نسبت به امر مورد وصف تجربه ندارند. مثلاً ترجمه کتاب انجیل به زبان اقوامی که شراب و نان را نمی‌شناسند و بنابراین قادر به درک معنای استعاره‌های آنها در کتاب مقدس نیستند بسیار دشوار است، ولی البته محال نیست: باید عبارت را طولانی‌تر کرد و تفسیری بر آن افزود.

ب) تکیه‌گاه اندیشه. زبان، علاوه بر اینکه به کار ارتباط می‌رود، ابزار تفکر منطقی نیز هست، چندانکه اگر فعالیت ذهن آدمی در قالب زبان انجام نگیرد جای شك است که بتوان نام اندیشه بر آن نهاد. قدر مسلم این است که

هرگونه فعالیت فکر، حتی در تنهایی و خاموشی، به مدد کلام صورت می‌گیرد. این واقعیت بسیاری از دانشمندان را به این گمان انداخته است که اساساً اندیشه را زبان به آدمی می‌آموزد، یعنی قانون زبان است که قانون تفکر را می‌گذارد، و به همین سبب بوده است که یونانیان مفهوم «نطق» و «عقل» را با لفظ واحدی (logos) بیان می‌کردند^۱. بررسی این مسئله برعهده روان‌شناسان است و بنابراین در اینجا به بحث تقدم زبان براندیشه یا بالعکس نخواهیم پرداخت، اما درباره رابطه متقابل زبان و واقعیت باز هم سخن خواهیم گفت (← ۱-۳۲ و ۳۳).

ج) حدیث نفس. انسان، در بسیاری موارد، زبان را برای بیان حالت‌های عاطفی شخصی و تحلیل احساسات فردی خود، و نه لزوماً به منظور ایجاد ارتباط با دیگری، به کار می‌برد و بنابراین در این موارد معمولاً به واکنش شنوندگان احتمالی توجه چندانی نمی‌کند، یعنی به خلاف کاربرد زبان روزمره از ایشان انتظار رفتار متقابل و حتی تفاهم ندارد، گویی که در تنهایی با خود سخن می‌گوید. اما نکته اینجاست که چون نقش اصلی زبان ایجاد ارتباط با دیگری است و همه کس به طور خودآگاه یا ناخودآگاه این امر را مسلم می‌داند، واکنش عادی مردم ریشخند کسی است که در تنهایی با خود سخن می‌گوید و ناچار چنین کسی باید تظاهر به ارتباط بکند، یعنی شنوندگانی گرد آورد و در برابر آنها به نمایش مبادله زبانی بپردازد.

وانگهی این نکته را به آسانی می‌توان دریافت که زبان اگر همواره در همین نقش به کار می‌رفت بسرعت روبه انحطاط و فساد می‌گذاشت و جز برای خود گوینده نامفهوم می‌شد. در واقع لزوم ارتباط با دیگران در عین حال حافظ دوام و صحت عمل زبان نیز هست.

د) ایجاد زیبایی در کلام که آن را می‌توان نقش هنری زبان نیز نامید.

۱) این نکته گفتنی است که فرهنگ اسلامی از لفظ logos مفهوم «نطق» را گرفته است و فرهنگ غربی مفهوم «عقل» را، چنانکه تعریف ارسطویی انسان به «حیوان ناطق» در فرهنگ اروپایی «حیوان عاقل» شده است.

چون زبان روزمره باید نقش ارتباطی خود را هرچه سریعتر و ساده‌تر انجام دهد گوینده معمولاً به خود کلام و حتی به درستی عبارت توجه چندانی ندارد و همین قدر که مقصود او فوراً حاصل شود برایش کافی است. اما در بعضی موارد، خاصه درجایی که رفع نیاز مستقیم و مبرمی در میان نباشد، گوینده به‌ترین گفته خود می‌پردازد و مثلاً واجها را به گونه‌ای که خوش‌نوتر شوند با یکدیگر می‌آمیزد و گاهی، بی‌توجه به معنی، ظاهر کلام را می‌آراید یا معانی را نه به تبع واقعیت بیرونی، بلکه به اقتضای روابط درونی آنها با یکدیگر تلفیق می‌کند. اما این نقش زبان، که خصوصاً در آثار ادبی آشکارا به چشم می‌خورد، با نقشهای دیگر چنان در آمیخته است که غالباً نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد، مگر در مواردی که عالماً و عامداً برای این منظور به کار رفته باشد (مثلاً در شعر).

۲۸-۱ آنچه دربارهٔ نقشها و بویژه نقش ارتباطی زبان گفته شد غالباً در مواردی است که گوینده و شنونده در برابر یکدیگر، یا دست کم همزمان با یکدیگر باشند. اما باید دانست که زبان از نسلی به نسل دیگر و از سده‌ای و حتی از هزاره‌ای به سده و هزارهٔ دیگر نیز وظیفهٔ ارتباطی خود را انجام می‌دهد، یعنی تجارب نسلهای پیشین را به نسلهای پسین می‌رساند و پیوند مستمری میان حال و گذشته و آیندهٔ بشر برقرار می‌کند. این انتقال لزوماً به صورت مکتوب، یعنی در کتابها و الواح و سنگنوشته‌ها، نیست بلکه به صورت شفاهی یا سینه‌به‌سینه نیز انجام می‌پذیرد. بدین گونه است که، در طی صدها هزار سال، فرهنگ و تمدن پارینه‌سنگی به فرهنگ و تمدن نوسنگی و سپس به عصر صنعتی امروز منتقل شده و دستاوردهای بشر، از رهگذر زبان، تدریجاً و مرتباً روبه‌افزایش و کمال رفته و تسلط کنونی او را بر طبیعت فراهم آورده است.

به آسانی می‌توان دریافت که اگر زبان نمی‌بود، زندگی آدمیان مانند زندگی جانوران ثابت و یکنواخت می‌ماند و همواره به‌گرد محور نیازهای روزانه می‌چرخید. درواقع آنچه باعث شده است که انسان، این حیوان

فزون طلب را، از دایرهٔ تنگ «حالت»^۱ خود به درآورد و در راه «تعالی»^۲ اندازد زبان بوده است. می‌توان پیش‌بینی کرد که بشر اگر، بر اثر سانهٔ نامنتظری، زبان خود را فراموش کند و نتواند وسیلهٔ دیگری با همین نقش انتقالی جانشین آن سازد، بتدریج میراث نیاکان را از دست خواهد داد و چون رشته‌های پیوندش با گذشته بریده شود، بزودی به دوران جاهلیت و چه بسا به مرحلهٔ حیوانیت بازخواهد گشت. از این نظر باید گفت که زبان حامل تاریخ است.

تبرستان
www.tabarestan.info

نقش ارتباطی زبان

۲۹-۱ هر ارتباطی دست کم سه رکن دارد:

(الف) کسی که ایجاد ارتباط می‌کند، یا فرستنده؛

(ب) چیزی که به وسیلهٔ آن ارتباط حاصل می‌شود، یا پیام؛

(ج) کسی که با او ارتباط حاصل می‌کنند، یا گیرنده.

این سه رکن حداقل لازم برای ایجاد ارتباط است. هرچند که زبان در اجرای نقش حدیث نفس (← ۱-۲۷/ج) به دو رکن اکتفا می‌کند: فرستنده و پیام (زیرا در این مورد گیرنده با فرستنده یکسان می‌شود). اما باید دانست که بعضی از زبان‌شناسان جز این رکنها به سه رکن دیگر هم قایل‌اند: واقعیت مورد ارتباط و تدابیر حفظ ارتباط و دستگاه رمز^۳ مورد استفادهٔ پیام.

۳۰-۱ ارتباط صورتهای گوناگون دارد. ساده‌ترین و اصلی‌ترین صورت آن دادن اطلاع^۴ است از جانب فرستنده‌ای به گیرنده‌ای در موردی که گیرنده از آن اطلاعی ندارد (یا فرستنده فرض می‌کند که گیرنده از آن بی‌اطلاع است). این

(۲) transcendance

(۱) immanence

(۳) code یا «رمزگان» و مقصود از آن در اینجا زبان فارسی یا انگلیسی یا هر زبان دیگری است.

(۴) information

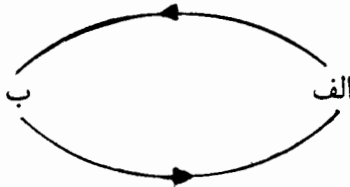
رابطه را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

R ← S

S (حرف اول کلمه stimulus) محرک است و R (حرف اول کلمه response) پاسخ به محرک است. پس S را می‌توان کنش و R را واکنش آن دانست. مثلاً گوینده به وسیله زبان اطلاع می‌دهد که تشنه است و شنونده واکنشی می‌نماید. یعنی فرضاً لیوان آبی به او می‌دهد:

(اعلام تشنگی) S ← R (= تجویب لیوان آب)

اما در بیشتر احوال، واکنش شنونده هم از طریق زبان صورت می‌گیرد، یعنی گوینده (الف) و شنونده (ب) بتناوب جای خود را عوض می‌کنند. آن‌گاه فعل و انفعالی صورت می‌گیرد که می‌توان آن را به شکل مدار زیر نشان داد:



بدین ترتیب در هر گفتگویی که میان دوتن روی می‌دهد مقداری اطلاع از الف به سوی ب و متقابلاً از ب به سوی الف فرستاده می‌شود. باید دانست که تنها زبان وسیله اجرای این عمل نیست، بلکه وظیفه یا نقش همه نشانه‌های وضعی (← ۱-۷) دادن اطلاع است. مثلاً کسی که عصای سفید نابینایان را به دست دارد، یا علائم راهنمایی و رانندگی را در معبری می‌گذارد، یا چراغ راهنمای اتومبیلش را چندبار روشن می‌کند، یا پرچمی را بر دگل کشتی می‌افرازد، یا اشکال هندسی را بر تخته سیاه می‌نگارد، در همه این احوال غرضش همان غرضی است که از سخن گفتن در وهله نخست حاصل می‌شود: دادن اطلاع به دیگری.

۳۱-۱ از سخن انواع دیگر اطلاع نیز به دست می آید که به نیت صریح گوینده (برای ارسال اطلاع و ایجاد ارتباط) بستگی ندارد. از جمله گوینده با لحن بیان یا طنین صدای خود معمولاً درباره سن و جنسیت و وضع مزاجی و مولد جغرافیایی و طبقه اجتماعی و میزان تحصیلات و حالت روانی خود و سابقه آشنایی خود با شنونده نیز اطلاعی به دست می دهد. این اطلاع چه او بخوهد و چه نخواهد به هر حال از شیوه کلامش برمی آید. پس باید آن را از فروع ارتباط دانست، زیرا اصل ارتباط در همان اطلاع مصرّحی است که گوینده می خواهد به دست دهد و برای این منظور از دستگاه رمزی که با آن آشناست استفاده می کند.

نبرستان
www.tabarestan.info

زبان و واقعیت

۳۲-۱ قبلاً اشاره کردیم که زبان شناسی بحث مصادیق و اعیان خارجی نیست (← ۱-۱۱). با این همه این را هم گفتیم که میان زبان و واقعیت رابطه مداوم هست، یا به عبارت دیگر، مبنای زبان و حتی علت وجودی آن واقعیت بیرونی است؛ و به هر حال اینکه می گوئیم نقش اول زبان ایجاد ارتباط میان افراد بشر است نباید فراموش کنیم که این ارتباط براساس واقعیت صورت می گیرد: چون من احتیاج به نان دارم به کسی که فروشنده آن است می گویم که مثلاً یک کیلو نان به من بده و فروشنده هم، معمولاً به ازای دریافت مبلغی، خواست مرا برآورده می کند. اما چگونگی این ارتباط از پیش معلوم و معین نیست، یعنی براساس واقعیت نمی توان حکم کرد که عمل زبان به چه شکل و به چه میزان باید صورت بگیرد: واقعیت نه تعداد واژه های مستعمل در زبان را تعیین می کند و نه اندازه و ساخت پیام را.

براین اساس، نمی توانیم از پیش بگوئیم که فلان زبان باید مثلاً چند واژه برای بیان فلان پدیده یا رویداد داشته باشد: زبانهایی هستند که برای بیان دو رنگ سبز و آبی يك لفظ بیشتر ندارند که بر هر دو معنی دلالت می کند و برای رساندن مفهوم «پدرم يك بز کوهی شکار کرد»، بعضی از زبانهای سرخ پوستان

امریکا دهها عبارت مختلف به کار می‌برند (برحسب ثابت یا متحرک بودن شکار یا شکارچی، جنس یا ترکیب ابزار شکار، چگونگی عمل شکار و جز اینها).

این نکته در مورد دستورزبان نیز صدق می‌کند. عبارتی مثل این کتابم (مثلاً در جمله این کتابم را به تو می‌دهم) عیناً قابل بیان به زبان فرانسه یا انگلیسی نیست؛ زیرا در دستور این دو زبان، اجتماع دو ادات دستوری «ملکیت» و «اشاره» همراه يك اسم ممکن نیست، اما در واقعیت کاملاً ممکن است، چنانکه بعضی از زبانها (از جمله فارسی) نیز بیان آن را مجاز می‌دارند. انتساب رنگ به غیر مبصرات در واقعیت وجهی ندارد، اما در زبان، دست کم زبان شاعرانه، ترکیب جیغ بنفش به کار رفته است (هر چند که به طنز آمیخته باشد).

همچنین است ساخت کلام. ترکیب جمله ساده‌ای مثل علی به مدرسه می‌رود کاملاً منطبق با ترکیب واقعیت نیست، زیرا در واقعیت عمل رفتن پیش از رسیدن به مدرسه صورت می‌گیرد و گیریم که در فارسی بتوان گفت: علی می‌رود به مدرسه، اما جمله‌های بسیار دیگری در همین زبان هست که اختلاف نظام آنها با نظام واقعیت کاملاً آشکار است. تفاوت ساخت نحوی زبانهای گوناگون خود دلیل محکمی است بر صدق این ادعا.

از سوی دیگر، چنانکه پیش از این به‌اشاره گفته‌ایم، مفاهیمی در زبان هست که مطلقاً مصداق خارجی ندارند (← ۱-۱۱). مثلاً «شیر مرغ» را در واقعیت نمی‌توان یافت، اما این امر مانع بیان آن در زبان نمی‌شود، چنانکه در تداول فارسی زبانان می‌گویند: شیر مرغ و جان آدم را برایش فراهم کردم. در واقعیت، گوسفند نمی‌تواند گرگ را بخورد، ولی اگر کسی فرضاً بگوید گوسفند گرگ را می‌خورد این عبارت در زبان معنی دارد هر چند که در واقعیت مصداق نداشته باشد.

۳۳-۱ از اینجاست که بعضی از متفکران مدعی شده‌اند که آدمی جهان را از دریچه زبان خود می‌بیند نه دریچه واقعیت بیرونی: در نظر سرخ‌پوستانی که

مقوله‌های دستوری زبانشان پنج است جهان نیز به پنج مقوله تقسیم می‌شود؛ و اگر یونانیان امور جهان را به مقولات عشر منقسم می‌کردند و آنها را حقیقت لایزال می‌انگاشتند بدین سبب بوده است که زبان آنها، مانند غالب زبانهای هند و اروپایی، به ده بخش صرفی تجزیه می‌شده است (اسم، فعل، صفت، ضمیر، ...). همچنین علت آنکه اقوام قدیم هند و اروپایی مثلاً لفظ زمین را به صیغه تأنیث به کار می‌برده‌اند نخست ناشی از اعتقاد آنها به جنسیت مؤنث زمین بوده، بلکه این لفظ نخست در دستور زبان به صورت مؤنث به کار رفته است و سپس اهل زبان مصداق آن را هم مؤنث پنداشته‌اند.

زبان‌شناس، که در وهله نخست به ساخت صوتی و دستوری و معنایی زبان و کارکرد آن می‌پردازد، معمولاً از ورود در این بحث، که بیشتر به فلسفه و معرفت‌شناسی مربوط می‌شود، پرهیز دارد و به همین بس می‌کند که بگوید: بر هر زبانی نوع خاصی از سازمان جهان بیرون تطبیق می‌کند و بنابراین آموختن زبانی دیگر مستلزم آموختن نحوه‌ای دیگر برای تجزیه و درک واقعیت است. این نکته، که بیشتر در ساخت واژگان و جمله‌بندی زبان صادق است، در همه زمینه‌های دیگر زبان، از جمله واجها، نیز صدق می‌کند: هیچ دو زبانی دیده نشده‌اند که واجهایشان نظیر به نظیر همانند یکدیگر باشند؛ یعنی هم تعداد و تلفظ واجها متفاوت است و هم، مهمتر از آن، دستگاه واجها و روابط متقابل آنها.

بنابراین، روش درست در زبان‌شناسی این است که هر زبانی به اعتبار خود آن زبان در نظر گرفته شود و نه به اعتبار مقایسه با زبانهای دیگر.

محور همنشینی و محور جانشینی

۳۴-۱ بیشتر گفته‌ایم که زبان لزوماً برخط مستقیم جریان دارد و همان است که در واقع «زنجر کلام» را می‌سازد (← ۱-۱۷)، چنانکه جمله یک کیلو نان به من بده این معنی را بخوبی نشان می‌دهد. همین جمله از تعدادی واحدهای زبانی، چه واحدهای تجزیه اول (تکواژ) و چه واحدهای تجزیه دوم (واج)،

تشکیل شده است که وجود حاضر دارند، یعنی مستقیماً قابل حس اند. این را می‌توان رویه مثبت (یا موجود) پیام دانست. اما برای اینکه زبان بتواند روی خط يك بعدی عمل ارتباطی خود را انجام دهد، یا به عبارت دیگر، پیام ما بتواند افاده معنی کند شرط دیگری نیز ضروری است: هر يك از واحدهای موجود، اعم از تکواژ یا واج، به واحدهای دیگری از جنس خود رجوع می‌دهند که فعلاً به صورت حاضر وجود ندارند، ولی اگر معنای پیام ما جز این می‌بود که هست، وجود می‌داشتند. یعنی مثلاً اگر ما به جای نان به گوشت و به جای یک کیلو به دو کیلو نیاز می‌داشتیم می‌گفتیم: دو کیلو گوشت به من بده؛ یا اگر نمی‌خواستیم عمل پیام انجام بگیرد، به جای واج ب + «حرکت زیر» در فعل بده واج ن + «حرکت زیر» را می‌گذاشتیم و می‌گفتیم: نده. این را می‌توان رویه منفی (یا غایب) پیام دانست که اگر، دست کم در ذهن اهل زبان، حضور نمی‌داشت زبان نمی‌توانست عمل ارتباطی خود را انجام دهد.

به عبارت ساده‌تر، اجزای پیام علاوه بر روابطی که به‌طور عینی و محسوس با یکدیگر دارند روابطی هم با اجزای دیگری دارند که فعلاً در پیام نیستند، ولی می‌توانستند باشند (و اگر می‌بودند البته معنای پیام تغییر می‌کرد).

بدین گونه زبان در هر آن بر روی دو محور عمل می‌کند:

الف) محور همنشینی^۱، بر اساس روابط اجزای حاضر در پیام. برای بیان این خصوصیت، اصطلاح تباین^۲ را به کار می‌برند و مثلاً می‌گویند که، در جمله مذکور، نان با یک کیلو و به من بده در تباین است، همچنانکه واجهای ن و ا و ن در تکواژ نان.

ب) محور جانشینی^۳، بر اساس روابط اجزای غایب از پیام. برای بیان این خصوصیت، اصطلاح تقابل^۴ را به کار می‌برند و مثلاً می‌گویند که نان با

۲) contrast یا «همبر نهاد»

۴) opposition یا «برابر نهاد»

۱) syntagmatic

۳) paradigmatic

گوشت، یا یک با دو و همه اعداد دیگر (در همان جمله) در تقابل اند، همچنان که واج ب با ن در دو واژه بده و نده، و «حرکت زیر» و «حرکت زبر» در همین دو واژه. در حقیقت، وجود غایب دو و سه و چهار و... است که وجود حاضر یک را معنی دار می کند و همچنین وجود غایب مجموعه واجهای فارسی است که به وجود جاضر ب و «حرکت زیر» معنی می بخشد، چنانکه اگر آن اجزای غایب در ذهن ما نمی بودند اجزای حاضر عملاً از ایفای نقش ارتباطی خود باز می ماندند.

با مثال دیگری از صرف فعل مطلب را روشنتر می کنیم. اگر جمله پرسیدم، که از سه تکواژ تشکیل شده است (به این ترتیب: ماده فعل پرسیدن یعنی /-pors-/ + نشانه ماضی یعنی /-id-/ + نشانه اول شخص مفرد یعنی /-am/)، برای فارسی زبانان دارای معنایی است به سبب این است که در ذهن همه فارسی زبانان، همچنانکه عملاً در کاربرد آنها، عناصر دیگری نیز هستند که اگر معنای جمله ما جز این می بود که هست می توانستند به جای آن به کار روند. یعنی می دانیم که مثلاً تکواژ سوم آن می توانست /-i/ یا /-im/ یا /-id/ یا /-and/ باشد و جمله ما به صورتهای زیر درآید: پرسیدی یا پرسیدیم یا پرسیدید یا پرسیدند. حال در پیوند با این پنج صورت موجود است که سوم شخص مفرد همین ماضی و همین فعل، یعنی پرسید /pors-id/، گرچه فاقد تکواژ سوم (نشانه سوم شخص مفرد) است باز هم می تواند عمل کند (یعنی معنی دهد) و اگر جز این می بود، یا به بیان دقیقتر، اگر «تکواژ صفر» در تقابل با تکواژهای «مثبت» همین گروه قرار نمی گرفت، مسلماً دو جزء موجود (یعنی /pors/ و /-id/) بتنهایی از عهده افاده معنای سوم شخص مفرد بر نمی آمدند.

همین نکته به خودی خود اهمیت کار محور جانشینی را ثابت می کند و نیز نشان می دهد که وجود این محور در حقیقت کوشش دیگر زبان در مقابله با جبر محدودیت يك بعدی است.

۳۵-۱ چنانکه گفتیم، هر زبانی را باید به اعتبار خود آن زبان در نظر گرفت و قواعد و

ضوابط آن زبان را در چارچوب همان زبان استخراج کرد و نه در مقایسه با زبانهای دیگر (← ۱-۳۳). یکی از روشهای این کار استفاده از خاصیت محور جانشینی است. این کار را در مورد صرف یکی از زمانهای فعل فارسی (ماضی مطلق فعل پرسیدن) انجام دادیم، حال جمله ناقص زیر را در نظر بگیرید:

من دیروز یک ... دیدم

میان واژه یک و دیدم يك جای خالی هست که تعداد بسیاری تکواژ یا واژه می تواند در آن قرار بگیرد، مثلاً: من دیروز يك مرد (زن، کتاب، میز، روباه، گلدان...) دیدم. همه واحدهایی که می توانند در این قسمت مشخص کلام وارد شوند متعلق به يك گروه یا مقوله خاص اند، که در دستور زبان به آن «اسم» می گویند.

اکنون يك جای خالی دیگر در چنین جمله ای باز می کنیم:

من دیروز يك زن ... دیدم.

در این جای خالی تعداد کثیری تکواژ و واژه و عبارت می توان گنجانند، که در دستور زبان به آنها «صفت» می گویند. به این ترتیب مثلاً می توان مقوله های دستوری زبان فارسی را به دست آورد.

همچنین است در مورد واجها. واژه دود را در نظر بگیرید. اگر به جای واج اول واجهای دیگری بگذاریم این واژه ها به دست می آیند: بود، پود، تود (= «توت»)، جود، خود، رود، زود، سود، کود، ... از اینجا نتیجه می گیریم که چون د، ب، پ، ت، ... در این بافت در فارسی به کار رفته اند، همه آنها واجهای صامت زبان فارسی اند. البته اگر واجی در يك بافت استعمال نشود، مثلاً واج غ در همین مثال (چون واژه غود تاکنون در زبان فارسی به کار نرفته است)، آن را می توان در بافتهای دیگر پیدا کرد (مثلاً همین واج در واژه غوک).

برای استخراج مصوتهای فارسی نیز به همین ترتیب عمل می کنیم. مثلاً در واژه باد اگر واج میانین را با همین روش جانشین سازی^۱ تغییر دهیم این

واژه‌ها را به دست می‌آوریم: بود، بید، بد، بُد و چون بد در فارسی به کار نرفته است واج میانین آن را یا از واژه بدرود یا از ترکیبهای دیگر (مثلاً دل، گل) استخراج می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که همه این واجها جزو مصوت‌های فارسی‌اند.

استخراج واجها همیشه، و در همه زبانها، به همین سادگی نیست (مثلاً از پیش مسلم نیست که در این جایگاه خاص يك یا دو واج یا بیشتر به کار رفته باشد) و در علم زبان‌شناسی برای توفیق در کار، روشهای پیچیده‌تری نیز مطرح می‌شود. ولی به هر حال با استفاده از محور همنشینی و به‌ویژه محور جانشینی می‌توان همه واجهای هر زبانی را، به اعتبار همان زبان، به دست آورد.

۳۶-۱ گفتیم که محور جانشینی یکی از راههای مقابلهٔ زبان با محدودیت امکانات يك بعدی (جریان برخط) است. اگر این محور وجود نمی‌داشت شاید کار زبان به تکرار مقداری جمله‌های از پیش ساخته محدود می‌شد و چون ذهن نمی‌توانست هزاران هزار جمله را، برحسب موقعیتهای متفاوت، عیناً در حافظه بینارد در کار رفع نیازهای ارتباطی فرو می‌ماند و علاوه بر آن، از عهدهٔ بیان موقعیتهای تازه و ناآشنا نیز بر نمی‌آمد.

اهمیت محور جانشینی را در زبان آموزی کودکان نیز می‌توان دریافت. کودک تا دو سالگی بتدریج می‌تواند تك تك واژه‌ها و حتی بعضی جمله‌های از پیش آماده و شنیده را کم و بیش «طوطی‌وار» تکرار کند؛ اما پس از این سن فقط وقتی به سخن گفتن می‌آید، یعنی زبان را در پویایی و زایایی آن به کار می‌گیرد، که با نحوهٔ عمل محور جانشینی آشنا شده باشد؛ آن‌گاه می‌تواند مستقلاً جمله‌هایی بسازد و به کار ببرد که از پیش آماده نداشته و عیناً شنیده بوده است.

تعریف دیگری از زبان

۳۷-۱ چون همهٔ زبانهای جهان دارای دو محور همنشینی و جانشینی است می‌توان

حقاً این خصوصیت را جزو صفات ذاتی زبان دانست و آن را وارد تعریف زبان کرد و بدین گونه تعریف دیگری از زبان به دست داد که شاید کاملتر از تعریف پیشین باشد:

زبان وسیله‌ای است آوایی برای ایجاد ارتباط میان افراد بشر، دارای دو سطح تکواژی و واجی که همواره بر روی دو محور حرکت می‌کند: یکی محور همنشینی متشکل از تکواژها و واجهای حاضر در پیام و دیگری محور جانشینی متشکل از تکواژها و واجهای غایب از پیام.

تبرستان
www.tabarestan.info

۲. واحدهای تجزیه دوم: واجها

۱-۲ بحث دربارهٔ واجهای زبان معمولاً به چند بخش تقسیم می‌شود: الف) استخراج واجها و رده‌بندی آنها؛ ب) استخراج واحدهای زبر زنجیری (مانند آهنگ، تکیه، نواخت) و رده‌بندی آنها؛ ج) ترکیب واجها و تشکیل هجا و تکواژ (واج آرایه).

برای بحث مشروح در این باره باید به کتابهای فنی تر زبان‌شناسی مراجعه کرد. در این مختصر، که غرض از آن آشنایی با مفاهیم و روشهای بنیادی زبان‌شناسی است، سعی خواهیم کرد تا مسائل اساسی واج‌شناسی را، براساس زبان فارسی، هرچه ساده‌تر بیان کنیم.

صوت و آوا

۲-۲ هر سخنی یا زنجیر کلام از مجموعهٔ اصوات یا آواهایی تشکیل شده است که نخست از لحاظ فیزیکی و فیزیولوژیکی قابل بررسی‌اند. صوت مجموعهٔ ارتعاشاتی است که در جسمی پدید می‌آید و از آن جسم به هوا منتقل و منتشر

می‌گردد (فیزیکی) و سپس به پردهٔ گوش می‌رسد و شنیده می‌شود (فیزیولوژیکی). آوا عبارت از صوتی است که بر اثر خروج هوا از ششها (و گاهی حتی بر اثر ورود هوا) و برخورد آن با بعضی از قسمتهای حنجره و دهان و زبان و لبها و بینی، که اصطلاحاً آنها را «اندامهای گویایی» می‌گویند، حادث می‌شود.

همهٔ صوتها یا آواها خصوصیات فیزیکی مشترکی دارند، اما در آواشناسی و زبان‌شناسی این خصوصیات را نه از نظر فیزیکی (که اطلاع از آن برای هر زبان‌شناسی مفید و حتی لازم است)، بلکه از دیدگاه کاربرد اهل زبان می‌سنجند.

مثلاً هر کلام مستقل یا جمله لزوماً آهنگ^۱، یا به اصطلاح دقیقتر، قوس آهنگی دارد، بدین معنی که چون آغاز سخن گفتن کنیم طبعاً آهنگ صدای ما پایین است، سپس تدریجاً بالا می‌رود تا به اوج برسد، آن‌گاه فرود می‌آید تا بهوقف و سکوت بینجامد. در جمله‌های «خبری» (نه «انشایی») این قوس را می‌توان در شکل زیر نشان داد:



البته این خصوصیت مربوط به قرارداد خاص يك زبان نیست، بلکه زائیدهٔ ساختمان طبیعی تن و روان همهٔ افراد انسانی است و بنابراین در همهٔ زبانها کم‌وبیش به همین شکل دیده می‌شود.

همچنین است خصوصیات دیگر صوت که عبارت‌اند از:

(الف) شدت، یعنی قوت و ضعف نیروی ارتعاش (افزایش یا کاهش شدت

موجب شنیده شدن صوت تا مسافت بیشتر یا کمتر می‌شود)؛

(ب) ارتفاع یا زیر و بمی، یعنی تعداد ارتعاشات در واحد زمان (هرچه

ارتعاشات بیشتر باشد صوت زیرتر و هرچه کمتر باشد صوت بمتر می‌شود)؛

ج) امتداد یا کمیت، یعنی مدت زمانی که ارتعاش دوام دارد (دو صوت می‌توانند در شدت و ارتفاع یکسان باشند، ولی یکی بیشتر و دیگری کمتر طول بکشد)؛

د) طنین، یعنی ارتعاشات فرعی همراه با ارتعاشات اصلی (مانند دو صوت یکسان از نظر شدت و ارتفاع و امتداد که با دو ساز مختلف نواخته شوند یا از دو دهان بیرون آیند).

اما همهٔ اینها خصوصیتی است که لزوماً با هر صوتی و با تلفظ هر فردی در هر زبانی همراه است.

نبرستان
www.ir-forestan.info

۳-۲ بنابراین در زبان‌شناسی مسئلهٔ اصلی وجود این خصوصیات مشترک نیست، بلکه نوع استفاده از آنها در کاربرد هر زبانی است. مثلاً ارتفاع یا زیر و بمی در هر زبانی هست، بدین معنی که آهنگ کلام معمولاً روی چند نت موسیقی، یا به عبارت دیگر، روی چند «پرده» تولید می‌شود، اما فقط بعضی از زبانها (از جمله سوئدی و چینی و ویتنامی) از این خصوصیت برای تمایز معنایی استفاده می‌کنند (مثلاً در چینی تکواژ *li* هم به معنای «گلابی» است و هم به معنای «شاه بلوط»، منتها در معنای اول یک پرده بالاتر و در معنای دوم یک پرده پایین‌تر ادا می‌شود)؛ حال آنکه در زبان فارسی تفاوت زیر و بمی که طبعاً وجود دارد برای ایجاد تفاوت معنایی در تکواژها به کار نمی‌رود. از این روست که می‌گویند نواخت^۱ در چینی معتبر^۲ است و در فارسی معتبر نیست.

همچنین اگر زبانی (مثلاً عربی) از امتداد مصوتها، یعنی بلندی و کوتاهی آنها، برای تمایز معنایی استفاده کند ناچار امتداد هجاها را در آن زبان باید معتبر دانست. حال آنکه در فارسی اگر هم زمانی این خصوصیت معتبر بوده است، امروزه بر اثر تحول زبان دیگر معتبر نیست. این نکته را در سطور آینده با تفصیل بیشتر شرح خواهیم داد (← ۲-۹).

۱) به انگلیسی *tone* که به همان معنای «لحن» یا «پرده» است.

۲) *relevant* یا *pertinent*

۴-۲ پیش از این مفهوم نقش و چند نقش زبان را شرح دادیم (← ۱-۲۶ و ۲۷) و سپس گفتیم که واجهای زبان را چگونه باید پیدا کرد (← ۱-۳۵). حال به فرض اینکه واجهای زبان را به دست آورده باشیم، یا حتی پیش از آنکه به دست آوریم، باید در نظر بگیریم که واجها و به طور کلی همه عناصر آوایی در هر زبان سه نقش عمده دارند که در هر نقطه از زنجیر کلام یکی از آنها را، یا همه آنها را باهم، به کار می گیرند:

الف) نقش ممیز یا تقابلی^۱ و آن وقتی است که در يك نقطه از زنجیر کلام، روی محور جانشینی، واجی را در تقابل با واجهای دیگر قرار می دهد و در نتیجه تمایز معنایی ایجاد می کند. مثلاً تکواژ بار را در فارسی در نظر بگیرید: واج اول این کلمه در تقابل با واجهای پ، ت، ج، چ، خ، د، ز، س، غ، ک، م، ن، و، ه، ی و غیره قرار می گیرد و میان تکواژهای بار، یار، تار، جار، چار، خار، دار، زار، سار، غار، کار، مار، نار، وار، هار، یار، و غیره تمایز معنایی ایجاد می کند. نتیجه می گیریم که اولاً این واجها از یکدیگر مستقل و متمایزند و ثانیاً همه آنها در زبان فارسی معتبرند، زیرا در این زبان نقش ممیز دارند. خصوصیت این نقش در تشخیص واجهایی است که اگر هم بالفعل در زنجیر کلام (محور همنشینی) موجود نباشند بالقوه در ذهن اهل زبان، یا به بیان دقیقتر، در رمزگان زبان (محور جانشینی) وجود دارند و به همین سبب به آن تقابلی می گویند.

ب) نقش تباینی^۲ یا مرزنا^۳ و آن نقشی است که روی محور همنشینی عمل می کند، بدین معنی که تقسیم زنجیر کلام را به واحدهای متوالی برای شنونده آشکار می سازد. نقش تکیه^۴ در وهله نخست همین است، خاصه در زبانهایی که تکیه ثابت دارند و از این طریق واژههای زنجیر کلام را در تباین با

۱) distinctive یا opposite که آن را «تمایز دهنده» نیز گفته اند.

۲) contrastive که آن را «همبری» و «تباین دهنده» نیز گفته اند.

۳) accent

۴) demarcative

یکدیگر قرار می‌دهند. فی‌المثل در لهجه یزدی وجود يك تکیه ثابت روی هجای اول هر واژه تجزیه کلام را به واحدهای معنایی عملی می‌سازد.

واحدهای تجزیه دوم (واجها) نیز می‌توانند چنین نقشی داشته باشند. مثلاً همزه در واژه‌های اصیل فارسی (و نه واژه‌هایی که از زبانهای دیگر وارد فارسی شده‌اند) جز در اول واژه قرار نمی‌گیرد و بدین‌گونه مرز واژه‌ای را که بر آن وارد شده است با واژه‌های دیگر نشان می‌دهد (برای توضیح بیشتر ← ۲-۱۸). به این سبب است که این نقش را مرزما می‌گویند.

يك واج ممکن است هم ممیز و هم مرزما باشد؛ مانند واج h در واژگان اصلی زبان انگلیسی، که علاوه بر اینکه تمایز معنایی ایجاد می‌کند (چنانکه hill = «تپه» را در تقابل با pill = «قرص» و «قرص» = bill = «صورت حساب» و ill = «بیمار» قرار می‌دهد) در عین حال مانند همزه فارسی فقط در اول تکواژ قرار می‌گیرد.

ج) نقش عاطفی^۱ و آن وقتی است که حالت روانی و عواطف باطنی گوینده را آشکار می‌سازد، بی آنکه واحدهای تجزیه اول یا دوم مستقیماً برای این منظور به کار رفته باشند. مثلاً در فارسی هنگامی که گوینده‌ای می‌خواهد با استعمال واژه همیشه خشم یا تأکید خود را بیان کند معمولاً واج م این واژه را با تشدید و تکیه ادا می‌کند، یعنی حالت روحی خود را نه از طریق واحدهای تجزیه اول بلکه با تکیه بر قسمتی از کلام موجود (محور همنشینی) نشان می‌دهد. در این مورد می‌گویند که م مشدد نقش عاطفی دارد.

استخراج واجها

۵-۲ قبلاً به روش استخراج واجها در زبان‌شناسی اشاره‌ای کردیم و گفتیم که چگونه واحدهای زبان را روی محور همنشینی براساس تقابل آنها روی محور جانشینی می‌توان به دست آورد (← ۱-۳۵). این کار راههایی دارد که بتفصیل در

(۱) expressive

کتابهای زبان‌شناسی آمده‌اند. ساده‌ترین راه این است که هر واحد آوایی را، از طریق جانشین‌سازی، در اول و وسط و آخر تکواژها یا واژه‌های يك زبان معین در تقابل با واحدهای آوایی دیگر قرار دهیم و بتدریج يك يك آنها را استخراج کنیم. برای اطمینان بیشتر باید به ترتیب زیر عمل کرد:

پیش از صامت پیش از مصوت	}	واج آغازی
میان دو مصوت یا دو صامت میان يك صامت و يك مصوت و بالعکس،	}	واج میانی
پس از صامت پس از مصوت در مرز دو تکواژ	}	واج پایانی

بدین گونه نخست واحدهایی را که تمایز معنایی ایجاد می‌کنند، یعنی نقش ممیز دارند، پیدا می‌کنیم و آنها را در آن زبان معین معتبر می‌شماریم، سپس تعریف هر يك از آنها را به دست می‌دهیم؛ مثلاً در مورد واج ب فارسی می‌گوییم: لبی واکدار غیرغنه (← ۲-۷). آنگاه پس از اینکه نقشهای دیگر (نقش تباینی و عاطفی) را نیز تعیین کردیم، در آخر بهره‌بندی آنها می‌پردازیم.

آوانگاری و واج‌نگاری

۶-۲ برای نوشتن واجها (و دیگر خصوصیت‌های آوایی) بهتر است از علائم بین‌المللی الفبای لاتینی استفاده شود، زیرا چنانکه گفتیم، خط فارسی همه واجها را منعکس نمی‌کند و گاهی برای يك واج معین چندین علامت دارد (← ۱-۲۰). پس از استخراج واجهای فارسی با روش فوق و هنگام ثبت آنها با علائم

بین‌المللی، به بعضی تفاوت‌های آوایی برمی‌خوریم. مثلاً می‌بینیم که مصوّت \hat{a} در تکواژ جام کشیده‌تر از همین مصوّت در تکواژ جان ادا می‌شود. این خصوصیت را با علامت «دو نقطه» مشخص می‌کنیم، به این صورت: $j\hat{a}:m$ (در مقابل $j\hat{a}n$). از اینجا ممکن است به وجود دو مصوّت \hat{a} در فارسی قایل شویم: یکی بلند و دیگری کوتاه؛ ولی آن‌ا نباید نتیجه بگیریم که هر دو دارای نقش متمیزند، یعنی هر دو در فارسی معتبرند؛ مگر اینکه تکواژهای تقریباً مشابهی، که اصطلاحاً آنها را جفت کمینه^۱ می‌نامند، در زبان فارسی موجود باشند که فقط بر اثر تفاوت این دو واج از یکدیگر متمایز شوند. اما چون چنین تکواژهایی پیدا نمی‌کنیم و، از سوی دیگر، عین همین خصوصیت بلند بودن را در مورد مصوت‌های u و i پیش از همه صامت‌ها (به‌استثای صامت n پایانی) باز می‌یابیم نتیجه می‌گیریم که \hat{a} ی بلند و \hat{a} ی کوتاه دو گونه^۲ از يك واج‌اند که در بافت‌های معینی تفاوت امتداد پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، کوتاهی مصوّت \hat{a} (یا u یا i) پیش از صامت n پایانی و بلندی همین مصوت پیش از دیگر صامت‌ها خودبخودی و اجباری است، نه وابسته به انتخاب اهل زبان و بنابراین نقش متمیز ندارد^۳.

از این‌رو برای ثبت واج‌ها از دو نوع دستگاه الفبایی استفاده می‌شود: دستگاه نخست، که تقریباً همه خصوصیت‌های آوایی را نشان می‌دهد، آوانگاری؛ و دستگاه دیگر، که واحدهای آوایی را از لحاظ نقش آنها در زبان منعکس می‌کند، واج‌نگاری نامیده می‌شوند. معمولاً واج‌ها در دستگاه اول میان قلاب [] و در دستگاه دوم میان دو خط مایل / / قرار می‌گیرند. مثلاً در مورد همان

(۱) به انگلیسی *minimal pair*: یعنی دو تکواژ که فقط در يك واج، در جایگاه واحد، متفاوت باشند و همین تفاوت باعث تمایز معنایی آنها شود؛ مانند بار ~ دار، که تفاوت آنها در صامت‌های b و d : یا مست ~ ماست، که تفاوت آنها در مصوت‌های a و \hat{a} است.

(۲) variant

(۳) عین همین خصوصیت را در مورد بعضی از واج‌های دیگر باز می‌یابیم. مثلاً مصوت‌های «کوتاه» (یعنی a و o و e) پیش از يك صامت پایانی کوتاه‌اند و پیش از دو صامت پایانی بلند ادا می‌شوند، چنانکه مصوت a در دو تکواژ در و درد. اما همان‌طور که گفتیم باید آنها را نه دو واج مستقل بلکه گونه‌هایی از يك واج دانست.

واج بلند a به ترتیب زیر عمل می کنند:

[â:]

/â/

در سطور آینده از شیوه دوم که هم ساده تر است و هم واجها را از لحاظ نقش آنها در زبان نشان می دهد استفاده خواهیم کرد (مگر در مواردی که استفاده از شیوه اول هم لازم باشد).

صامت‌های فارسی

۷-۲ در فارسی مجموعاً ۲۹ واج داریم: ۲۳ صامت و ۶ مصوت، که دستگاه هر يك از این دو را جداگانه، برحسب روابط متقابل واحدهای هر دستگاه، در جدولی تنظیم می کنند.

صامت‌ها در سه ردیف افقی و هشت ستون عمودی قرار می گیرند به اضافه يك ردیف بیرون از دستگاه، به ترتیب جدول ۱ (از راست به چپ):

جدول ۱

لیبی	لب و دندانانی	دندانانی	صفیری	تفشی	مرکب	کامی	نرمکامی	
p	f	t	s	š	c	k	x	بی‌واک
پ	ف	ت، ط	ث، س، ص	ش	چ	ک	خ	
b	v	d	z	ž	j	g	q	واکدار
ب	و	د	ز، ذ، ض، ظ	ژ	ج	گ	ق، غ	
m		n						غنه
م		ن						

بیرون از دستگاه

چاکنایی	نیم مصوت	دمشی	کناری	لرزان
'	y	h	l	r
ع (همزه)،	ی	ح، ه	ل	ر

ردیف افقی خصوصیت آوایی واجها را بیان می کند و ستون عمودی معمولاً > تلفظ افقی< سرن مجری را مشخص می کند. یعنی محل ادای آنها را در اندامهای گفتار، که بترتیب از قسمت پیشین دهان (لبها) تا قسمت پسین دهان (حنجره) ردیف شده اند. بی واك خصوصیت واجهایی است که هنگام ادای آنها تارآواها، یعنی پرده های نازکی که در پایین حنجره (در درون محفظه ای معروف به «سیب آدم») یا «خرخره» قرار دارند، بی حرکت اند.

واکدار خصوصیت واجهایی است که هنگام ادای آنها تارآواها به لرزه درمی آیند (این لرزه را با تماس دست بر روی گلو نیز می توان حس کرد). غنه (یا خیشومی) خصوصیت واجهایی است که از راه بینی تلفظ می شوند و در عین حال واکدار هم هستند (در تلفظ واجهای غیر غنه، که آنها را واجهای «دهانی» نیز می گویند، پرده کام راه بینی را بر عبور نفس می بندد). ستونهای عمودی نشان می دهند که واجگاه واحدهای هر ستون یکسان است و تفاوت فقط در بی واك و واکدار، یا غنه و دهانی بودن آنهاست. صامت‌های سه ستون اول را برطبق واجگاه آنها به «لبی» و «لب و دندانی» و «دندانی» تقسیم می کنند.

«صفری» خصوصیت صامت‌هایی است که در ادای آنها آوایی مانند صفر به گوش می رسد. «تَفْشی» (یا «پاشیده») به صدای ریزش آب با فشار از سوراخی تنگ شبیه است.

صامت‌های «مرگب» در حقیقت از دو واج به هم پیوسته تشکیل شده اند: c (ج) از tʃ (ت و ش)، و ʒ (ج) از dʒ (د و ژ).

«کامی» و «نرمکامی» خصوصیت صامت‌هایی است که واجگاه آنها در قسمت پسین دهان، به نام «کام» و «نرمکام»، قرار دارد.

«لرزان» (یا «تکریری») به صامتی اطلاق می‌شود که هنگام ادای آن، اندام گویایی، یعنی سر زبان و پردهٔ کام، با جنبشهای پیاپی به حرکت درمی‌آید.

«کناری» خصوصیت صامتی است که هنگام ادای آن رویهٔ زبان به پردهٔ کام می‌چسبد و نفس از کناره‌های زبان جریان می‌یابد.

«دمشی» (یا «نفسی») خصوصیت واجی است که با فشار هوا ادا می‌شود، چنانکه صدای نفسی از آن برمی‌خیزد.

«نیم مصوّت» صامتی را می‌گویند که ادای آن به ادای مصوّت (در اینجا i) بسیار نزدیک است، چنانکه گاهی با آن مشتبه می‌شود. مانند واج آغازی تکواژ یار، یا واج پایانی تکواژ چای.

صامت چاکنایی (همزه) را که بر اثر تنگ شدن یا بسته شدن عضله‌های گلو (چاکنای) و گذشتن هوا به فشار از آن حاصل می‌شود (و تلفظ آن در فارسی با ع یکی است) پس از بررسی مصوّتها بیشتر شرح خواهیم داد (← ۲-۱۸).

تعریف واجهایی که در دستگاه قرار دارند نخست با ذکر واجگاه آنها (در ^{نیم} ^{سنتون} ^{سنتون}) و سپس با بیان خصوصیت واکی آنها (در «^{سنتون}صیف») انجام می‌گیرد، با این تفاوت که در تعریف صامت‌های ستون ۱ و ۳ به خصوصیت غنه یا غیر غنه بودن آنها نیز اشاره می‌شود. مثلاً در تعریف صامت b می‌گویند: «لبی واکدار غیر غنه». در تعریف صامت‌های بیرون از دستگاه به ذکر نام آنها اکتفا می‌شود.

مصوّت‌های فارسی

۸-۲ در فارسی، چنانکه گفتیم، شش مصوت داریم. امروزه زبان‌شناسان، بر طبق ضوابط و روشهای خود و بر طبق تلفظ رایج در مرکز کشور، آنها را به صورت جدول ۲ نشان می‌دهند.

پسین	پیشین	
u	i	بسته
o	e	نیم بسته
â	a	باز

جدول ۲

این رده بندی براساس ترتیب واجگاه مصوتهاست. ولی ما در اینجا، بنا به دلایلی که بعداً روشن خواهد شد (← ۲-۹)، ترجیح می دهیم که آنها را بر طبق روش قدیمتر و بر طبق تلفظ فارسی «رسمی» به دو دسته کوتاه و بلند تقسیم کنیم (جدول ۳).

بلند	کوتاه
â	a
u	o
i	e

جدول ۳

کاربرد این مصوتها را در واج دوم واژه های زیر می بینیم:

a در بَد /bad/

o در بُد /bod/

e در به /beh/

â در باد /bâd/

u در بود /bud/

i در بید /bid/

سه مصوت کوتاه a و o و e را که در خط الفبایی فارسی حرفی به ازای خود ندارند، بر طبق سنت، «حرکت» می نامند و با علامتهای «زیر» و «پیش» و «زیر» نشان می دهند.

۹-۲ مصوت‌های فارسی را به دو دسته کوتاه و بلند تقسیم کردیم. حال باید دید که آیا در واقعیت هم کوتاه و بلندند یا نه.

البته ما از راه گوش می‌توانیم این کوتاهی و بلندی را در زبان عادی مردم، خاصه هنگام بازخوانی متنی، تشخیص بدهیم و در آزمایشگاه‌های آواشناسی نیز روی نوار ضبط صوت ببینیم. منتها نباید فراموش کرد که این تفاوت امتداد چون بتهایی تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند در فارسی امروز دیگر معتبر نیست، هرچند که به احتمال قریب به یقین در گذشته معتبر بوده است^۱ بنابراین تفاوت اصلی مصوت‌های کوتاه و بلند در واجگاه (یا مخرج صوت) آنهاست. مثلاً اگر دو تکواژ سر و سار را باهم مقایسه کنیم می‌بینیم که صامت‌های این «جفت کمینه» کاملاً یکسان‌اند و تفاوت آنها فقط در مصوت آنهاست که یکی a و دیگری ā است: /sar/ و /sâr/. حال با کمی دقت می‌بینیم که اگر فرضاً در تکواژ اول /a/ را کشیده‌تر، یا در تکواژ دوم /â/ را کوتاه‌تر ادا کنیم تلفظ این دو تکواژ و در نتیجه معنای آنها یکسان نمی‌شود. بنابراین تفاوت اصلی میان /a/ و /â/ در کمیت آنها نیست، بلکه در واجگاه آنهاست.

اما این نکته را هم باید در نظر گرفت که در تلفظ رایج همه مردم فارسی زبان معمولاً /a/ خودبخود اندکی کوتاه‌تر از /â/ ادا می‌شود. از سوی دیگر، این تفاوت امتداد در شعر، که معمولاً حافظ مقداری از قواعد منسوخ زبان است، هنوز باقی است و موجب تفاوت در وزن می‌شود. مثلاً این مصراع از شعر حافظ را در نظر بگیرید:

مرا مهر سیه چشمان زسر بیرون نخواهد شد

حال اگر به جای مصوت /a/ در کلمه مرا مصوت /â/ بگذاریم، یعنی

۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد ایران، [۱۳۵۸]، ص ۱۲۹-۱۳۲.

کلمه را به صورت ما را تلفظ کنیم:

ما را مهر سیه چشمان زسر بیرون نخواهد شد

وزن شعر مخدوش می‌شود، زیرا کمیت وزنی آن تغییر می‌کند. پس تفاوت کمیت مصوتها را که در زبان جاری معتبر نیست از لحاظ وزن شعر باید معتبر دانست.

«مصوتهای مرکب»

۱۰-۲ بسیاری از محققان، علاوه بر شش مصوتی که برشمردیم، در زبان فارسی به دو مصوت دیگر هم قایل اند که آنها را «مصوت مرکب»^۱ می‌نامند. یکی مصوتی است که در قدیم آن را [av] یا [aw] تلفظ می‌کردند و امروز به صورت [ow] تلفظ می‌شود، چنانکه در واژه‌های زیر:

/rowšan/	روشن
/gowhar/	گوهر
/jowr/	جور
/row/	رو (=امر رفتن)

دیگر مصوتی است که تلفظ قدیم آن [ay] بوده و امروز [ey] شده است،

مانند

/mey/	می
/vey/	وی
/šeydâ/	شیدا

اما زبان‌شناسان، به حکم ساخت هجایی زبان فارسی و به منظور سادگی بیشتر، ترجیح می‌دهند که آنها را مرکب از دو واج جداگانه، یعنی يك مصوت کوتاه به اضافه يك صامت، بدانند.

حال اگر این نظر را قبول کنیم در مورد [ey] با مشکلی مواجه نمی‌شویم، زیرا هر دو واج /e/ و /y/ را قبلاً در فهرست مصوتها و صامتها دیده‌ایم. اما [ow] دارای واجی است که در هیچ يك از آن دو فهرست دیده نمی‌شود و آن [w] است. یکی از دلایل کسانی که مجموعه [ow] را يك مصوت مستقل می‌انگارند نیز وجود همین واج است. ولی امروزه زبان‌شناسان واج [w] را در فارسی، باصطلاح، گونه‌ای از صامت /v/ می‌شمارند. يك دلیل آن این است که این دو واج در محور جانشینی هرگز در تقابل قرار نمی‌گیرند، یعنی هیچ جفت کمینه‌ای در فارسی نداریم که فقط براساس تفاوت میان این دو واج تمایز معنایی پیدا کنند. دلیل دیگر آنکه هر گاه [w] در پایان واژه واقع شود، مثلاً در واژه‌های جو و خسرو، در ترکیب به صورت /v/ درمی‌آید، چنانکه در واژه‌های زیر:

/jovin/	جوین
/xosrovân/	خسروان

وانگهی صرف تجزیه شدن آن به دو واحد در مثالهای فوق حکم می‌کند که نباید آن را يك واحد به حساب آورد. بنابراین هم آسانتر و هم درست‌تر این است که [ow] را مرکب از مصوت /o/ و صامت /v/ بدانیم. این نحوه نگرش، خاصه در تقطیع شعر، هم درستی خود را ثابت می‌کند و هم کار تقطیع را ساده‌تر می‌سازد.

ناگفته نماند که در تلفظ جاری مردم صوت [w] هم معمولاً به گوش نمی‌خورد، بلکه مجموعه [ow] را در فارسی گفتاری امروز به صورت [o:] تلفظ می‌کنند؛ مثل گوهر [go:har].

۱۱-۲ در سطور پیشین به یکی از تفاوت‌های آوایی واجها، یعنی امتداد مصوتها، در گذشته و امروز اشاره‌ای کردیم (← ۲-۹). در حقیقت نه تنها تلفظ واجها بلکه تعداد آنها نیز تغییر کرده و اساساً دستگاه واجی (یا واجگان) فارسی، همچنان که دستگاه صرفی و نحوی و واژگان آن، مانند هر زبان دیگری، با گذشت زمان تحول یافته است. مثلاً در فارسی قدیم يك واج /x/ با تلفظی خاص وجود داشته است که آن را، به اعتبار صورت مکتوب آن، «واو معدوله» و در اصطلاح زبان‌شناسی «لب و نرمکامی» می‌نامند. این واج در آن واحد از دو واجگاه لب و نرمکام، یا به بیان دقیقتر، از تماس و انقباض بیخ‌زبان و نرمکام و در عین حال از میان دولب گرد شده ادا می‌شود و در نتیجه آوایی که از گلو می‌آید صدای [x] و آوایی که از لبها می‌آید صدای [w] می‌دهد. این واج مرکب را در آوانگاری به شکل [x^w] می‌نگارند و نمونه آن را در واژه‌های زیر می‌بینیم:

[x ^w âhar]	خواهر
[x ^w iš]	خویش
[x ^w ardan]	خوردن
[x ^w aš]	خوش

خصوصیت لبی این واج، که زمانی ملفوظ و محسوس بوده، به مرور زمان از میان رفته و امروز جز در بعضی لهجه‌ها باقی نمانده است. در عین حال تغییری هم در مصوت دنباله این صامت روی داده، بدین معنی که اگر /a/ بوده به /o/ مبدل شده است. در نتیجه، واژه‌های فوق اکنون به این صورت تلفظ می‌شوند:

/xâhar/ خواهر

/xiš/	خویش
/xordan/	خوردن
/xoš/	خوش

با این همه باید دانست که این دو تحول همزمان نبوده و تحول دوم، یعنی تبدیل /a/ به /o/، ظاهراً در دوره‌های متأخر صورت گرفته است؛ به طوری که تقریباً در همه اشعار فارسی تا یکی دو قرن پیش، واژه‌هایی از قبیل خوش، خور (= «خورشید»)، خوی (= «عرق تن»)، آبخور، سالخورد را باید بترتیب: /xaš/، /xar/، /xay/، /âbxar/، /sâlxard/ تلفظ کرد، و گرنه در بسیاری از موارد قافیه اشعار مخدوش می‌شود. www.iran-ajesthan.info شیرستان

واجهای دیگری هم در فارسی وجود داشته که امروزه از میان رفته‌اند؛ مانند «یای مجهول»، یعنی کسره کشیده (/e:/)، مثلاً در لفظ شیر به معنای «جانور درنده»، که آن را /še:r/ تلفظ می‌کرده‌اند؛ در حالی که شیر خوردنی را با همین تلفظ امروزی /šir/ می‌گفته‌اند. تفاوت تلفظ میان این دو کلمه حتی تا زمان مولوی نیز وجود داشته‌است، گرچه در کتابت آن را یکسان می‌نوشته‌اند. بنابراین این بیت معروف را برطبق تلفظ زمان باید این طور خواند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
 گرچه ماند در نوشتن شیر (/še:r/) شیر (/šir/)

هجاهای فارسی

۱۲-۲ پس از بحث درباره‌ی واجها اکنون باید به یکی از مسائل اساسی واج‌شناسی، یعنی ترکیب واجها با یکدیگر یا به اصطلاح زبان‌شناسان واج‌آرایی، بپردازیم که نخستین مبحث آن ترکیب واجها و تشکیل هجاست.

تعریف هجا بسیار مشکل و تقریباً ناممکن است. تنها می‌توان گفت که تعریف آن در هر زبانی با زبان دیگر فرق دارد. در فارسی به تعریف صوری آن

اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم: هجا از ترکیب يك مصوت با يك يا چند صامت به وجود می‌آید. بنابراین تعداد هجاها به تعداد مصوتهاست: در هر عبارت هر مقدار مصوت باشد همان مقدار نیز هجا هست.

چنین می‌نماید که از ترکیب صامتها و مصوتها بتوان انواع بی‌شماری هجا ساخت. اما امکان تشکیل هجاهای مختلف عملاً بسیار محدود و حتی تعداد آنها بسیار کمتر از تعداد واجهاست. مثلاً در فارسی شش نوع هجا بیشتر نداریم که فهرست آنها را، به ترتیب افزایش تعداد واجها، در جدول ۴ نشان می‌دهیم (برطبق علامتهای قراردادی بین‌المللی، c علامت صامت و v̄ علامت مصوت کوتاه و v̄c علامت مصوب بلند است).

جدول ۴
هجاهای فارسی

شماره ردیف	هجا	مثال
۱	c \bar{v}	نه، تو، که
۲	c \bar{v}	ما، خو، سی
۳	c \bar{v} c	کر، پل، دل
۴	c \bar{v} c	کار، مور، سیر
۵	c \bar{v} cc	کرد، گفت، زشت
۶	c \bar{v} cc	کارد، کوشك، ریخت

فوایدی که از این جدول حاصل می‌شود عبارت است از:

(الف) واج اول هر هجا لزوماً صامت است.

(ب) واج دوم هر هجا لزوماً مصوت است. به عبارت دیگر، در فارسی

۱) c حرف اول consonant (= «صامت») و v̄ حرف اول vowel (= «مصوت») در زبان انگلیسی است.

هجایی نداریم که با دو یا بیشتر از دو صامت آغاز شود. به همین دلیل است که می‌گفته‌اند: ابتدا به ساکن محال است.^۱

(ج) واج سوم هر هجا لزوماً صامت است. به عبارت دیگر، در فارسی هیچ‌گاه دو مصوت پیاپی در کنار هم نمی‌آیند.

(د) صامتهای پایانی هجا در فارسی هیچ‌گاه بیش از دو نیست، یعنی کلمه‌ای در فارسی نداریم که مثلاً به سه صامت ختم شود (برای موارد استثنایی رجوع شود به ۲-۱۴ تا ۱۶).

(ه) با استفاده از این جدول مرز هجاها را پیشاپیش می‌توان تعیین کرد. توضیح آنکه اگر در عبارتی به بیش از دو صامت پیاپی برخورد کنیم در تجزیه هجایی از پیش می‌دانیم که مرز هجا در کجا قرار دارد (و حال آنکه این پیش‌آگاهی در بسیاری از زبانهای دیگر، از جمله انگلیسی، داده نشده است). مثلاً می‌دانیم که واژه بزرگ‌زاد، حتی اگر معنای آن را نشناسیم، یعنی از پیش آگاه نباشیم که از دو تکواژ بزرگ و زاد تشکیل شده است، باید بدین صورت هجابندی شود:

/bo-zorg-zâd/

بدین معنی که چون اولاً هیچ هجایی نمی‌تواند با دو صامت آغاز شود و ثانیاً هیچ هجایی نمی‌تواند به سه صامت ختم شود، یا هیچ هجایی نمی‌تواند به مصوت ابتدا شود، از پیش معلوم است که تجزیه هجایی این واژه مثلاً به این دو صورت نخواهد بود:

^۲*/bo-zor-gzâd/

*/bo-zorgz-âd/

۱) در زبان فرانسه یا انگلیسی هجاهایی هست که حتی با سه صامت آغاز می‌شود، مانند structure «ساختر».

۲) علامت ستاره * در ابتدای کلمه یا عبارت یعنی «به این صورت در زبان دیده نشده است»

۱۳-۲ جدول هجاهای فارسی را می‌توان در قالب کوتاه‌تر و فشرده‌تری خلاصه کرد، بدین صورت:

cv(c(c))

کمان (پرانتر) نشانهٔ این است که استعمال واج میان آن اختیاری است نه اجباری. بنابراین حد ضروری هجای فارسی همان cv است و استعمال يك یا دو صامت پایانی اختیاری است.

جالب است که در اینجا مقایسه‌ای میان الگوی هجایی فارسی با زبانهای دیگر بشود. مثلاً الگوی هجایی در زبان انگلیسی به این صورت است:

((((c)c)c)v(c(c(c(c))))))

به عبارت دیگر، کمترین حد هجا در این زبان يك مصوت است (مثال: a = «يك») و بیشترین حد هجا يك مصوت به اضافهٔ هفت صامت (مثال: strengths = «نیروها») ^۱. از مقایسهٔ این دو الگو، سادگی بی‌اندازهٔ الگوی هجایی فارسی آشکار می‌شود.

سه صامت پایانی

۱۴-۲ چنانکه از جدول هجاهای فارسی (جدول ۴) پیداست در فارسی هیچ هجایی و در نتیجه هیچ واژه‌ای نیست که به سه صامت ختم شود. با این همه واژه‌هایی مانند تمبر /tambɾ/ و لوستر /lustr/ هستند که سه صامت پایانی دارند. در حقیقت این نوع واژه‌ها همگی از زبانهای فرنگی گرفته شده‌اند و به اصطلاح زبان‌شناسی «واژه‌های عاریتی» یا «کلمات دخیل» اند.

(۱) علیمحمد حق‌شناس، آواشناسی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۳۹.

با اینکه در سالهای اخیر تعداد این قبیل واژه‌ها رو به فزونی است تلفظ آنها، جز برای افراد تحصیلکرده، بسیار دشوار است؛ چنانکه واژه تمبر را حتی مردم باسواد تا چهل پنجاه سال پیش /tambar/ تلفظ می‌کردند و امروزه غالباً /tamr/ تلفظ می‌کنند و واژه لوستر را /luster/ و واژه فولکس را /foleks/ (در فولکس واگن) و اخیراً واژه ایدز را /'idz/. البته هر واژه‌ای را که در فارسی به کار می‌رود باید جزو واژگان فارسی به حساب آورد. در نتیجه می‌توان گفت که در یک قرن اخیر، بر اثر نفوذ زبانهای فرنگی، تعداد انواع هجاهای فارسی از ۶ به ۷ و حتی ۸ افزایش یافته است.

نبرستان

۱۵-۲ در اینجا شایسته است که به نکته مهمی اشاره کنیم. زبان‌شناسانی که درباره نفوذ زبانی در زبان دیگر تحقیق کرده‌اند می‌دانند که همه مراتب زبان به یک نسبت تأثیرپذیر نیست. مثلاً زبان در مرتبه واژگان به آسانی تأثیر می‌پذیرد و در معرض تغییر و تحول درونی و بیرونی قرار می‌گیرد؛ نمونه‌اش ورود همان واژه‌های دخیل است که به آن اشاره‌ای کردیم. اما زبان در مرتبه واج معمولاً بسیار مقاوم است و به آسانی تحت تأثیر زبان دیگر قرار نمی‌گیرد؛ چنانکه زبان فارسی، در طی رابطه هزار و چند صدساله‌اش با زبان عربی، تقریباً هیچ واجی را از این زبان در خود نپذیرفته است. مقاومت زبان در مرتبه هجا کمتر می‌شود و چنانکه دیدیم، بر اثر نفوذ زبانهای خارجی، دو نوع هجای دیگر بر شش نوع هجای فارسی افزوده شده است.

۱۶-۲ با این همه، سوای تأثیر زبانهای بیگانه، عوامل دیگری هم در افزایش هجاها مداخله داشته‌اند. یکی از این عوامل ضرورت وزن شعری است که به موجب آن گاهی شاعر بعضی از تلفظها را تغییر می‌دهد و مثلاً سه صامت در پایان کلمه می‌آورد، چنانکه در این بیت از مولوی:

دو دهان داریم گویا همچو نی يك دهان پنهانست در لبهای وی

اگر در کلمه پنهانست دقت کنیم می‌بینیم که هجای دوم آن به سه صامت

مختوم است، به این صورت: /-hânst/. اما همان طور که گفتیم، اولاً این کار فقط به ضرورت وزن بوده و ثانیاً موارد آن بسیار نادر است و ثالثاً این تجاوز از قاعده فقط در يك بافت معین صورت می گیرد: /-nst/ +v.

در اینجا به نکته دیگری نیز اشاره می کنیم و آن این است که جدول هجاهای فارسی بویژه در تعیین «کمیت» هجاها، که اصل و اساس وزن شعر است، فایده ای بس مهم دارد و کار تقطیع را بسیار ساده می کند.

هجای باز و هجای بسته

۱۷-۲ هجاها را برحسب واج پایانی آنها به دو دسته تقسیم می کنند: هجای باز و هجای بسته.

هجای باز هجایی است که به مصوت ختم شود؛ مانند نه، تو، که، ما، سی.

هجای بسته هجایی است که به صامت ختم شود، مانند گر، کار، کارد، گرد.

بنابراین در جدول هجاهای فارسی (جدول ۴)، هجاهای ۱ و ۲ باز و هجاهای ۳ و ۴ و ۵ و ۶ بسته اند.

مسئله همزه در فارسی

۱۸-۲ در جدول ۴ دیدیم که همه هجاها به صامت ابتدا می شوند. حال ممکن است این سؤال پیش آید که آیا در فارسی هجایی نداریم که با مصوت آغاز شود، چنانکه واج آغازی واژه های زیر ظاهراً چنین است: او، ایران، آنجا. باید گفت که از لحاظ آواشناسی این واژه ها و همه واژه هایی که بظاهر با مصوت شروع می شوند در واقع يك همزه مقدم بر مصوت دارند، که واج اول آنها همان است و در آوانگاری آنها را بترتیب چنین ثبت می کنند: [ʔ'irân]، [ʔ'anjâ]. این نکته را قدما هم بخوبی دریافته بودند و در کتابهای عروض و نیز

در رساله‌های معدود آواشناسی بصراحت بر آن تکیه کرده‌اند^۱. اما اینکه آیا در واج‌نگاری هم باید آنها را به همین صورت ثبت کرد محتاج تحلیل بیشتری است.

(همزه یا به اصطلاح زبان‌شناسی صامت انسدادی چاکنایی، چنانکه گفتیم، بر اثر تنگ شدن یا بسته شدن عضله‌های گلو (چاکنای) و گذشتن هوا به فشار از میان آن حاصل می‌شود. همزه در واژه‌های اصیل (و نه واژه‌های دخیل) فارسی در میان و پایان واژه نمی‌آید و تنها در آغاز واژه به کار می‌رود. اما چون همهٔ واژه‌هایی را که در فارسی مستعمل است باید جزو واژگان فارسی بدانیم، بر طبق روشهایی که پیشتر عرضه کردیم (← ۱- ۳۵ و ۲- ۵)، مسئلهٔ همزه را، بدون تمایز میان واژه‌های اصیل و دخیل فارسی، بررسی می‌کنیم.
در تقابل واژه‌های زیر، استعمال همزه را در میان واژه می‌بینیم:

/ta'vil/	تاویل
/tahvil/	تحویل
/tavil/	طویل

در این مثالها، همزه نخست در تقابل با يك واچ دیگر (/h/) و سپس در تقابل با «عدم» خود قرار گرفته است. توضیح نکتهٔ اخیر آنکه طویل نسبت به تاویل يك واچ کمتر دارد، که همان همزه است. عین همین شیوه و همین استدلال را در مورد استعمال همزهٔ پایانی در واژه‌های زیر می‌توان به کار برد:

/su'/	سوء
/sud/	سود
/su/	سو

۱) سبب اینکه در دورهٔ متأخر تصور کرده‌اند که این قبیل کلمات به مصوت ابتدا می‌شوند احتمالاً در اول ضبط لاتینی آنها بوده است و در ثانی تصوّر اینکه چون زبان فارسی جزو زبانهای هند و اروپایی است پس نباید مانند زبانهای سامی همزهٔ آغازی داشته باشد.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که همزه در میان و پایان واژه دارای نقش متمیز است و از این لحاظ فرقی با صامت‌های دیگر فارسی ندارد.

اما استعمال این واج در آغاز واژه دو تفاوت عمده با میان و پایان واژه دارد: یکی اینکه استعمال همزه آغازی امری است وابسته به جبر زبان و نه به انتخاب اهل زبان^۱؛ دیگر آنکه همزه آغازی در تقابل با عدم خود قرار نمی‌گیرد. توضیح آنکه هرچند از تقابل واژه‌های زیر:

/abr/	ابر
/babr/	ببر
/gabr/	گبر

یا از تقابل واژه‌های دیگری مانند:

/in/	این
/zin/	زین
/kin/	کین

و جز اینها می‌توان بر هویت مستقل و (ظاهراً) بر نقش متمیز واج همزه آغازی حکم کرد - از آن رو که در مثالهای دسته نخست، در تقابل با واجهای /b/ و /g/ و در مثالهای دسته دوم، در تقابل با واجهای /z/ و /k/ قرار گرفته است - اما از سوی دیگر هیچ دو واژه‌ای نمی‌یابیم که تفاوتشان فقط در وجود یا عدم

۱) ایرانیانی که با زبانهای اروپایی، مثلاً فرانسه یا انگلیسی، آشنایی دارند شاید این تجربه را کرده باشند که اهل این دو زبان بر آنها ایراد می‌گیرند که در تلفظ واژه‌هایی از این دو زبان که با مصوت آغاز می‌شود چرا همزه (یا به اصطلاح انگلیسی glottal stop) به کار می‌برند. اتفاقاً بزرگترین مشکلی که ایرانیان در آموختن تلفظ زبانهای خارجی دارند درست همین است که در آغاز واژه‌هایی که به مصوت ابتدا می‌شود همزه به کار نبرند.

همزهٔ آغازی باشد و از آن تمایز معنایی حاصل شود: *ابر* یا *این* یا هر واژهٔ دیگری را که به همزه ابتدا شود نمی‌توان بدون این همزهٔ آغازی ادا کرد، و اگر هم بتوان ادا کرد ([abr] و [in])، هیچ واژهٔ مستقل دیگری با معنای دیگری از آن به دست نمی‌آید.

بنابر این دو دلیل، می‌توان حکم کرد که همزهٔ آغازی در فارسی نقش متمیز ندارد، و چون فاقد چنین نقشی است ناچار نمی‌تواند معادل همین واج در میان یا پایان واژه به شمار آید. باید گفت که همزهٔ آغازی، چنانکه قبلاً هم به اشاره گفتیم (← ۲-۴/ب)، نقش مرزما دارد؛ یعنی واژه‌ای حاضر در پیام را از واژهٔ حاضر دیگری جدا می‌سازد و نه اینکه واژه‌ای حاضر را، بر مبنای همین واج، از واژه‌ای غایب متمایز کند.

از سوی دیگر، درست است که در آغاز جمله اگر همزه بیاید تلفظ آن اجباری است، اما در میان جمله غالباً می‌توان همزهٔ اول واژه را به اختیار خود حذف کرد، بی‌آنکه معنای واژه یا جمله تغییر کند. مثلاً در این جمله: *از او پرسیدم*، تلفظ همزهٔ *از* اجباری ولی تلفظ همزهٔ *او* اختیاری است، از آن رو که می‌توان گفت:

از او پرسیدم /'az-'u-por-si-dam/

یا:

از و پرسیدم /'a-zu-por-si-dam/

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که واج همزهٔ آغازی در میان جمله نقش مرزمنمای اختیاری دارد.

از همین خصوصیت اختیاری، یعنی امکان حذف همزهٔ آغازی در میان جمله، در رعایت وزن شعر استفاده می‌شود. بدین معنی که شاعر، برطبق قالب وزنی که اختیار کرده است، می‌تواند همزهٔ آغازی را حذف کند یا باقی بگذارد و در این دو صورت البته وزن شعر یکسان نخواهد ماند؛ زیرا حذف یا ابقای

همزه، مانند حذف یا ابقای هر واج دیگر، در کمیت وزنی شعر تأثیر می‌کند.^۱

۱۹-۲ بعضی از زبان‌شناسان معتقدند که در فارسی هم، مثل بسیاری از زبانهای فرنگی، واژه می‌تواند با مصوت آغاز شود و بنابراین همزه آغازی در فارسی وجود ندارد. یکی از دلایل آنها شاید همان خصوصیت جبری کاربرد همزه پیش از مصوت (یعنی عدم نقش ممیز آن)، یا بعکس، همین خصوصیت اختیاری حذف آن باشد. اما دلایل بسیاری برای اثبات وجود همزه آغازی در فارسی هست، از جمله در تقطیع شعر. چنانکه گفتیم، طبق یکی از قواعد عروض، همزه آغازی قابل حذف نیست؛ اما حذف یا ابقای آن، اگر به‌خلاف اقتضای قالب وزن باشد، موجب تغییر (یا اختلال) وزن شعر می‌شود. مثلاً در مصراع اول این بیت حافظ:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

کلمه از باید با حذف همزه و کلمه آن با حفظ همزه خوانده شود، به این صورت:

/ma-naz-'ân.../

و جز بدین صورت وزن مختل خواهد شد، چنانکه مصراع اول این بیت دیگر حافظ را:

در این بازار اگر سود است با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

باید، بنابه ضرورت وزن، با حذف همه همزه‌های آغازی خواند، بدین صورت:

/da-rin-bâ-zâ-ra-gar-su-dast-bâ-dar-vi-še-xor-san-dast/

(بنابراین در واج‌نگاری، به‌خلاف آوانگاری، شاید همزه را به‌دلیل آنکه

۱) هجاهای ۴ و ۵ و ۶ جدول هجاهای فارسی از نظر وزنی برابرند، اما چون تفاوت هجای شماره ۴ با دو هجای شماره ۵ و ۶ در تعداد صامت‌هاست، در این مورد نیز البته می‌توان گفت که افزودن یا کاستن يك صامت پایانی تأثیری در وزن شعر ندارد (برای توضیح بیشتر به کتابهای عروض مراجعه شود).

نقش ممیز ندارد بتوان حذف کرد. اما چون در این صورت ترتیب ساده هجابندی فارسی به هم می‌ریزد، و از سوی دیگر، برای همزه آغازی باید از دو نوع واج‌نگاری استفاده کرد، یک بار برای حذف آن و بار دیگر برای حفظ آن، و چنین تمایزی دست کم برای زبان رایج معتبر نیست (زیرا حذف یا حفظ همزه پیشاپیش داده نشده است)، این شیوه بی‌آنکه فایده آشکاری داشته باشد، بعکس موجب پیچیدگی بی‌حاصل می‌شود. از این رو شیوه ساده‌تر و درست‌تر این است که همزه آغازی همیشه نشان داده شود، مگر در تقطیع شعر، زیرا در این مورد وجود و عدم همزه آغازی از لحاظ وزن نقش ممیز دارد.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در تجزیه هجایی کلام اگر همزه آغازی محذوف باشد - چنانکه در مثالهای فوق دیده شد - صامت پایانی هجای پیشین از متن اصلی خود جدا می‌شود و برجای همزه محذوف می‌نشیند، چنانکه در دو مثال زیر (توجه به این نکته خاصه از لحاظ تقطیع شعر بسیار مهم است):

/dar-'in-šahr/ در این شهر

/da-rin-šahr/ درین شهر

(برای مسائل دیگر مربوط به همزه ← ۲-۲۳ و ۲-۲۶).

هجا و تکواژ

۲۰-۲ آیا هجا با تکواژ یکی است؟ یا اینکه تکواژ لزوماً از ترکیب چند هجا ساخته می‌شود؟

مثالهایی که در جدول ۴ آمده است ظاهراً ممکن است این فکر را القا کند که هر تکواژی از یک هجا ساخته شده است: نه، تو، ما، کر، کار، کارد، اما همیشه چنین نیست. تکواژ معمولاً از یک یا چند هجا تشکیل می‌شود، مثلاً گل یک هجا و کوکب دو هجا و یاسمن سه هجا و شنبلیله چهار هجا دارد.

از سوی دیگر، چون واج بتنهایی قابل تلفظ نیست، ظاهراً چنین می‌نماید که حداقل لازم برای تشکیل تکواژ يك هجا (یعنی دو واج یا بیشتر) باشد. با این همه، در فارسی تکواژهایی هست که فقط از يك واج ساخته شده است، از جمله «کسره اضافه» یعنی /-e/ و «واو عطف» یعنی /-o/، مانند دیوارباغ و دیواروباغ. این هر دو مثال از سه تکواژ ساخته شده‌اند: دیوار + «کسره اضافه» یا «واو عطف» + باغ. اما چون صامت‌ها و مصوت‌ها بتنهایی قابل تلفظ نیستند و برای این منظور حتماً باید با یکدیگر ترکیب شوند، برای تلفظ این دو تکواژ، ناچار صامت پایانی واژه پیشین آنها از اصل واژه جدا می‌شود و به این دو تکواژ پیوند می‌یابد. بنابراین دیوارباغ و دیواروباغ را که به حکم تجزیه اول زبان، یعنی تقسیم کلام به تکواژ- باید به این ترتیب واج نگاری کرد:

/divâr-e bâq/

/divâr-o bâq/

به حکم تجزیه هجایی، این طور تلفظ می‌کنند:

/di-vâ-re-bâq/

/di-vâ-ro-bâq/

این قبیل تکواژها را، که آهنگ مستقلی ندارند بلکه آهنگ تلفظشان دنباله قوس آهنگی واژه پیشین آنهاست، می‌توان بی-واژ^۱ نامید. در فارسی پسوندهایی هم هست که فقط از يك واج ساخته شده است، مانند پسوند /-e/ که معانی مختلف دارد و از جمله «مشابهت» را می‌رساند؛ مثال:

/dandân-e/ دندانه

/cešm-e/ چشمه

/dast-e/ دسته

یا پسوند /-u/ که بردارندگی و کثرت دلالت می‌کند و در بعضی کتابهای

۱) enclitic: این اصطلاح را «واژه بست» و «چسبانه» هم گفته‌اند.

دستور زبان آن را «پسوند نسبت» می نامند؛ مثال:

/tars-u/ ترسو

/riš-u/ ریشو

/'axm-u/ اخمو

پس ساختمان آوایی تکواژ می تواند مرکب از يك واج تنها تا چندین هجا باشد.

کاربرد واجها در تکواژ

۲۱-۲) یکی از مسائل مهم واج آرایبی کاربرد واجها در تکواژ است، بدین معنی که از واجها کدام در آغاز و کدام در میان و کدام در پایان تکواژ به کار می روند. مثلاً چون مصوت‌های فارسی، چنانکه گذشت، هرگز در آغاز هجا نمی آیند، می گوئیم که در فارسی مصوت آغاز واژه نداریم، مگر در پی-واژه‌های /-e/ و /-o/ (← ۲-۲۰) و نیز فعل اسنادی است /-ast/ و چند مورد دیگر. یا در مورد صامت‌ها می گوئیم که همه آنها می توانند در آغاز تکواژ به کار روند، مگر صامت همزه که گاهی محذوف است (← ۲-۱۸).

کاربرد واجها در میان تکواژ نیز مسائل متعددی مطرح می کند، از جمله اینکه تقابل میان دو واج /m/ و /n/ پیش از واج /b/ از میان می رود، یا به اصطلاح زبان‌شناسی خشی می شود، و در نتیجه فقط تلفظ [m] به گوش می رسد؛ مانند:

/šambe/ شنبه

/dombe/ دنبه

بحث مفصلتر درباره کاربرد واجها، خاصه در میان تکواژ، در این مختصر نمی گنجد. در اینجا فقط به بحث واجهای پایانی اکتفا می کنیم و در سطور آینده نیز به يك مورد از کاربردهای واجهای میانی اشاره‌ای خواهیم کرد (← ۲-۲۷).

صامت‌های پایانی

۲-۲۲ همهٔ صامتها می‌توانند در پایان تکواژ به کار روند، جز اینکه صامتهای بی‌واک و واکدار معمولاً در تقابل قرار نمی‌گیرند، یعنی تقریباً هیچ دو واژه‌ای در فارسی نمی‌یابیم که فقط براساس دو صامت پایانی بی‌واک و واکدار (مثلاً /-p/ و /-b/ یا /-t/ و /-d/ یا /-ʒ/ و /-ʒ/) از یکدیگر متمایز باشند. جفتهای کمینه‌ای مانند لُب و لُپ، کارت و کارد، دَرَس و دَرَز، بانک و بانگ، تلخ و طلق، اولاً نادرند و ثانیاً دست‌کم یکی از دو تکواژ آنها از زبانهای دیگر گرفته شده است. جفتهای کمینهٔ دیگر مانند توت و تود، گرت و گرد، اسپ و اسب، ساروج و ساروج، معمولاً همگون، یا به بیان دقیقتر، دو گونهٔ یک تکوازند. جفتهای کمینهٔ واقعی مانند ناف و ناو، خیس و خیز، گوش و گوز، بسیار نادرند.

برای نمونه، صامتهای کامی بی‌واک و واکدار، یعنی /-k/ و /-g/ پایانی را، به مناسبت شرایط خاصی که در فارسی دارند، در اینجا بررسی می‌کنیم:

الف) پس از مصوتها هر دو می‌توانند به کار روند (بی‌آنکه در تقابل قرار گیرند) با این تفاوت که کاربرد /-k/ بسیار بیشتر از /-g/ است: تک، کودک، رُک، پُک، یک، پاک، خاک، نوک، خوک، نیک، خیک و صدها کلمهٔ دیگر، اما نمونه‌های /-g/ بسیار اندک‌اند: رَگ، سَگ، ریگ، دیگ.

در این بافت، ظاهراً تنها سوگ و سوک (= «گوشه») در تقابل قرار می‌گیرند (اما مسلم نیست که صامت پایانی سوگ /-g/ است یا /-k/).

ب) پس از صامتها هر دو ظاهراً به یک نسبت به کار می‌روند: کبک، کِلک، پُتک، گُرک؛ برگ، گرگ، بزرگ، جنگ؛ با این تفاوت که در واژه‌های اصیل فارسی /-g/ پس از هیچ صامتی جز /-t/ و /-n/ دیده نشده است.

ج) پس از صامت /-n/ همیشه /-g/ به کار می‌رود و کاربرد آن بسیار است: رَنگ، زَنگ، خَنگ، رَنگ، جُنگ، بانگ، دانگ، دینگ (نام آوا)، پونگ (= «کپک»).

در این بافت تنها بانگ و بانگ در تقابل قرار می‌گیرند؛ ولی کلمه نخست اولاً، چنانکه گفتیم، دخیل است و ثانیاً تلفظ صامت پایانی آن در زبان گفتار گرایش به /-g/ دارد.

د) پس از صامت /-š-/ همیشه /-k-/ به کار می‌رود (هرچند که در زبان گفتار گرایش به کاربرد /-g-/ آشکار است): اشک، رشک، خُشک، پزشک، کشک. البته این مورد منحصر به پایان تکواژ نیست و در میان تکواژ هم به همین صورت، یعنی همیشه /-k-/ پس از /-š-/، به کار می‌رود: لشکر، کشکول، آشکار، اشکوب. در این مورد، پس از /-š-/ فقط در صورتی /-g-/ می‌تواند به کار رود که واژه مرکب باشد، یعنی /-š-/ و /-g-/ متعلق به دو تکواژ جداگانه باشند، مانند خوشگل که از دو تکواژ خوش + گل تشکیل شده است: پیشگام، پیشگو، خوشگوار، نیشگون، رامشگر، دانشگاه، پیشگاه.

به سبب همین خنثی شدن تقابل /-k-/ و /-g-/ پایانی است که در شعر فارسی واژه‌های زیر را هم قافیه می‌کرده‌اند: مرگ با ترک، سگ با تک و شک، رگ با تک و سمک، و جز اینها.

همزه پایانی

۲۳-۲ همزه پایانی، مانند همزه میانی، چنانکه گفتیم، فقط در واژه‌های دخیل دیده می‌شود (← ۲-۱۸)، اما در فارسی از قدیم رسم بر این بوده است که غالباً همزه پایانی را، خاصه پس از مصوت /-â-/، حذف کنند: استثناء(ء)، اجرا(ء)، امضا(ء)، ابتدا(ء)، ابنا(ء)، وضو(ء).

همزه پایانی در دو مورد معمولاً حذف نمی‌شود: یکی پس از صامت، مانند شیء /šey/ و جزء /joz/ و بَطْء (یا بَطْو) /bot/؛ و دیگر در واژه‌ای که حذف آن موجب خلط این واژه با واژه دیگر شود، مانند سوء و جزء و ماء (در تقابل با سو و جز و ما).

اما ع، که تلفظ آن در فارسی با همزه یکی است، چه در پایان و چه در

آغاز تکواژ قابل حذف نیست؛ مگر گاهی در زبان گفتار، مانند جمع که معمولاً [jam] تلفظ می‌شود.

صامت مکرر پایانی

۲۴-۲ از تقابل واژه‌های کُره (مثلاً کره زمین) با کُره (مثلاً کُره اسب) و خورم (از فعل خوردن) با خُرم:

/kore/ ~ /korre/

/xoram/ ~ /xorram/

درمی‌یابیم که تفاوت آنها در تکرار صامت /r/ است. دو صامت یکسان پیاپی را، چنانکه می‌دانیم، در خط فارسی با یک حرف صامت و معمولاً همراه علامت «تشدید» نشان می‌دهند و آن را «حرف مشدد» می‌نامند. در زبان شناسی آن را جفت واج یکسان می‌گویند، اما چون مصوت مشدد در فارسی نداریم (زیرا، برطبق الگوی هجایی فارسی، وقوع دو مصوت پیاپی ممکن نیست) این پدیده فقط در مورد صامتها روی می‌دهد و بنابراین بهتر است آن را صامت مکرر بنامیم.

صامت مکرر، که معمولاً در واژه‌های دخیل عربی به کار می‌رود، در بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی قابل حذف است، مانند بچه /bacce/ و درّه /darre/ که /dare/ و /bace/ نیز تلفظ می‌شود؛ جز در مواردی که حذف آن باعث خلط دو واژه متفاوت گردد، مانند کُره /kore/ و کُره /korre/.

صامت مکرر در پایان واژه معمولاً ملفوظ نمی‌شود، مانند مهم /moheh/ و خط /xat/؛ مگر در ترکیب، یا به بیان دقیقتر، هنگامی که پس از آن مصوت بیاید، مانند:

/mohehmm-ât/ مهمات

/xatt-o xâl/ خط و خال

اما حتی در این مورد نیز کاربرد آن اختیاری است، مانند همین ترکیب خط و خال در بیت زیر از حافظ:

چشم از آینه‌داران خط و خالش گشت

لبم از بوسه ربایان برو دوشش باد

مصوت‌های پایانی

۲-۲۵ همه مصوت‌ها می‌توانند در پایان تکواژ به کار روند و نقش متمیز داشته باشند، اما کاربرد آنها به نسبت تعداد واژه‌های مختلفی که در آنها به کار می‌روند متفاوت است.

/a-/ در تلفظ رسمی فارسی فقط در دو تکواژ نه /na/ و (= «واو عطف») /va/ به کار می‌رود، اما در قدیم دو حتی هنوز در بعضی از شهرستانها - در پایان اغلب واژه‌هایی که امروز به /e-/ مختوم‌اند به کار می‌رفته است، مانند نامه /nâma/، خانه /xâna/، گله /gela/.

/e-/ در فارسی قدیم بندرت در پایان واژه می‌آمده است: که، چه، سه.

/o-/ فقط در این چهار تکواژ به کار می‌رود: تو /to/، دو /do/، چو /co/ و «واو عطف» /o-/. بنابراین مصوت پایانی همه واژه‌های دیگر که ظاهراً /o-/ می‌نماید در حقیقت /-ow/ است؛ مانند جو /jow/، مو /mow/، نو /now/، دو (= «امر فعل دویدن») /dow/؛ به استثنای بعضی واژه‌های دخیل مانند رادیو /râdio/ و تابلو /tâblo/. ناگفته نماند که در زبان گفتار امروز فارسی معمولاً /-o/ و /-ow/ در پایان واژه یکسان تلفظ می‌شوند.

/u-/ گاهی در ترکیب، بویژه پیش از «-ان جمع»، تبدیل به /-o-/ می‌شود، مانند آهوان، هندوان، گیسوان، ابروان، زانوان، بازوان. (در این موارد، پس از مصوت -o- يك صامت -v- نیز پدیدار می‌شود که آن را در ۲-۲۶ بررسی خواهیم کرد.)

التقای مصوت‌ها

۲-۲۶ هجا‌های باز، یعنی هجا‌های مختوم به مصوت، خاصه اگر در پایان واژه بیایند،

هرگاه مقدم بر هجای دیگری که دارای مصوت آغازی باشد قرار گیرند در مرز دو هجا (یا میان دو واژه)، روی محور همنشینی، در اکثر زبانها شرایط خاصی پدید می‌آید که محتاج بحث مستقلی است و اصطلاحاً به آن التقای مصوتها^۱ می‌گویند. مثلاً در این جایگاه معمولاً يك صامت «زاید» پیدا می‌شود که آن را صامت میانجی می‌نامند و ویژگی آن در این است که، از لحاظ دستور زبان، در تقابل با هیچ واج دیگری قرار نمی‌گیرد، یعنی واحد متقابلی روی محور جانشینی ندارد. از این روست که این پدیده را منحصرأ وابسته به محور همنشینی، ناشی از بافت آوایی-دستوری زبان، می‌دانند.

اما در فارسی چون هیچ هجایی، و بنابراین هیچ واژه‌ای، به مصوت ابتدا نمی‌شود، ظاهراً بحث التقای مصوتها منتفی است؛ منتها چون در مرز میان دو تکواژ همزه قابل حذفی می‌تواند پدید آید (← حذف همزه آغازی در ۲-۱۸)، پس این بحث در این مورد خاص در فارسی نیز مطرح می‌شود.

در مرز دو تکواژ، اگر همزه آغازی حذف شود، صامتهای میانجی /-y-/ و /-v-/ و گاهی /-g-/ و /-d-/ و /-h-/، به اقتضای بافت دستوری کلام، به جای آن به کار می‌روند. بحث در این باره مربوط به دستور زبان است و در اینجا به اشاره‌ای اکتفا می‌شود.

در مرز دو تکواژ، پس از مصوتهای /-a/ و /-e/ و /-â/ و /-u/ و /-i/، یعنی هر مصوتی بجز /-o/، معمولاً صامت میانجی /-y-/ پدیدار می‌شود:

/na-y-âmad/ نیامد

/xâne-y-e-man/ خانه من

/tanhâ-y-i/ تنهایی

/'abru-y-e yâr/ ابروی یار

/kašti-y-o qâyeq/ کشتی و قایق

/mâhi-y-ân/ ماهیان

اما صامت میانجی /-g-/ نیز خاصه پس از مصوت /-e/ به کار می‌رود:

(۱) hiatus یا «توالی مصوتها»

/setâre-g-ân/ ستارگان

/xofte-g-ân/ خفتگان

/xâne-g-i/ خانگی

/zende-g-i/ زندگی

و گاهی حتی پس از مصوت /-â/:

/neyâ-g-ân/ نیاگان

پس از مصوت /-o/ معمولاً صامت میانجی /-v-/ به کار می‌رود:

/har do-v-ân/ هردوان

/âho-v-ân/ آهوان

/giso-v-ân/ گیسوان

اما در زبان گفتار امروز در این مورد نیز گرایش به کاربرد /-y-/ هست، حتی اگر تکواژ اول مختوم به /-ow/ باشد:

/har do-y-e 'ân-hâ/ هردوی آنها

/tâblo-y-e divâr-i/ تابلوی دیواری

/to-y-i/ تویی (=توهستی)

/jelo-y-e xâne/ جلوی خانه

این صامت میانجی /-v-/ پیش از «واو عطف» (یعنی /-o/) نیز پدیدار می‌شود (مگر پس از مصوت /-i/):

/mâ-v-o šomâ/ ما و شما

/jâ-v-o makân/ جا و مکان

/xâne-v-o kâšâne/ خانه و کاشانه

چنانکه در بیا و کشتی ما در این بیت حافظ نیز پیداست:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز

خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز

در فارسی ادبی، صامت میانجی /-d-/ پس از حرف اضافه به و پیش از ضمائر اشاری این و آن و ضمائر شخصی او و ایشان به کار می‌رود:

بدو گفتم /be-d-u goftam/

در فارسی عامیانه، صامت میانجی /-h-/ پس از حرف اضافه به و پیش از ضمایر ملکی متصل -م، -ت، -ش و... به کار می‌رود:

بهش گفتم /be-h-eš goftam/

آنچه گذشت مربوط به التقای مصوتها در مرز میان دو تکواژ بود، اما این مسئله در میان تکواژ نیز می‌تواند مطرح شود. مثلاً در کلمات دخیل، خاصه از زبان عربی، در میان دو مصوت /â/ و /e/ معمولاً همزه در فارسی مبدل به /-y-/ می‌شود؛ مانند <فائده> فایده، <جائز> جایز، <رسائل> رسایل:

/fâ'ede/ > /fâyede/

/jâ'ez/ > /jâyez/

/rasâ'el/ > /rasâyel/

به همین سبب است که واژه‌فرنگی تئاتر را نیز تا چندی پیش تیاتر تلفظ می‌کردند:

/te'âtr/ > /teyâtr/

-i- پیش از -y- در تکواژ

۲۷-۲ تکواژ سیاه (و تکواژهای بسیار دیگری مانند سیه، پیاده، نیا، میان) را چگونه باید تلفظ کرد؟ به عبارت دیگر، در این نوع تکواژ پیش از «نیم مصوت» /-y-/ چه واجی به کار می‌رود؟

در این مسئله اختلاف بسیار است و این اختلاف را در ضبط زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان عملاً می‌توان دید. برای ضبط این تکواژ چهار امکان وجود دارد که هرچهار را معمولاً به تفاریق به کار می‌برند، به این صورت:

siâh (۱)

syâh (۲)

siyâh (۳)

seyâh (۴)

باید گفت که از لحاظ آواشناسی هرچهار صورت فوق در تلفظ رایج مردم به گوش می خورد. اما از لحاظ واج شناسی و واج نگاری کدام يك از آنها معتبر است؟ دو صورت (۱) و (۲) را مسلماً باید کنار گذاشت، زیرا در اولی دو مصوت متوالی (-iâ-) و در دومی دو صامت آغازی (-sy) آمده اند که هیچ کدام در قالب هجایی زبان فارسی (← ۲-۱۲ و ۱۳) نمی گنجند. اما صورتهای (۳) و (۴) از نظر الگوی هجایی فارسی معتبر می نمایند، فقط باید دید که از این دو صورت کدام مرجح است.

برای رسیدن به پاسخ قطعی، نخست باید بدانیم که زبان را در کدام مرتبه از مراتب آن به کار می بریم. زیرا در هر زبانی، خاصه زبانهایی که گذشته آنها در آثار مکتوب هنوز زنده مانده است، مراتب مختلفی وجود دارد؛ از قبیل زبان کهنه، زبان منسوخ، زبان ادبی، زبان نوشتار، زبان گفتار، زبان عامیانه، لهجه های محلی. در واقع آنچه به نام «زبان رسمی» یا «زبان معیار» مصطلح است حالت ثابت و از پیش معلومی ندارد، بلکه تلفیق متغیری است از همه این مراتب که در مرکز سیاسی کشور اهل آن زبان از نظر آماری بیشتر رواج دارد. یکی از ویژگیهای آن این است که کاملاً از زبان گفتار رایج، که بسرعت در معرض تغییر و تحول است، پیروی نمی کند بلکه می کوشد تا، با توجه به زبان مکتوب، رابطه زبان امروز را با زبان گذشته تا جایی که ممکن است حفظ کند^۱.

از این نظر چون تلفظ دقیق واژه سیاه (و واژه های نظیر آن) را نمی توانیم براساس ضبط مکتوب آن تعیین کنیم، ناچار آن را تابع تلفظ عادی مردم قرار داده ایم و ضبط /siyâh/ را مسلم دانسته ایم. حال آنکه این ضبط، اگر هم در فارسی رایج امروز مسلم بنماید، در زبان «رسمی» فارسی مسلم نیست و به دلایل بسیار باید آن را /seyâh/ ضبط کرد.

یکی از این دلایل تقطیع عروضی آن در شعر سنتی فارسی است (از

(۱) در حقیقت این هم یکی دیگر از دلایلی است که به موجب آن ترجیح دادیم تا، به خلاف شیوه مرسوم زبان شناسان، مصوتهای فارسی را به «کوتاه» و «بلند» تقسیم کنیم (← ۲-۸).

لحاظ کمیّت وزنی، هجای /se-/ آغازی و میانی کوتاه و هجای /si-/ آغازی و میانی بلند به حساب می آیند و در تقطیع اشعار فارسی به آسانی می توان دید که هجای اول همهٔ واژه های مورد بحث بی استثنا کوتاه است).

دلیل دیگر اینکه دو واج /-e-/ و /-i-/ پیش از /-y-/ در میان تکواژ هرگز در تقابل قرار نمی گیرند، یعنی هیچ جفت کمینه ای در فارسی نیست که تمایز آن در تفاوت میان این دو مصوت باشد (نظیر آن را در مورد /w/ و /v/ قبلاً دیده ایم ← ۲-۱۰).

دلیل سوم را در پدیده ای باید دید که در زبان شناسی آن را همگونی^۱ می گویند و به موجب آن گاهی تلفظ یکی از واجها بر اثر مجاورت با واج دیگری روی محور همنشینی تغییر می کند و از نظر آوایی به آن نزدیک می شود. تبدیل واجهای /e/ و /i/ و /y/ به یکدیگر، بر اثر نزدیکی واجگاه آنها، در بسیاری از زبانها نظایر فراوان دارد. برای نمونه «ب تأکید» (یا «ب زنت») را که در آغاز وجه امری و التزامی افعال فارسی به کار می رود در نظر بگیرید. چنانکه می دانیم، تلفظ این «جزء پیشین» افعال فارسی /be-/ است، که مثلاً در وجه امری و التزامی فعل شنیدن دیده می شود: بشنو و بشنوید. طبق قاعدهٔ همگونی، هرگاه به دنبال آن /-y-/ بیاید تلفظ [-e-] به [-i-] می گراید و گاهی با آن همانند می شود، چنانکه در واژهٔ بیا. اما چون این واژه در حقیقت از سه جزء تشکیل شده است، که عبارت اند از «ب تأکید» یعنی /be-/ + صامت میانجی یعنی /-y-/ + مادهٔ فعل آمدن یعنی /-â-/، تلفظ اصلی آن چنین است: /be-y-â/ و نه /bi-y-â/.

بررسی بیشتر نشان می دهد که در هیچ تکواژ فارسی /-i-/ بر /-y-/ مقدم نمی شود؛ اما در مرز دو تکواژ البته امکان توالی آنها هست، مانند ماهیان /mâhi-y-ân/. از اینجا نتیجه می گیریم که در واج نگاری زبان «رسمی» فارسی، خواه در مورد واژه های اصیل یا واژه های دخیل، در میان تکواژ باید از ضبط /-iy-/ پرهیز کرد و آن را به صورت /-ey-/ نشان داد، جز در مورد «یت

(۱) assimilation یا «تجانس»

مصدری»، مانند آدمیت /'âdam-iyat/ و خاصیت /xâs-iyat/. اما در آوانگاری، که خصوصیت‌های آوایی را بدون نقش تمایز دهنده آنها در نظر می‌گیرد، البته می‌توانیم تلفظ خاص هر ناحیه‌ای را رعایت کنیم و مثلاً واژه سیاه را، برحسب تلفظ رایج امروز در مرکز کشور، به این صورت نشان دهیم: [siyâh].

تکیه در فارسی

۲۸-۲ تکیه عبارت است از برجسته‌تر کردن آوایی قسمتی از کلام (معمولاً هجا) نسبت به قسمتهای دیگر همان کلام یا در تقابل با کلام دیگر. ماهیت صوتی تکیه می‌تواند از جنس شدت یا ارتفاع یا امتداد یا همه آنها باشد (← ۲-۲). در زبان فارسی برای ایجاد تکیه معمولاً از ارتفاع آوا که غالباً با اندکی شدت همراه است استفاده می‌شود.

در بسیاری از زبانها، مانند انگلیسی، تقریباً همه واژه‌ها دارای يك یا چند تکیه‌اند و بنابراین تکیه در این زبانها نقش اساسی دارد. اما در فارسی، کاربرد تکیه، در مقایسه با این گروه از زبانها، بسیار کمتر است و به‌مواردی چند محدود می‌شود.

برای نمونه تکیه در فارسی، واژه روزی را (مثلاً در جمله روزی رسید) در نظر بگیرید. اگر به معنای «رزق» باشد، یا تقریباً بدون تکیه است یا روی هجای -زی اندکی تکیه می‌شود، و آن را چنین ثبت می‌کنند: /ru-zí/ . اگر به معنای «يك روز» باشد روی هجای رو- تکیه می‌شود: /rú-zi/ .

جای تکیه در فارسی ممکن است دارای نقش ممیز یا تباینی یا عاطفی باشد، یعنی همه نقشهایی که برای واحدهای آوایی برشمرديم (← ۲-۴):

(۱) این مورد را نیز می‌توان استثنا ندانست، زیرا چنانکه پیداست /-iy/ در آغاز تکواژ قرار گرفته است نه در میان آن. اما در بعضی از واژه‌های دخیل بندرت این استثنا وجود دارد، مانند پیس /piyes/ .

الف) نقش ممیز. تکیه در این نقش معمولاً مقوله‌های دستوری را در تقابل قرار می‌دهد، از جمله «اسم» را با «صفت»:

کتابی (= «یک کتاب») /kétâbi/ ~ کتابی («به شکل کتاب») /ketâbí/
یا «اسم معنی» را با «اسم نکره»:

مردی /mardí/ ~ مردی (= «یک مرد») /márdi/
یا «اسم» را با «اصوات»:

جهنم /jahannám/ ~ جهنم! /jahánnam/
یا «اسم» را با «منادا»:

پسر /pesár/ ~ پسر! /pésar/
یا «اسم» را با «جمله»:

دیر کرد /dirkârd/ ~ دیر کرد /dír kard/
یا «صفت» را با «قید»:

گویا /guyâ/ ~ گویا /gúyâ/
یا «صفت» را با «فعل»:

بزن /bezán/ ~ بزن /bézan/

ب) نقش تباینی. تکیه در این نقش قسمتی از جمله را نسبت به بقیه قسمت‌ها برجسته می‌کند و باعث تفاوت معنی در کلّ جمله می‌شود.^۱ مثلاً جمله پرسشی زیر را در نظر بگیرید:

می‌خواهی او را ببینی؟

اگر روی می‌خواهی تکیه شود تقریباً به این معنی است: «من حاضرم وسیله دیدار تو را با او فراهم کنم.» اگر روی او تکیه شود ممکن است چنین معنی بدهد: «کس دیگری را نمی‌خواهی ببینی»، یا «مطلب را فهمیدم: قصد تو دیدن اوست.» اگر روی ببینی تکیه شود ممکن است به این معنی باشد: «آیا

۱) البته تفسیر این معنی در بسیاری از موارد وابسته به موقعیت بیرونی یا قرینه‌های لفظی است و بنابراین قطعیت صددرصد ندارد. از دیدگاه زبان‌شناسی، همین قدر کافی است که تفاوتی میان معنای آنها باشد تا حکم کنیم که تغییر جای تکیه در فارسی معتبر است.

دیدن او حتماً برایت لازم است؟» (یعنی مثلاً «آیا نمی‌شود به پیغامی اکتفا کنی؟»)

ج) نقش عاطفی. تکیه در این نقش، مانند نقش تباینی، قسمتی از جمله را نسبت به قسمت‌های دیگر برجسته می‌کند و بدین گونه حالت روحی گوینده را نشان می‌دهد. مثلاً در این جمله:

نمی‌دانم /ne-midānam/

اگر روی هیچ هجایی تکیه نشود جمله معنای اخباری دارد و اگر روی هجای اول تکیه شود دلالت بر خشم و تحاشی گوینده می‌کند^۱.

نیرستان

www.tabarestan.info

۱) برای اطلاع بیشتر درباره تکیه و دیگر خصوصیات زیر زنجیری زبان فارسی رجوع شود به: تقی وحیدیان کامیار، نوای گفتار در فارسی، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی اهواز، ۱۳۵۷.

۳. واحدهای تجزیه اول: تکواژها

تقدم صورت بر معنی

۱-۳ هر نشانه زبان، چنانکه گفتیم، دال و مدلول، یا به عبارت دیگر، صورتی آوایی و محتوایی معنایی دارد. دستور نویسان و زبان‌شناسان گذشته واژه را واحد کاملی می‌دانستند که به خودی خود قابل بررسی است؛ و حال آنکه زبان‌شناس امروز، چنانکه پیشتر شرح دادیم، هیچ واژه‌ای را و اساساً هیچ جزئی از زبان را جز در کل زبان نمی‌نگرد (← ۱-۱۲ تا ۱۶). به عبارت دیگر، ویژگی زبان‌شناسی جدید در قبول تقدم نظام اجزا بر تک تک اجزاست. بنابراین، توصیف آوایی و معنایی اجزا برای درک نظام آنها کافی نیست.

مثلاً اگر «اسم» و «فعل»، را، مانند بعضی از دستورهای سنتی، چنین تعریف کنیم: «اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌رود» و «فعل کلمه‌ای است که بر کردن کاری یا روی دادن امری دلالت می‌کند» نمی‌توانیم فرق میان گفتار و گفتن یا حتی میان آتش و سوختن را دریابیم. ولی اگر این اجزا را براساس روابطی که با دیگر اجزا دارند بسنجیم، مثلاً از يك سو با

نشانه‌های «شمار» (مفرد و جمع) و «ضمایر اشاری و ملکی» و از سوی دیگر با نشانه‌های «وجه اخباری یا التزامی» یا «زمان ماضی یا مستقبل»، یعنی نخست علامتهای صوری آنها را مشخص کنیم، می‌توانیم آنها را از یکدیگر تمیز بدهیم. به بیان دیگر، آنچه «اسم» را از «فعل» جدا می‌سازد نخست معنای آنها نیست، بلکه خصوصیت ترکیبی آنهاست: آتش از آن‌رو «اسم» است که با -ها و این و -م ترکیب می‌شود، و سوختن از آن‌رو «فعل» است که ماده آن (یعنی سوز یا سوخت) با می...-م و پی...-م و غیره قابل ترکیب است. این خصوصیت چندان معتبر است که اگر نشانه‌های شناسایی «اسم» همراه «فعل» به کار رود مقولهٔ اخیر به مقولهٔ اول تبدیل می‌شود؛ مثلاً سوختن در سوختنها و این سوختن و سوختنم دیگر «فعل» نیست، بلکه «اسم» است (و از همین روست که بسیاری از دستوریان «مصدر» را در فارسی جزو مقولهٔ «اسم» دانسته‌اند).

و نیز آنچه «صفت» را از «اسم» جدا می‌سازد معنای آنها نیست، زیرا علاوه بر آنچه در مورد «اسم» و «فعل» گفتیم، «صفت» همیشه می‌تواند به جای «اسم» به کار رود بی آنکه معنای آن تغییر کند. پس خصوصیت ترکیبی آنهاست که موجب این تمایز می‌شود هرچند که شیوهٔ کاربردشان در جمله بظاهر یکسان باشد: دو عبارتِ دیوارباغ و دیواربزرگ از نظر ظاهر با یکدیگر فرقی ندارند، اما اگر اولی «مضاف و مضاف‌الیه» و دومی «موصوف و صفت» است از آن‌روست که اهل زبان، براساس امکانات محور همنشینی، می‌دانند که باغ با-ها و بزرگ با-تر ترکیب می‌شود. بنابراین-ها و-تر گرچه بتنهایی به کار نمی‌روند و همواره تابع واژهٔ دیگری در جمله‌اند درعین حال هویت دستوری آن واژه را نیز تعیین می‌کنند.

همچنین است نقش دستوری عناصر کلام. «فاعل»، به‌خلاف آنچه در دستورهای سنتی آمده است، کلمه‌ای (یا مجموعه کلماتی) نیست که انجام دادن کاری را به آن نسبت می‌دهیم، زیرا دو جملهٔ علی از عهدهٔ این کار برآمد و این کار از عهدهٔ علی برآمد هر دو به یک معنی است و در هر دو انجام دادن کاری را به شخص واحدی نسبت داده‌ایم، اما از نظر دستوری نقش علی در این

دو جمله تفاوت اساسی دارد. پس «فاعل» پیش از آنکه حاکی از واقعیتی در جهان بیرونی باشد دلالت بر روابط درونی عناصر کلام می‌کند.

حذف معنی

۲-۳ برخی از زبان‌شناسان بنای کار خود را برناده گرفته‌اند و معنای واحدهای تجزیه‌اول (تکواژها) نهاده‌اند و معتقدند که از این رهگذر می‌توان در زمینه شناخت زبان به قطعیت علمی بیشتری دست یافت.

فرض کنیم که زبان‌شناسی مثلاً زبان فارسی نداند و دستاوردش از این زبان منحصر به مقداری عبارتهای گرد آمده روی نوار ضبط صوت باشد و پس از استخراج واجهای فارسی بخواهد به استخراج تکواژهای آن بپردازد. این زبان‌شناس بزودی بعضی رشته‌های آوایی را عیناً در موارد مختلف باز می‌یابد و نتیجه می‌گیرد که مثلاً /sarbâz/ (سرباز) در عبارتهایی مانند /sarbâzraft/

(سرباز رفت) و /sarbâzesepâh/ (سرباز سپاه) و /sarbâzxâne/ (سربازخانه) یکی از تکواژهای فارسی است. آن‌گاه پس از تجزیه عبارتها به تکواژها شاید بتواند دیر یا زود اینها را به دو گروه تقسیم کند: یک گروه از نوع -ها و -م و این و می...م که از لحاظ آماری بیشتر به کار رفته‌اند؛ و گروه دیگر از نوع سرباز و ...سوز... (مثلاً در عبارت می‌سوزم) که کمتر استعمال شده‌اند. چه بسا پس از صرف کوشش بیشتر بتواند گروه دوم را به مقوله‌هایی مانند «اسم» و «ماده فعل» تقسیم کند و گروه اول را نشانه‌های شناسایی آنها بداند. بدین گونه ممکن است تدریجاً به تجزیه نسبی اجزای زبان دست یابد و حتی آنها را به مقوله‌های مختلف تقسیم کند و فهرست کم‌وبیش کاملی از آنها به دست دهد که در آن فقط جای تعاریف (یا معانی) کم باشد.

اما هیچ زبان‌شناسی تا امروز به کار توصیف زبانی که نمی‌شناسد دست نزده است، زیرا این کار مستلزم صرف وقت و بذل همت و تحمل دشواریهایی است که شاید از طاقت بشری بیرون باشد. مثلاً هرگاه از پیش بدانیم که /sarbâz/ در عبارتهایی مانند سرباز رفت و سرباز آمد (یعنی «بدون کلاه یا

روسی آمد» و (زخم) سرباز کرد و (از کار) سرباز زد کاربردها و ترکیبهای متفاوتی دارد، دیگر وقت و نیروی خود را به هدر نمی‌دهیم تا کشف کنیم که این رشته آوایی همیشه از يك مقوله نیست (بگذریم از اینکه زبان‌شناس مفروض ما شاید هرگز مثلاً علت تفاوت میان علامت جمع -ان و -ها را دریابد، از آن‌رو که در زبان فارسی میان اسامی جانداران و غیرجانداران تمایز صوری نیست).

۳-۳ با این همه، چنانکه شرح دادیم (← ۳-۱)، روش درست در زبان‌شناسی حکم می‌کند که همیشه، تا حد امکان، صورت را بر معنی مقدم بداریم و فقط برای تأیید یا تکمیل نتایج از معنی مدد بگیریم. زیرا زبان‌شناسی باید، به حکم روش کار، اصل را بر این بگذارد که هر تفاوت معنایی لزوماً باعث تفاوت صوری در کلام می‌شود، خواه در عناصر سازنده آن و خواه در روابط میان این عناصر و خواه در ساخت عبارت.

ممکن است تعدد معانی يك لفظ را دلیل ردّ این نظر بدانند؛ اما مثلاً واژه کرسی در فارسی، جدا از بافت کلامی که در آن وارد می‌شود و جدا از موقعیتی که در آن به کار می‌رود، به خودی خود معنایی ندارد، یعنی فقط بر اساس رابطه آن با دیگر عناصر زبانی و غیرزبانی است که می‌توانیم مدلول آن را بشناسیم، چنانکه در عبارتهای زیر: سخنران از کرسی خطابه بالا رفت، پاهایم را زیر کرسی گرم کردم، این دانشگاه کرسی زبان‌شناسی ندارد، دندان کرسی زودتر از دندانهای دیگر فاسد می‌شود، کرسی استان مرکزی اراک است.

وجود واژه‌های «هماوا» (یا «متشابه») نیز به طریق اولی نمی‌تواند دلیل ردّ این نظر باشد. زیرا تفاوت معنایی این واژه‌ها به هر حال روابط صوری متفاوتی در کلام ایجاب می‌کند، چنانکه هیچ شنونده فارسی‌زبانی در درک معنای دو واژه هماوای خار و خوار در این دو جمله دچار تردید نمی‌شود: هیچ گلی بی‌خار نیست و او خود را خوار کرد. حتی اگر این جمله را بشنود: او در راه من /xâɾ/ شد و نداند که رشته آوایی /xâɾ/ به معنای خار است یا خوار،

معنای عبارتهای دیگر این دو معنی را روشن خواهد کرد.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که هیچ واحد زبان معنایی ندارد مگر به اعتبار بافت درونی پیام و موقعیت بیرونی آن. هر تکواژ یا هر عبارت مجموعه‌ای از امکانات معنایی است که فقط یکی یا بعضی از آنها عملاً در پیام صورت می‌پذیرد؛ چنانکه تکواژ کرسی در مثالهای فوق هر بار، برحسب جمله‌های مختلف، یکی از امکانات معنایی خود را عرضه می‌کند و بقیه امکانات را کنار می‌گذارد.

البته ممکن است که گوینده‌ای، خاصه در شعر، بعمد بیش از يك معنی از واژه اراده کند، یعنی به اصطلاح علم بدیع «ابهام» به کار برد. در این مورد می‌توان گفت که گوینده دو یا چند امکان معنایی را عملاً در نظر داشته و دیگر امکانات را کنار گذاشته است. زیرا در هر حال نباید فراموش کرد که مخاطب کلام، یا به اصطلاح دیگر، گیرنده پیام برای درک مقصود فرستنده چیزی جز خود پیام در اختیار ندارد؛ و اگر تفاوت معنایی در تفاوت صوری جلوه نکند، یا باید آن را برحسب موقعیت بیرونی دریابد، یا ناچار از درک آن چشم‌پوشد. در این مورد، مخاطب نه با ابهام بلکه با ابهام سروکار دارد.

وانگهی اگر می‌گوییم که هر تفاوت معنایی باعث تفاوت صوری کلام می‌شود مقصود این نیست که هر کلامی لزوماً معنای روشنی دارد؛ زیرا زبان، چنانکه گفته‌ایم، در وهله نخست وسیله ارتباط است، و در کار هر وسیله‌ای همیشه ممکن است اختلال روی دهد.

۴-۳ از این گذشته، هیچ مقوله دستوری یا واژگانی را نمی‌توان به‌زبانی نسبت داد مگر اینکه در آن زبان مبتنی بر تفاوت‌های آوایی باشد که آن مقوله را در تقابل با مقوله‌های دیگر همان زبان قرار دهد. مثلاً اگر زبان فارسی را دارای «وجه التزامی» می‌دانیم از آن‌روست که این وجه صورت آوایی مشخصی دارد که آن را

(۱) چنانکه در عبارت دور از رخ تو، به معنای «دور از دیدار تو» و «دور (باد) از جان تو». در این بیت حافظ:

هنگام وداع تو زبس گریه که کردم
دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست

از «وجه اخباری» متمایز می‌کند (بروم در تقابل با می‌روم). حال آنکه در زبان انگلیسی آنچه از نظر معنایی منطبق بر ترجمه «وجه التزامی» فارسی است از نظر آوایی فرقی با «وجه اخباری» ندارد و بنابراین می‌گوییم که این زبان فاقد «وجه التزامی» است چون هیچ چیز باعث تمایز صوری این دو معنی در آن نمی‌شود.

بر این اساس، اگر دقت کنیم می‌بینیم که در فارسی مثلاً «وجه امری»، به‌خلاف آنچه در همه دستوره‌های سنتی گفته‌اند، يك صیغه بیشتر ندارد و آن فقط دوم شخص مفرد است (رو یا برو از فعل رفتن)؛ زیرا در مورد صیغه‌های دیگر آنچه معنای امری می‌دهد از نظر صوری با وجه التزامی یکسان است. پس حق نداریم فقط به‌صرف اینکه معنای بروم و برو، صرف نظر از تفاوت در شخص، یکی است حکم کنیم که هر دو متعلق به يك گروه‌اند؛ زیرا بروم از لحاظ صوری متعلق به گروه دیگری است که دوم شخص آن بروی می‌شود. حال مختاریم که این گروه اخیر را هم احیاناً «وجه امری» بنامیم، ولی آن‌گاه مجبوریم برای گروهی که فقط دارای يك عضو دوم شخص مفرد است (و آن را در همه افعال دیگر فارسی نیز باز می‌یابیم) به‌حکم آنکه صورت متمایز و مستقلی دارد نام دیگری وضع کنیم.

فهرست بسته و فهرست باز

۵-۳ تعداد واجهای زبان، چنانکه گفتیم، بسیار محدود است (← ۱-۲۴) و بنابراین در هر زبانی يك فهرست بسته تشکیل می‌دهد. اما تعداد تکواژها بسیار بیشتر است و از این رو مجموعه آنها را می‌توان يك فهرست باز دانست، به‌طوری که هرگز با قاطعیت نمی‌توان تعیین کرد که فلان زبان چند تکواژ دارد؛ زیرا در هر اجتماعی همواره نیازهای تازه پدید می‌آید که برای آنها باید تکواژها یا واژه‌های تازه وضع یا اخذ کرد، و متقابلاً تکواژها یا واژه‌هایی هم هستند که با تحول اجتماع کاربرد خود را از دست می‌دهند و فراموش می‌شوند.

تعداد واژه‌هایی که افراد بالغ جامعه به‌کار می‌برند یا درمی‌یابند به‌دهها

هزار می‌رسد. بسیاری از این واژه‌ها از تکواژهایی تشکیل شده‌اند که یا مستقلاً نیز به کار می‌روند (مانند بزرگ در پدر بزرگ و بزرگ‌زاد) یا مستقلاً نمی‌توانند به کار روند (مانند -مند و -آر در دانشمند و گفتار). از این رو تعداد تکواژها، حتی با احتساب نشانه‌هایی مانند -ها و می...م که در سطور پیشین شرح دادیم (← ۳-۱)، در هر زبانی بسیار کمتر از واژه‌هاست.

تکواژ دستوری و تکواژ قاموسی

۳-۶ از سوی دیگر، تکواژهای هر زبان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه محدود و گروه نامحدود. مثلاً «نشانهٔ جمع اسم» در فارسی دری متعلق به گروهی است که دو عضو بیشتر ندارد: -ها (یا گاهی -آن برای جانداران) و «صفر»؛ یا «ضمایر ملکی» به گروهی تعلق دارند که شش واحد دارد: -م، -ت، -ش، -مان، -تان، -شان. اما «اسم» و «صفت» و «فعل» گروه نامحدودی تشکیل می‌دهند، بدین معنی که اولاً تعداد آحاد آنها عملاً بی‌شمار است و ثانیاً این آحاد می‌توانند بیشتر یا کمتر شوند. خصوصیت این دو گروه در این است که هرچه تعداد آحاد آنها کمتر باشد بسامد آنها (یعنی مقدار کاربرد آنها در جمله‌های مختلف) بیشتر می‌شود، و بعکس هرچه تعداد آحادشان بیشتر باشد بسامدشان کمتر می‌شود. در يك متن معمولی (که مثلاً حاوی ده هزار واژه باشد) تکواژ سرباز ممکن است فقط يك یا دوبار به کار رود یا اصلاً به کار نرود، در حالی که تقریباً محال است که -ها یا از یا «کسرهٔ اضافه» یا «افعال اسنادی» در هر سطر آن به کار نرفته باشد. پس تعداد آحاد هر گروه با بسامد آنها نسبت معکوس دارد.

با این ملاک می‌توان تکواژهای دستوری و تکواژهای قاموسی زبان را تعیین کرد و بدین گونه مرز میان دستور زبان و واژگان آن را به دست داد: هر تکواژی که متعلق به گروه محدود و بسامد آن بالا باشد تکواژ دستوری است؛ و هر تکواژی که متعلق به گروه نامحدود و بسامد آن پایین باشد تکواژ قاموسی است (چون معمولاً این قبیل تکواژها «مدخلهای» کتابهای قاموس زبان را

تشکیل می دهند). واژگان زبان عبارت است از مجموع تکواذهای قاموسی آن.

۷-۳ گروه نامحدود دارای فهرست باز است، اما فهرست گروه محدود ممکن است باز یا بسته باشد: مثلاً «دستگاه شمار» و «ضمایر ملکی» و «شناسه‌های فعل» فهرست بسته‌اند؛ «حروف ربط» و «قیود»، با اینکه تعدادشان بسیار نیست، فهرست بازند، زیرا تعداد آنها دقیقاً مشخص نیست و نیز ممکن است بیشتر یا کمتر شود.

آن خصوصیتی که قبلاً برای نظام یا دستگاه شرح دادیم در حقیقت در مورد فهرست بسته صدق می کند. ویژگی فهرست بسته در این است که اگر واحدی از آن بکاهیم یا بر آن بیفزاییم یا اگر نقش واحدی را در آن تغییر دهیم، ماهیت و کارکرد دیگر واحدها و کل مجموعه تغییر خواهد کرد (← ۱-۱۵).

صرف و نحو

۸-۳ بنابراین نخستین کار زبان‌شناس در بررسی واحدهای تجزیه اول هر زبان استخراج تکواذهای دستوری و تنظیم سیاهه آنها و رده‌بندی آنها برحسب مقوله‌های دستوری است. این کار همیشه باید براساس ملاکهای صوری مشخص در همان زبان صورت پذیرد.

هر مقوله دستوری یا دارای واحدهایی با فهرست بسته است، مانند نشانه‌های «اسم» و «صفت» و «فعل»؛ یا خود فهرست باز (ولی گروه محدود) تشکیل می دهد با ملاکهای صوری متفاوت، از جمله مقوله «قید» که یا نشانه‌های مشخصی دارد، مانند - آنه (مستانه، جانانه) و «توین» (اتفاقاً، مآلاً)، یا گروههایی با فهرست بسته دارد (هرگز، فردا، هنوز، بسیار، همیشه، هر آینه و...)، یا حتی گروههایی نامحدود ولی با ملاک صوری مشخص (مثلاً تکرار دو صفت یا دو اسم یا دو عدد: رفته رفته، گروه گروه، پنج پنج).

مجموع این عملیات، یعنی تعیین خصوصیات صوری تکواذهای دستوری، مربوط به مبحثی است که از قدیم به آن صرف می گفته‌اند. بنابراین مبحث صرف

به این مسائل می‌پردازد: نخست استخراج تکواژهای دستوری، سپس رده‌بندی آنها، خواه در مقوله‌های مستقل («ضمیر»)، «حرف اضافه»، «حرف ربط»، «قید» و غیره) و خواه به‌عنوان نشانه‌شناسایی مقوله‌های قاموسی («اسم»، «صفت»، «فعل» و حتی مقوله‌های دستوری مانند «قید»)، و به این ترتیب تعیین مقوله‌های مختلف زبان (که آن را «اجزای کلام» نیز می‌گویند).

پس از این کار باید به‌چگونگی ساخت عبارت یا «جمله‌بندی» پرداخت و قواعد درونی ترکیب واحدهای تجزیه‌اول و روابط آنها با یکدیگر (یعنی نقش آنها) و سلسله‌مراتب اهمیت آنها را، به‌اعتبار واحد کلیتری که به آن جمله می‌گویند، به‌دست آورد. این کار مربوط به مبحثی است که نحو نامیده می‌شود و یکی از مفصلترین و پیچیده‌ترین و مهمترین بخشهای زبان‌شناسی را تشکیل می‌دهد. بنابراین نخست باید دید که جمله چیست.

جمله و عبارت

۹-۳ تعریف جمله بسیار دشوار است و تاکنون زبان‌شناسان نتوانسته‌اند تعریف جامع و مانعی از آن به‌دست دهند که در مورد همهٔ زبانها صدق کند. شاید مانند هجا (← ۲-۱۲) باید تعریف آن را در هر زبانی با زبان دیگر متفاوت دانست. یکی از معتبرترین تعریفها این است: جمله يك ساخت کلامی است که جزئی از ساخت بزرگتری نباشد. مثلاً مجموعهٔ دیروز او را جمله نیست، از آن‌رو که سازندهٔ عبارت بزرگتری است: دیروز او را دیدم؛ اما دیدم بتهایی جمله است، زیرا نیاز ندارد که لزوماً سازندهٔ عبارت بزرگتر باشد، هرچند که بتواند در عبارتهای بزرگتر هم وارد شود (مانند دیروز او را دیدم یا دیدم و شنیدم و گفتم یا دیدم که می‌آید).

هر پاره از کلام (معمولاً بیش از يك تکواژ) را عبارت می‌گویند. بر این اساس، جمله را می‌توان عبارتی دانست که هر يك از عناصر سازنده‌اش مرتبط با يك یا چند عنصر دیگر از همان عبارت باشد به‌طوری که مجموع آنها بتواند يك دستگاه خودبسنده (چه از لحاظ آهنگی و چه از لحاظ دستوری و چه از لحاظ

معنایی) تشکیل دهد.

بنابراین نمی‌توان گفت که جمله مساوی با حاصل جمع عناصری است که آن را ساخته‌اند؛ زیرا مثلاً دو جمله مار قورباغه می‌خورد و قورباغه مار می‌خورد دارای تکواژهای یکسان‌اند (هم از نظر تعداد و هم از نظر دال و مدلول تک تک آنها)، اما از کل آنها دو معنای متفاوت برمی‌آید.

در جمله همیشه يك هسته مرکزی هست که عناصر سازنده جمله برگرد آن و به اعتبار آن سامان می‌یابند. این هسته مرکزی در فارسی نهاد و گزاره است، اما در زبانهای دیگر ممکن است فقط گزاره باشد. www.abaresan.in تبرستان
زمینه بحث زبان‌شناسی چیزی بالاتر از جمله نیست، زیرا پس از جمله باز هم جمله است و پس از آن باز هم جمله دیگر. بنابراین در زبان چیزی نیست که در جمله نباشد. براین اساس، زبان رشته بی‌پایانی از جمله‌هاست.

آمیزه

۱۰-۳ تقسیم کلام به واحدهای تجزیه اول همیشه به آسانی صورت نمی‌گیرد. گاهی خصوصیت صرفی و نحوی بعضی از تکواژها (یا واژه‌ها) چنان به هم می‌آمیزند که غالباً مرز میان آنها را، دست کم از نظر صوری، نمی‌توان نشان داد. جمله دیدمت را در نظر بگیرید. این جمله از سه جزء تشکیل شده است که بترتیب عبارت‌اند از: ماده فعل و نشانه ماضی دیدن یعنی /did-/ + نشانه اول شخص مفرد یعنی /-am-/ + ضمیر پیوسته دوم شخص مفرد یعنی /-at/ . اما این جزء سوم، که آن را «ضمیر مفعولی» نیز می‌گویند، خود از دو جزء تشکیل شده است: ضمیر دوم شخص مفرد تو + علامت مفعولی را. تقسیم اخیر تنها از لحاظ محتوای معنایی خود تکواژ نیست، بلکه در وهله نخست ساخت جمله و روابط اجزای عبارت با یکدیگر آن را حکم می‌کنند؛ چنانکه براساس قاعده جانشین‌سازی (← ۱-۳۵) به جای این يك تکواژ می‌توان دو تکواژ به کار برد (تو + را) که از نظر صوری نشان دهنده این دو خصوصیت جداگانه‌اند: تو را دیدم. پس /-at/ در آن واحد دو هویت

دستوری دارد: یکی صرفی، مربوط به مقوله‌های صوری اجزای کلام (در اینجا «ضمیر»); و دیگری نحوی، مربوط به نقش آن در جمله (در اینجا «مفعول»). مورد دیگر را در همین تکواژ دستوری را می‌توان دید. از مقایسه این دو جمله:

نامه را نوشت ~ نامه رسید

که در اولی نامه «مفعول» است و در دومی «فاعل» درمی‌یابیم که را نقش مفعول را تعیین می‌کند.

اما از مقایسه دو جمله زیر:

نامه‌ای نوشت ~ نامه‌ای نوشت

که واژه نامه در هر دو مفعول است، ولی در اولی بدون را و در دومی همراه را به کار رفته است، درمی‌یابیم که را علامت «معرفه» است (در مقابل ای که علامت «نکره» است).

از اینجا ممکن است حکم کنیم که را دو خصوصیت جداگانه دستوری دارد، یعنی جایی علامت «معرفه» است و جای دیگر علامت «مفعول». اما کاربرد را در جمله‌های دیگر نشان می‌دهد که این تکواژ دستوری در هر مقامی نمی‌تواند علامت «معرفه» باشد و این خصوصیت را فقط وقتی دارد که همراه «مفعول» به کار رود. نتیجه می‌گیریم که تکواژ دستوری را در آن واحد دو جنبه صرفی و نحوی به هم آمیخته دارد، یعنی هم علامت «معرفه» است و هم علامت «مفعول» (برای مورد استثنا ← ۳-۱۲).

این قبیل تکواژها (یا واژه‌ها) را که خصوصیات صرفی و نحوی به هم آمیخته‌ای دارند آمیزه^۱ می‌گویند.

تکواژ گسسته

۱۱-۳ دشواری دیگر در مورد تکواژهایی است که ظاهراً از يك جزء تشکیل شده‌اند،

۱) amalgam یا «ملغمه».

اما هرگاه در جمله به کار روند جزء دیگری را به همراه خود می آورند. از مقایسه دو تکواژ کدام و چه (که تقریباً مترادف‌اند و غالباً به جای یکدیگر به کار می روند) در جمله‌های پرسشی زیر این پدیده را می توان دید:

کدام نامه رسید؟ ~ چه نامه‌ای رسید؟

«جمله دوم، -ای تکواژ جدا و مستقلی نیست، بلکه به تبع کاربرد چه وارد جمله شده است و بنابراین، روی محور جانشینی، در تقابل با تکواژ دیگری قرار نمی گیرد.»

این خصوصیت را در عبارتهای تعجبی نیز می توان دید: چه نامه‌ای! چه شبی! چه روزگاری!

پس چه...ای /ce...-i/ را نباید دو تکواژ دانست، بلکه يك تکواژ است که يك دال و يك مدلول دارد، منتها در میان دال آن فاصله افتاده است. این قبیل تکواژها را که ظاهراً دو جزء‌اند، اما يك دال و يك مدلول دارند، تکواژ گسسته می گویند.

جزء دوم تکواژ گسسته ممکن است اختیاری باشد، چنانکه هر یا هر...ی در این دو مثال:

هر کتاب به خواندن می ارزد یا هر کتابی به خواندن می ارزد.

تکواژ اجباری و تکواژ اختیاری

۱۲-۳ دشواری دیگر در برخورد با تکواژها (یا واژه‌ها)یی است که حذف آنها از جمله تغییری در ساخت نحوی (و حتی معنای) جمله نمی دهد، از آن رو که نقش آنها را یکی دیگر از اجزای جمله نیز برعهده دارد. مثلاً جمله من دیدم را می توان با حذف تکواژ من به کار برد: دیدم، زیرا «ضمیر جدا» (من) و «ضمیر پیوسته» (-م) هر دو در این جمله نقش «فاعل» دارند. اما عکس آن ممکن نیست، یعنی نمی توانیم -م را حذف کنیم و مثلاً بگوییم: *من دید.

هر تکواژی (یا واژه‌ای) را که بتوان بدون تغییر ساختمان نحوی جمله از

آن حذف کرد تکواژ اختیاری و هر تکواژی (یا واژه‌ای) را که از این لحاظ نتوان حذف کرد تکواژ اجباری می‌نامند.

تکواژ اختیاری ممکن است فقط از يك جزء تشکیل شده باشد، مانند را در جملهٔ نامه‌ای را نوشت. را در اینجا، به‌خلاف مورد سابق (← ۱۰-۳)، آمیزه نیست و تنها نقش «مفعول» را نشان می‌دهد (یعنی به‌سبب همراهی با علامت «نکره»-ای طبعاً نمی‌تواند علامت «معرّفه» نیز باشد) و چون این نقش خودبخود در جمله پیداست می‌توان آن را حذف کرد. چنانکه غالباً هم آن را حذف می‌کنند: نامه‌ای نوشت. *نبرستان*

www.tabarestan.info

نقش مکرر

۱۳-۳ عناصر دیگری نیز در جمله هست که حذف آنها خللی به‌ساختمان جمله و نقشهای موجود در آن وارد نمی‌کند، اما حذف این عناصر با حذف عناصر پیشین در يك حکم نیست؛ مثلاً در جملهٔ من دیروز او را دیدم، می‌توان دیروز و او را را نیز حذف کرد بی‌آنکه جمله از نظر نحوی تغییر کند. اما حذف این دو پارهٔ کلام معادل حذف من در همین جمله نیست؛ زیرا دیروز و او را دارای نقشی نیستند که از طریق اجزای دیگر جمله نیز نشان داده شده باشند، و حال آنکه من و م در این جمله نقش مکرر دارند.

۱۴-۳ اگر نقش مکرر را بحق ملاک تشخیص تکواژ اختیاری بگیریم عناصر مشابه دیگری را، اعم از تکواژ یا عبارت، در فارسی می‌یابیم که به‌سبب داشتن نقش مکرر نه تنها اختیاری بلکه زاید می‌نمایند؛ مانند.

او را دیدمش

من کلاهم افتاد

در جملهٔ اول او را و س و در جملهٔ دوم من و م نقش مکرر دارند (در اولی هر دو «مفعول» اند و در دومی، به‌اعتقاد برخی از دستورنویسان، هر دو «مضاف‌الیه») و بنابراین یکی از آنها را می‌توان حذف کرد، چنانکه

دستورنویسان سنتی نیز جمله‌های زیر را به جای آنها توصیه می‌کنند:

برای جمله اول: دیدمش یا اورا دیدم

برای جمله دوم: کلاهم افتاد یا کلاه من افتاد

با این همه نباید پنداشت که این ترکیبها متعلق به زبان «عامیانه» اند و در فارسی «فصیح» و در دستورزبان جایی ندارند، زیرا اتفاقاً نمونه‌های متعددی از آنها را در آثار بزرگان ادب فارسی نیز بازمی‌یابیم، مانند بیت زیر از حافظ:

شهبسوار من که مه آینه‌دار روی اوست

تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است

در این بیت اگر از جمله معترضه که مه آینه‌دار روی اوست صرف نظر کنیم، در آنچه باقی می‌ماند تکواژ *شَس* (در بلندش) و شهبسوار من هر دو یک نقش دارند. بنابراین چون تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است جمله کاملی است، شهبسوار من ظاهراً نقشی در جمله ندارد و از این لحاظ «معلق» می‌ماند. همچنین در بیت زیر از فردوسی:

هم اکنون تو را ای نبرده سوار

پیاده بیاموزم کاژ زار

تورا در مصراع اول و *ت* در مصراع دوم یک نقش دارند (مفعول صریح بیاموزم) و بر یک مصداق دلالت می‌کنند.

این قبیل ترکیبها در فارسی فراوان به کار رفته‌اند و می‌روند و بنابراین در دستورزبان حتماً باید جایی برای آنها قایل شد.

صورت واحد و نقشهای متفاوت

۱۵-۳ از سوی دیگر، تکواژها (یا واژه‌هایی هستند که در بافتهای ظاهراً مشابه با نقشهای متفاوت به کار می‌روند و بنابراین نقش آنها را در هر مورد برحسب امکانات ترکیبی (یعنی تغییرات صرفی) آنها باید دریافت. مثلاً تکواژ

بزرگ در عبارت خانه بزرگ ممکن است هم در نقش «نعت» (یعنی به صورت «صفت») به کار رود و هم در نقش «مضاف الیه» (یعنی به صورت «اسم»)، برحسب آنکه با - تر (یکی از علامتهای شناسایی «صفت») یا با این (یکی از علامتهای شناسایی «اسم») قابل ترکیب باشد (← ۳-۱).

موارد پیچیده تر دیگری نیز می توان شاهد آورد. مثلاً همه دستوریان و فرهنگ نویسان واژه فردا را «قید» می دانند، چنانکه در این جمله: فردا می آیم. اما همین واژه در جمله فردا در راه است برجای «اسم» نشسته است، هرچند که نمی توان آن را جزو مقوله «اسم» دانست. در حقیقت نقش آن (و نه مقوله آن)، به حکم بافت نحوی کلام، در این دو جمله تغییر کرده است، یعنی در جمله اول «ظرف زمان» است و در جمله دوم «فاعل». به بیان دیگر، نقش واژه را مقوله دستوری آن واژه تعیین نمی کند، بلکه رابطه آن با عناصر دیگر جمله مشخص می سازد.

در مواردی تعیین نقش واحدهای جمله (اعم از تکواژ یا عبارت) به آسانی صورت نمی گیرد، مانند نقش فردا در جمله فردا خواهد آمد، زیرا براساس همین یک جمله نمی توان حکم کرد که آیا اینجا «ظرف زمان» است یا «فاعل» (و در نتیجه معنای جمله نیز روشن نیست). در این موارد، نقش (و معنای) عناصر جمله را باید براساس قرینه، یعنی جمله های دیگر، دریافت و اگر جمله های دیگر نباشند ناچار باید از موقعیت بیرونی مدد گرفت (برای توضیح بیشتر ← ۳-۳).

تکواژ پنهان

۱۶-۳ یکی از راههای رفع ابهام جمله ای مانند فردا خواهد آمد این است که یک تکواژ اختیاری، مثلاً ضمیر او، وارد جمله کنیم تا نقش عناصر موجود را روشن سازد بی آنکه نقش تازه ای یا حتی معنای تازه ای بر آن بیفزاید: او فردا خواهد آمد. افزودن این تکواژ بتهایی کافی است تا نشان دهد که فردا در این جمله در نقش «ظرف زمان» و نه در نقش «فاعل» به کار رفته

است. با این همه، نباید از نظر دور داشت که نقش او قبلاً از طریق یکی دیگر از عناصر همین جمله (یعنی فعل خواهد آمد) نشان داده شده است و بنابراین باید آن را نهاد اختیاری و نقشش را نقش مکرر دانست.

در جمله دیگری مانند وقت سحر رسید که همان ابهام جمله پیش را دارد، غیر از ضمیر او می‌توان با افزودن حرف اضافه در نقش عناصر سازنده جمله و در نتیجه معنای آن را روشن کرد: در وقت سحر رسید. اینجا نیز تکواژ در همان کار تکواژ او را در جمله پیش انجام می‌دهد، با این تفاوت که گرچه کاربردش اختیاری است اما، برخلاف او، در جمله نقش مکرر ندارد. زیرا اولاً نقش آن را قبلاً هیچ‌یک از عناصر جمله برعهده نداشته است و ثانیاً حروف اضافه، چنانکه بزودی خواهیم دید، خود نقشی ندارند بلکه نقش عناصر دیگر را (اینجا نقش وقت سحر را) نشان می‌دهند. در نتیجه می‌توان گفت که گویی حرف اضافه در نخست در این جمله موجود بوده و گرچه ظاهراً از آن حذف شده است ولی همچنان به صورت پنهان وجود دارد. از این دیدگاه می‌توانیم آن را تکواژ پنهان بنامیم.

بعضی از حروف اضافه فارسی، بویژه در و به و بر و حتی گاهی از، در عبارت یا جمله پنهان‌اند، به طوری که در بسیاری از موارد می‌توان آنها را آشکار کرد بی آنکه نقش عناصر موجود و معنای آنها تغییر کند، مانند (در) سال گذشته، (در) اینجا، (در) آنجا، (در) خواب بودن، (به) راه افتادن، (به) سر رسیدن، (به) زندان کردن، (بر) سر گذاشتن (مثلاً کلاه)، (بر) زمین خوردن، (از) یادش رفتن، (به) یادش آمدن.

حرف اضافه پنهان بویژه در زبان گفتار فراوان است. جمله‌ای مانند برادرم دبیر است از نظر ساخت ظاهری کلام فرقی با جمله برادرم اصفهان است ندارد، به طوری که زبان‌شناس ناآشنا با زبان فارسی ممکن است هر دو جمله را، از نظر صرفی و نحوی، یکسان تلقی کند؛ اما همه اهل زبان فارسی می‌دانند که در جمله دوم در حقیقت یک حرف اضافه در پیش از اصفهان پنهان است، همچنانکه در جمله برادرم مشهد رفته است یا برادرم سفر رفته است یک حرف اضافه به پیش از مشهد یا سفر به صورت پنهان

وجود دارد.

این قبیل ساختها، به‌خلاف آنچه تصور می‌رود، متعلق به‌زبان «عامیانه» امروز نیست، بلکه در آثار کهن نیز فراوان دیده می‌شود، مانند: [بر] سر و روی تو گرد نشسته است، یا [در] همه مصر به‌جمال وی کس نیست، یا چون یعقوب [به] کنعان باز آمد، یا [بر] همه روی زمین از ایشان استادتر نیست^۱، یا در این بیت از حافظ:

چون [در] بر حافظ خویشش نگذاری باری

ای رقیب از بر او يك دو قدم دور ترك

از این رو زبان‌شناس که تنها به‌ساخت ظاهر کلام اکتفا نمی‌کند باید امکان وجود تکواذهای پنهان را در بررسی و نتیجه‌گیری خود از نظر دور ندارد و حتی آنها را، به‌عنوان ملاک کار، در تجزیه و تحلیل خود وارد سازد.

۱۷-۳ حال جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۱) کتاب را روی میز گذاشتم

محقق زبان‌شناسی یا دستورزبان ممکن است واژه روی را در این جمله یک حرف اضافه مرکب (یا «حرف اضافه گروهی») بداند که نقش میز را نشان می‌دهد. در این صورت ناچار است که عبارت بر روی را در جمله زیر:

(۲) کتاب را بر روی میز گذاشتم

نیز حرف اضافه مرکب بداند و آن را گونه دیگری از روی بداند و اجزای سازنده هر دو جمله را این‌طور تجزیه کند: کتاب را: مفعول + (بر) روی: حرف اضافه مرکب + میز: ظرف مکان + گذاشتم: فعل و فاعل.

براین نگرش منطقاً ایرادی وارد نیست، جز اینکه از این طریق در تحلیل

(۱) دو جمله اول و دوم از قصص الانبیاء (قرن پنجم هجری) و دو جمله بعد از تاریخ بلعمی (قرن چهارم هجری) گرفته شده است. برای این مثالها و مثالهای متعدد دیگر به‌ماخذ زیر رجوع شود:

G. Lazard, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, 1963, pp. 435-438.

جمله‌هایی مانند روی میز خاک آلود است (که در آن رو در مقام اسم و در جای مضاف به کار رفته است) یا کتاب را از روی میز برداشتم (که در آن از قابل حذف نیست) شاید دچار اشکال شویم. اما، مهمتر از آن، با این روش مجبوریم که در فهرست حروف اضافهٔ فارسی مرتباً گونه‌های دوگانه و حتی سه‌گانه‌ای وارد کنیم؛ از قبیل زیر /در زیر، یا کنار / در کنار، یا سر / در سر / بر سر، یا پشت / در پشت / بر پشت، یا حتی چهارگانه مانند جای / برجای / درجای / به‌جای و جز اینها. این کار بی‌آنکه فایدهٔ آشکاری داشته باشد تعداد حروف اضافهٔ فارسی را به‌طور نامحدود افزایش می‌دهد، زیرا همیشه می‌توان با ترکیب يك حرف اضافهٔ بسیط (قابل حذف) + اسم + كسرة اضافه مرتباً حروف اضافهٔ مرکب تازه‌ای ساخت.

از این رو، روش درست‌تر و ساده‌تر این است که رومی را، در مثال (۱)، مرکب از اسم /ru/ + صامت میانجی /-y-/ + كسرة اضافه /-e/ و مجموع آنها را مضاف بدانیم و، برطبق آنچه در ۳-۱۶ شرح دادیم، يك حرف اضافهٔ پنهان، یعنی بر /bar/، برای آن قایل شویم، مانند مثال (۲).

تکواژ (یا واژه)‌های «خودسامان» را، که در سطور آینده شرح خواهیم داد (← ۳-۲۱)، به يك معنی می‌توان ترکیب‌هایی دانست که يك حرف اضافهٔ پنهان نقش آنها را در جمله تعیین می‌کند.

جای تکواژها در جمله

۱۸-۳ پیشتر گفتیم که واحدهای زبان همزمان و مقارن نیستند و از همین روست که نمی‌توانیم مثلاً واحدهای تکواژ زیبا را در آن واحد بر زبان بیاوریم و ناچاریم که آنها را به دنبال یکدیگر به کار ببریم (← ۱-۱۷). بنابراین اگر زیبا در فارسی به این معنی است که می‌دانیم، نه فقط از آن روست که این تکواژ از چهار واحد آوایی مشخص، یعنی /z/ و /i/ و /b/ و /a/، تشکیل شده است، بلکه علاوه بر آن، این واحدهای آوایی باید به همین ترتیب به دنبال یکدیگر بیایند. به بیان دیگر، اگر جای واحدهای این تکواژ را تغییر دهیم یا لفظ بی‌معنی می‌شود (مثلاً

/bizâ/ یا معنای دیگری از آن برمی آید (مثلاً /bâzi/). این حکم ظاهراً در مورد همهٔ زبانها صدق می کند، یعنی هنوز زبانی دیده نشده است که جای واجها در آن معتبر نباشد.

اما هنگامی که از واحدهای تجزیهٔ دوم به واحدهای تجزیهٔ اول می رسیم می بینیم که این حکم کاملاً صادق نیست، یعنی گاهی جای اینها را می توان تغییر داد بی آنکه ساخت دستوری جمله در هم بریزد یا معنای آن تغییر اساسی کند.

همان واژهٔ فردا را در جملهٔ زیر در نظر بگیرید:

فردا من او را در دانشگاه می بینم

در این جمله، فردا پیش از من به کار رفته است، اما می توانیم جای آن را عوض کنیم و پیش از او را یا پیش از در دانشگاه یا پیش از می بینم نیز قرار دهیم و بدین گونه چهار جملهٔ مختلف با معنای تقریباً یکسان به دست آوریم.

با این همه نباید تصور کرد که جای همهٔ اجزای جمله قابل تغییر است (چنانکه جای را و در و می- را در مثال فوق نمی توان تغییر داد). آزادی عناصر جمله برای تغییر جایگاه یک شرط اساسی دارد: اینکه نقش آنها در جمله مشخص شده باشد. به همین سبب است که از یک جملهٔ سادهٔ نجّار تخته را با ارّه می بُرد می توان با تغییر جای عناصر سازندهٔ آن (یعنی: نجّار + تخته را + با ارّه + می بُرد) ۲۴ جملهٔ مختلف با معنای یکسان به دست آورد.

پس نخست باید ببینیم که نقش عناصر جمله از چه راه یا راههایی مشخص می شود.

سه امکانِ خط مستقیم

۱۹-۳ يك بار دیگر به آنچه در سطور گذشته دربارهٔ یکی از اوصاف ذاتی زبان، یعنی جریان برخط، گفتیم (← ۱-۱۷ و ۱۸) باز گردیم و بررسی کنیم که برخط

مستقیم یکسویه منطقاً چند امکان برای نشان دادن رابطه عناصر جمله با یکدیگر هست.

فرض کنید که بخواهیم رابطه میان سه واحد A و B و C را روی خط مستقیم نشان دهیم. يك امکان مسلماً جای این سه واحد نسبت به یکدیگر است. توضیح آنکه چون روی خط يك بعدی طبعاً امکانات متعدد در اختیار نداریم ناچار باید میان ترکیبهای زیر فرق بگذاریم:

$$ABC \sim ACB \sim BAC \sim BCA \sim CAB \sim CBA$$

و هر کدام از این شش صورت را برای بیان مقصود جداگانه‌ای به کار بگیریم. دیدیم که در مورد واجها همه زبانها از این امکان استفاده می‌کنند^۱. در مورد تکواژها استفاده از آن محدودتر است؛ اما زبانهای مختلف، به مقدار کمتر یا بیشتر، آن را نیز به کار می‌گیرند؛ چنانکه در فارسی میان نقش مار و قورباغه در دو جمله مار قورباغه می‌خورد و قورباغه مار می‌خورد آشکارا فرق هست و بنابراین دو معنای متفاوت از این دو جمله برمی‌آید، هرچند که عناصر سازنده آنها دقیقاً یکی است. چنانکه می‌بینیم، این تفاوت نقش و معنی فقط بر اثر تغییر جای آن دو تکواژ در جمله حاصل شده است.

۲۰-۳ يك امکان دیگر این است که برای نشان دادن رابطه واحدها روی خط مستقیم اجزایی وارد کنیم که خود دارای نقشی نباشند اما نقش واحدهایی را که بر آنها وارد شده‌اند نشان دهند. در این صورت اگر یکی از سه واحد مذکور به علامتی مشخص باشد (مثلاً A') دیگر نیازی ندارد که برای بیان رابطه خود با دیگر واحدها از جایگاه خود استفاده کند و در نتیجه «آزاد» یا، به اصطلاح زبان‌شناسی، خودسامان می‌شود و می‌تواند در هر جا روی خط قرار بگیرد

(۱) اما این نه‌بدان معناست که زبانها لزوماً همه امکانات ترکیبی واجها را به کار می‌گیرند. در واقع یکی از مشخصات هر زبانی شیوه خاص استفاده آن از محدودیت‌های ترکیبی واجهاست. مثلاً در فارسی از امکانات ترکیبی دو مصوت پایی یا دو صامت آغازی یا سه صامت پایانی استفاده نمی‌شود (← ۲-۱۲).

بی آنکه نقش و معنای آن و نقش و معنای واحدهای دیگر تغییر کند. بنابراین ترکیبهای $A'BC$ یا $BA'C$ یا BCA' هر سه تقریباً يك معنی دارند، زیرا نقش A که با علامتی نشان داده شده است (A') در هر سه یکی است.

حال این مسئله منطقی را به زبان منتقل کنیم. در مثال مار قورباغه می خورد، اگر تکواژ قورباغه با تکواژ دیگری مشخص شود، مثلاً را همراه آن بیاید، می تواند جای خود را در جمله تغییر دهد بی آنکه نقش و معنای آن یا نقش و معنای عناصر دیگر جمله تغییر کند: مار قورباغه را می خورد یا قورباغه را مار می خورد.

(تکواژهایی مانند $را$ که برای این منظور در زبان به کار می روند البته جزو تکواژهای دستوری اند، اما همه تکواژهای دستوری لزوماً چنین کاری در جمله انجام نمی دهند. بعضی از تکواژهای دستوری نشانه شناسایی مقوله های زبان اند، مانند $این$ و $ها$ (نشانه شناسایی مقوله «اسم»)، $تر$ و $ترین$ (نشانه شناسایی مقوله «صفت»). بعضی دیگر نشانه نقشهای نحوی اند، مانند «حروف اضافه» و «حروف ربط». به دسته اول که خصوصیات صرفی زبان را نشان می دهند شناسه^۱ و به دسته دوم که نقشهای نحوی عناصر جمله را نشان می دهند نقش نما می گویند.

نقش نماها ممکن است پیش از عنصری که بر آن وارد شده اند قرار گیرند، مانند «حروف اضافه» (مثلاً $با$ در جمله $نچار$ تخته $را$ $با$ $اره$ می بُرد که نشان دهنده نقش $اره$ است)؛ یا پس از آن (مثلاً $را$ در همان جمله که نقش تخته را می نماید).

تکواژ (یا واژه) با نقش نمایی که بر آن وارد شده است مجموعاً $يك$ عبارت می سازد که به آن عبارت خودسامان می گویند. عبارت خودسامان،

۱) در انگلیسی modifier و در فرانسه modalité. در بعضی از نوشته های زبان شناسی و کتابهای دستور زبان فارسی، اصطلاح شناسه را فقط به شناسه های فعل (مانند $م$ در رستم) اطلاق می کنند و شناسه مقوله های دیگر را مخصص می گویند. به نظر ما نیازی به این تفکیک نیست، زیرا بر حسب مورد می توان شناسه اسم، شناسه صفت، شناسه فعل و... گفت.

چنانکه گفتیم، از قید زنجیر کلام آزاد است و تقریباً در هر جای جمله می‌نشیند. از همین روست که می‌توان جای تخته‌را و باره را در مثال مذکور تغییر داد و جمله‌های متعددی با معانی مشابه ساخت. نیز از همین روست که مثلاً ضمیر پیوسته /-at/ که نقش خود را همراه دارد (زیرا، چنانکه در ۳-۱۰ گفتیم، آمیزه‌ای است از تو و نقش نمای را) می‌تواند در جاهای مختلف جمله، حتی گاهی پس از تکواژهای دستوری، بنشیند؛ مثلاً در این بیت از سعدی:

چنانست دوست می‌دارم که گر روزی فراق افتد
تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم

می‌توان، صرف نظر از وزن، جای /-at/ را تغییر داد، مثلاً گفت: چنان دوست می‌دارم که... یا چنان دوست می‌دارم که...^۱

این نکته را هم باید افزود که خودسامانی عبارتها حکم بر اغلب است نه بر کل. مثلاً در فارسی «کسره اضافه»، یعنی پی‌واژ /-e/ (← ۲-۲۰) که رابطه مضاف و مضاف‌الیه را نشان می‌دهد، هیچ‌یک از این دو را خودسامان نمی‌کند. از این گذشته، دایره عمل خودسامانی برحسب جمله‌های مختلف تفاوت می‌یابد، چنانکه نقش نمای از تکواژ خود را جایی خودسامان می‌کند (مثلاً: از خشت دیوار ساختم یا دیوار از خشت ساختم) و جای دیگر نمی‌کند (مثلاً: این دیوار از خشت است، ولی * از خشت این دیوار است گفته نمی‌شود). به هر حال خود سامانی مفهومی نسبی است نه مطلق و در هر زبانی محدودیتهای خاص خود را دارد.

۱) در فارسی، از لحاظ آماری، ساختهای خودسامان از ساختهای وابسته به‌جا بسیار بیشتر به‌کار می‌روند، اما در بسیاری از زبانهای دیگر (مثلاً فرانسه و انگلیسی) به‌عکس این است. شاید به‌همین سبب باشد که قالبهای ثابت عروضی در فارسی، با همه محدودیت خود، برای شاعر قیدی ایجاد نمی‌کنند. به‌بیان دیگر، شاعر فارسی زبان با استفاده از خودسامانی عبارتها می‌تواند زیر و بمهای اندیشه خود را به‌آسانی در قالبهای محدود عروضی بگنجاند. حتی می‌توان گفت که اگر نحو فارسی بیش از این وابسته به‌جای استعمال واژه‌ها در جمله بود چه بسا قدرت پرواز اندیشه را از شاعر سلب می‌کرد. اما این بحث البته نیاز به توضیح بیشتر و جای دیگر دارد.

۲۱-۳ اگر امکانات خط مستقیم به همین دو امکان تمام می‌شد البته زبان می‌توانست کارکرد داشته باشد، اما پیداست که میدان عمل آن بسیار محدود می‌بود. از این رو همهٔ زبانها از يك امکان دیگر نیز استفاده می‌کنند و آن استعمال تکواژها (یا واژه‌ها) بی‌است که نقش خود را در معنای خود نشان می‌دهند.

واژهٔ *فردا* را، که پیش از این مثال آوردیم (← ۳-۱۵)، در دو جملهٔ *فردا در راه است* و *فردا می‌آیم* در نظر بگیرید. معنای آن در این دو جمله یکی است، جز اینکه در جملهٔ اول فقط «روز پس از امروز» را می‌رساند و در جملهٔ دوم در عین حال هم این مقصود را بیان می‌کند و هم مقصود دیگری را: «زمانی که در آن رویدادی که از آن سخن می‌رود (یعنی آمدن من) واقع می‌شود». به عبارت دیگر، *فردا* در جملهٔ دوم بیان‌کنندهٔ نقشی نیز هست (که در دستور زبان به آن «ظرف زمان» می‌گویند)، اما این نقش را از راه دو امکان سابق نشان نمی‌دهد، یعنی نه نقش‌نما دارد و نه جای آن در جمله نقش آن را می‌رساند، زیرا در جمله‌ای مانند *فردا من او را در دانشگاه می‌بینم* (← ۳-۱۸) دیدیم که می‌توان جای آن را تغییر داد و چهار جملهٔ مختلف با معانی همانند به دست آورد. پس نتیجه می‌گیریم که معنای این واژه نقش آن را تعیین می‌کند.

به این دسته از تکواژها که نقش خود را از راه معنای خود نشان می‌دهند و مقولهٔ «قید» نمونه‌ای از آنهاست تکواژ خود سامان می‌گویند.)

۲۲-۳ امکانات خط مستقیم برای نشان دادن رابطهٔ واحدها با یکدیگر به همین جا تمام می‌شود. اما ممکن است گفته شود که روی خط مستقیم منطقیاً يك امکان دیگر هم وجود دارد و آن مکث یا درنگ است، چنانکه هنگام ادای این عبارت /naraftam/ اگر پس از /na/ درنگ بیاید یا نیاید دو معنای کاملاً متفاوت حاصل می‌شود: نرفتم و نه، رفتم.

وجود این امکان را البته نمی‌توان انکار کرد، اما درنگ که در موارد دیگر هم به کار می‌رود (مثلاً پس از پایان يك جمله و پیش از آغاز جملهٔ دیگر) دارای صراحت و قاطعیت امکانات دیگر نیست. زیرا اولاً دقیقاً نمی‌توان تعیین

کرد که تا چه میزان باید درنگ کرد؛ ثالثاً در عمل می‌بینیم که همیشه در مواردی که باید درنگ شود درنگ نمی‌شود (یا برعکس) بی‌آنکه غالباً معنای عبارت تغییر کند یا در کار ارتباطی زبان و رفع نیازهای روزمره خللی پیش آید؛ ثالثاً استفاده از درنگ تابع وضع روحی (مثلاً حالت اندوه یا تردید) و وضع جسمی (مثلاً گرفتگی صدا یا آغاز سرفه یا نارسایی نفس) گوینده است و نه لزوماً تابع شرایط زبان. از همین روست که همیشه برای تصریح نقش درنگ از امکانات دیگر زبان، بویژه امکانات زبر زنجیری (مانند آهنگ یا تکیه)، نیز استفاده می‌شود. عملاً هم می‌بینیم که زبانها می‌کوشند تا استفاده از درنگ برای ایجاد تمایز معنایی به کمترین میزان باشد.

(بنابراین در زبان برای نشان دادن نقش عناصر سازنده جمله سه امکان بیشتر نیست که همه زبانها هر سه آنها را، به میزان بیشتر یا کمتر، به کار می‌گیرند: ۱) جای تکواژها در جمله؛ ۲) استعمال نقش نماها؛ ۳) استعمال تکواژها (یا واژه‌ها)ی خودسامان، یعنی تکواژها (یا واژه‌ها)ی که نقش آنها در معنای آنهاست.

درواقع یکی از مشخصات اساسی هر زبانی نحوه استفاده آن از این سه امکان است.

سلسله مراتب عناصر جمله

۳-۲۳) پیش از این به یکی از تفاوت‌های اصلی میان عناصر سازنده تکواژ (یعنی واجها) و عناصر سازنده جمله (یعنی تکواژها) اشاره کردیم و گفتیم که جای واجها در تکواژ همیشه معتبر است ولی جای تکواژ در جمله همیشه چنین نیست (← ۳-۱۸). علاوه بر این، میان واجها و تکواژها تفاوت مهم دیگری هم هست که در زیر شرح می‌دهیم.

از واجهایی که تکواژی را می‌سازند، مثلاً چهار واج تکواژ سرد /sard/، نمی‌توان گفت که کدام مهمتر از دیگری است. ممکن است گفته شود که اگر مصوت /a/ را حذف کنیم تکواژ درهم می‌ریزد، و حال آنکه اگر صامت

/r/ یا صامت /d/ را از آن برداریم دو تکواژ دیگر (یعنی سد /sad/ و سر /sar/) به دست می آوریم، و بنابراین در سلسله مراتب واجها مصوتها نقشی مهمتر از صامتها دارند.

لیکن چنین نیست. زیرا اولاً در همین مثال اگر صامت آغازی /s/ را نیز حذف کنیم هم تکواژ و هم الگوی هجایی فارسی به هم می ریزد؛ ثانیاً میان این دو نکته اخیر، یعنی تکواژ و هجا، نباید اشتباه کرد: درست است که حذف صامتهای /r/ و /d/ الگوی هجایی را درهم نمی ریزد، اما در این صورت دو تکواژ دیگر به دست می آید، و حال آنکه بحث ما درباره تکواژ سرد است و نه سد یا سر. پس در هر صورت حذف هر واجی از تکواژ موجب تغییر آن می شود، خواه آن را بی معنی (یعنی نامستعمل) کند. و خواه تکواژ دیگری (با معنای دیگری) از آن بسازد (جز مورد استثنایی همزه ← ۲-۱۸ و ۱۹ و نیز ۲-۲۳).

اکنون به ساختمان جمله پردازیم و ببینیم که آیا حذف یکی از عناصر سازنده آن (تکواژ یا واژه یا عبارت) موجب بروز چنین پدیده ای می شود یا نه. جمله زیر را در نظر بگیرید:

دیروز بعد از ظهر با اتومبیل یکی از دوستانم به دانشکده ادبیات رفتم و عبارتهای خود سامان آن را از یکدیگر جدا کنید. در این صورت چهار عبارت زیر را به دست می آوریم:

(۱) (۲) (۳) (۴)

دیروز بعد از ظهر / با اتومبیل یکی از دوستانم / به دانشکده ادبیات / رفتم

بجز عبارت (۴)، هر یک از عبارتهای دیگر (یا حتی همه آنها) را می توان حذف کرد بی آنکه ساخت نحوی جمله درهم بریزد، یا نقش عبارتهای بازمانده تغییر کند (تنها تغییری که به بار می آید این است که از لحاظ معنایی چیزی از جمله کم می شود نه اینکه معنای جمله چیز دیگر شود). حال آنکه حذف عبارت (۴) نه تنها ساخت نحوی جمله را مخدوش می سازد بلکه عبارتهای بازمانده را نیز بی نقش (و بی معنی) می کند.

نتیجه می‌گیریم که در ساخت کل جمله، بعضی از عناصر، که در حقیقت هسته مرکزی جمله را تشکیل می‌دهند، مهمتر از عناصر دیگرند.

در هر يك از عبارتهای فوق نیز، جز عبارت (۴)، همین خصوصیت را باز می‌یابیم. مثلاً در عبارت (۱) حذف دیروز معنای عبارت را تغییر می‌دهد و حال آنکه حذف بعد از ظهر فقط از معنای آن چیزی می‌کاهد نه اینکه آن را تغییر دهد.

نتیجه می‌گیریم که در درون عناصر سازنده جمله نیز درجات اهمیت متفاوتی هست.

تبرستان
www.tabarestan.info

مقوله‌های نحوی

۲۴-۳ براساس آنچه گذشت می‌بینیم که زبان نه تنها از نظر صرفی به مقوله‌هایی تقسیم می‌شود («اسم»، «صفت»، «فعل» و جز اینها) بلکه دارای مقوله‌های نحوی نیز هست. این مقوله‌ها را، براساس نقش آنها و درجات اهمیت آنها در جمله، می‌توان به ترتیب زیر رده‌بندی کرد:

۱) هسته مرکزی که در حقیقت «سنگ بنا» و تنها عنصر مستقل جمله است، به طوری که دیگر عناصر جمله باید نسبت به آن نقش خود را تعیین کنند (بنابراین نمی‌توان گفت که هسته مرکزی خود دارای نقشی است). این هسته مرکزی را عبارت اسنادی می‌گویند، که در فارسی دست کم از دو جزء تشکیل شده است: يك جزء که معمولاً حالت یا عملی را بیان می‌کند گزاره و جزء دیگر که در آن عمل یا حالت شرکت دارد نهاد نامیده می‌شود. (در جمله رفتم، گزاره رفت - و نهاد م است). هسته مرکزی در بعضی از موارد ممکن است فقط از يك تکواژ ساخته شده باشد: رو (وجه امری رفتن)، ایست! ساکت!

۲) تکواژ خود سامان یعنی تکواژی (یا واژه‌ای) که نقش خود را همراه خود (و معمولاً در معنای خود) دارد. این دسته از تکواژها یا همیشه خودسامان‌اند (مانند هرگز، هنوز، البته، همیشه) یا گاهی، برحسب نقش

خود در جمله، وضع دیگری می‌یابند (مانند فردا در دو جمله فردا می‌روم و فردا در راه است).

۳) تکواژ نقش‌نما یعنی تکواژی که نقش تکواژ دیگر یا عبارتی را در جمله نشان می‌دهد و بنابراین معمولاً به آن چسبیده است (مانند «حروف اضافه») و «حروف ربط پیرو ساز».

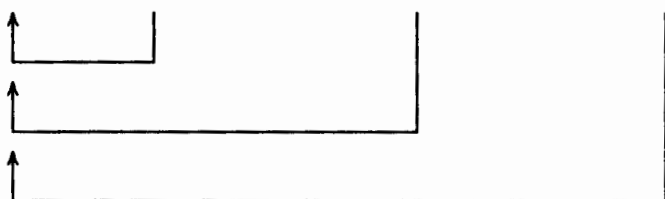
۴) تکواژ وابسته یعنی تکواژی که، به‌خلاف تکواژ خودسامان، نقش خود را همراه خود ندارد و نیز، به‌خلاف تکواژ نقش‌نما، نقش تکواژ دیگری را در جمله نشان نمی‌دهد و بنابراین برای تعیین نقش خود در جمله یا نیاز به همراهی تکواژ دیگری (یعنی نقش‌نما) دارد (مانند تخته و اره در جمله نجار تخته را با اره می‌برد) یا باید نقش خود را از راه جایگاه خود در جمله نشان دهد (مانند هنر و دلیری در جمله هنر دلیری می‌خواهد).

۲۵-۳ از سوی دیگر باید میان نقشهای اصلی و فرعی فرق گذاشت. نقش اصلی نقشی است که عناصر سازنده جمله را مستقیماً به‌هسته مرکزی آن مرتبط می‌کند (مانند نقش هر يك از این سه عبارت: (۱) دیروز بعدازظهر (۲) با اتومبیل یکی از دوستانم (۳) به‌دانشکده ادبیات، که آنها را به عبارت اسنادی رفته پیوند می‌دهد). نقش فرعی نقش اجزای يك عبارت در درون همان عبارت است (مانند نقش بعدازظهر در عبارت ۱ و نقش یکی از دوستانم در عبارت ۲ و نقش ادبیات در عبارت ۳ از مثال فوق).

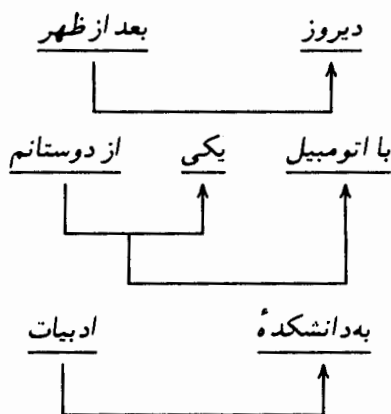
نقش یکسویه و نقش دوسویه

۲۶-۳ از آنچه تاکنون گفته‌ایم تلویحاً چنین برمی‌آید که هر يك از عناصر سازنده جمله، اعم از تکواژ یا واژه یا عبارت، يك نقش بیشتر ندارند که در عین حال یکسویه است. اگر نقش را با علامت پیکان نشان دهیم می‌توانیم، در مثال سابق‌الذکر، رابطه هر يك از عبارتهای خود سامان را با هسته مرکزی چنین تصویر کنیم:

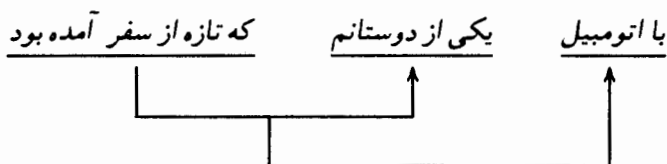
(۴) (۳) (۲) (۱)
رفتَم به دانشکدهٔ ادبیات با اتومبیل یکی از دوستانم دیروز بعد از ظهر



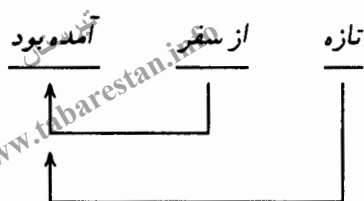
چنانکه می‌دانیم، عبارت (۴)، یعنی نهاد و گزاره، چون هستهٔ مرکزی است نقشی ندارد و در حقیقت نقش عبارتهای دیگر به اعتبار آن تعیین می‌شود (← ۳-۲۴). اجزای سازندهٔ هر يك از این عبارتها نیز، در محدودهٔ همان عبارت، نقشی دارند که آن را نقش فرعی نامیدیم. پس در هر کدام از آنها يك هستهٔ مرکزی فرعی هست که دیگر اجزا رابطهٔ خود را، یا از طریق جایگاه خود یا از طریق نقش نما، با آن تعیین می‌کنند، به این ترتیب:



از سوی دیگر، هر جمله‌ای ممکن است در هر يك از عبارتهای خود يك (یا چند) جملهٔ پیرو داشته باشد که رابطهٔ خود را از طریق يك نقش نما (معمولاً حرف ربط که) با هستهٔ مرکزی همان عبارت نشان دهد؛ مانند که تازه از سفر آمده بود در عبارت (۲) مثال مذکور:



البته خود این جمله پیرو نیز يك هسته مرکزی مرکب از نهاد و گزاره دارد (آمده بود) که دیگر عناصر همان جمله نقش خود را نسبت به آن تعیین می کنند:

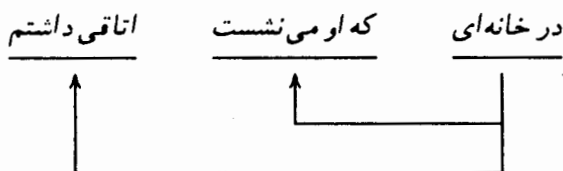


هسته مرکزی جمله پیرو را می توان هسته مرکزی پیرو نامید (در مقابل هسته مرکزی پایه، که متعلق به جمله پایه است).

۲۷-۳ چنانکه می بینیم، عناصر سازنده جمله ها و عبارتهای فوق يك نقش بیشتر ندارند. با این همه، در جمله های مرکب (یعنی يك جمله پایه به اضافه يك یا چند جمله پیرو) گاهی به عناصری برمی خوریم که هم در جمله پایه و هم در جمله پیرو نقشی برعهده دارند؛ مانند

در خانه ای که او می نشست اتاقی داشتم

در این جمله مرکب، عبارت در خانه ای هم ظرف مکان جمله پایه است و هم ظرف مکان جمله پیرو. بنابراین نقش آن را می توان نقش دو سویه دانست و آن را چنین تصویر کرد:

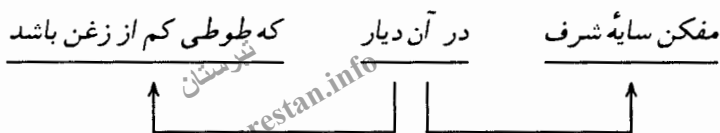


نقش دوسویه، به‌خلاف آنچه تصور می‌رود، متعلق به زبان «عامیانه» امروز نیست، بلکه نمونه‌های آن در آثار قدیم ادبیات فارسی نیز دیده می‌شود، مانند نقش در آن دیار در بیت زیر از حافظ:

همای گو مفکن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

اگر عناصری را که فعلاً مورد نظر ما نیستند از این بیت حذف کنیم می‌توانیم آن را به صورت ساده زیر در آوریم و نقش دوسویه را در آن آشکار سازیم:



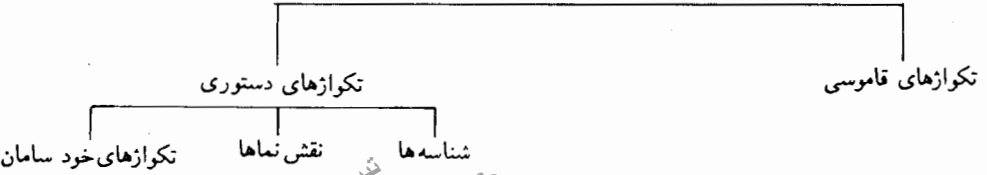
پایان سخن

۲۸-۳ آنچه درباره نقشهای عناصر جمله و مقوله‌های نحوی زبان گفتیم خلاصه‌ای بود از نظریه آندره مارتینه، زبان‌شناس معاصر فرانسوی، و ما خود چند مفهوم تازه (از جمله: نقش مکرر، تکواژ پنهان، نقش یکسویه و دوسویه و بعضی جزئیات دیگر) بر آن افزودیم که علاوه بر زبان فارسی شاید در زبانهای دیگر نیز مصداق داشته باشند. زبان‌شناسان معروف معمولاً هر کدام نظریه‌ای در نحو آورده‌اند که در این رساله کوتاه مجال بررسی آنها نیست. اگر نظریه آندره مارتینه را بر نظریه‌های دیگر ترجیح دادیم به سبب شمول و کارایی و سادگی آن خاصه در توصیف زبان فارسی است.

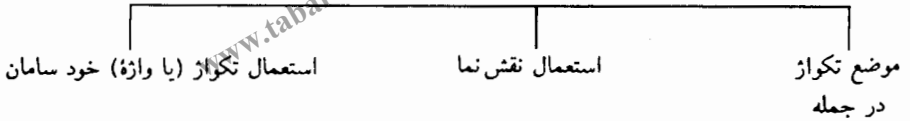
بدیهی است که بحث درباره تکواژها و حتی درباره نحو به همین مختصر پایان نمی‌گیرد. برای بحث مشروحتر باید به کتابهای دیگر زبان‌شناسی مراجعه کرد.

چند نمودار دستوری

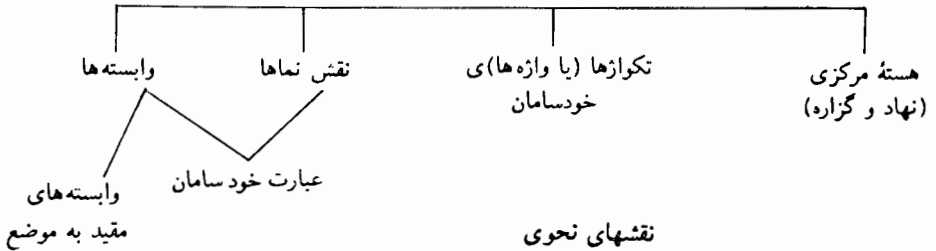
تکوازا



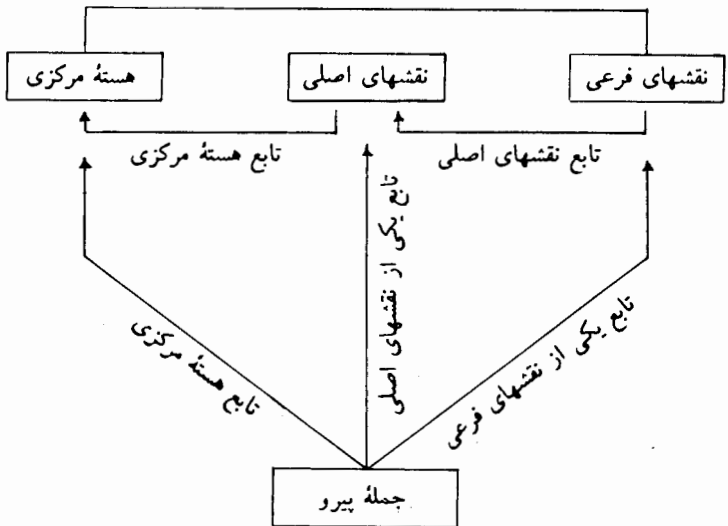
چگونگی نقشهای نحوی



عناصر جمله



نقشهای نحوی



تبرستان

www.tabarestan.info

آزمونهای پاسخ گزینی

۱. موضوع علم زبان شناسی چیست؟

- الف) آموزش و فراگیری زبانهای خارجی
 ب) تحول واژه‌ها از قدیم تا امروز
 ج) قواعد و اصول مشترك میان همه زبانها
 د) بررسی استعداد روانی تکلم
 ه) ساخت و کارکرد زبان

۲. کدام يك از اينها وسیله ارتباط است؟

- الف) غریزه جنسی
 ب) علائم راهنمایی و رانندگی
 ج) استعداد روانی تکلم
 د) رعد و برق
 ه) پرچمهای ملل

۳. چرا موسیقی زبان نیست؟

- الف) چون فاقد نشانه است و بنابراین مصالح آن
 با مصالح زبان فرق دارد.
 ب) چون نمی تواند میان افراد بشر ارتباط ذهنی
 واحدی برقرار کند

ج) چون اجزای آن قابل تقسیم به دال و مدلول نیست.

د) چون اصوات آن با اصواتی که از دهان بیرون می آید ذاتاً متفاوت است.

ه) چون صراحت زبان بشر را ندارد.

الف) دلالت وضعی

ب) دلالت طبیعی

ج) دلالت تصویری

د) بدون دلالت

۴. در عبارت بابام چنان سرخ شده بود که

ترسیدم؛ عصبانیتهايش را زیاد دیده

بودم (جلال آل احمد)، رابطه میان

سرخ شدن و عصبانیت چه نوع دلالتی

است؟

الف) عدم امکان بیان دو جزء یا بیشتر در آن واحد.

ب) عدم امکان بازگشت به عقب.

ج) یکسویگی، یعنی کلام فقط از يك سو معنی

دارد و از سو (یا سوها)ی دیگر بی معنی

است.

د) وجود سلسله مراتب، یعنی اول و وسط و

آخر.

۵. جریان برخط مستقیم مستلزم کدام يك

از این شرایط است؟

الف) زیرا اجزای جمله بتنهایی معنی نمی دهند.

ب) زیرا زبان اقوام بدوی که هنوز کامل نشده

است دستور ندارد. پس وجود دستور نشانه

کمال زبان است.

ج) زیرا زبان برخط جاری است و بنابراین دارای

يك بعد است.

د) دستور بازمانده مراحل ابتدایی زبان است و

از این رو تدریجاً بسادگی می گراید تا زمانی

که بکلی از میان برود.

۶. علت وجود دستور زبان چیست؟

۷. عبارت نوآره چون بلند شود سرنگون
شود دارای چند حرف و چند واج
است؟

الف) ۲۴ حرف و ۳۴ واج
ب) ۲۵ حرف و ۳۴ واج
ج) ۲۴ حرف و ۳۳ واج
د) ۲۵ حرف و ۳۳ واج

۸. چرا «زبان» جانوران توانایی زبان انسان
را ندارد؟

الف) چون در زبان جانوران واج وجود ندارد.
ب) چون زبان جانوران فاقد تجزیه دوگانه است.
ج) چون جانوران از عهده ترکیب اجزای زبان با
یکدیگر، که مستلزم درک روابط انتزاعی
است، بر نمی آیند.

د) چون دهان جانوران توانایی تولید صوتهای
مختلف زبان را ندارد.

۹. نقشهای زبان در شعر تغزلی به ترتیب
اهمیت عبارت اند از:

الف) ارتباط، حدیث نفس، زیبایی کلام، تکیه گاه
اندیشه
ب) زیبایی کلام، حدیث نفس، ارتباط، تکیه گاه
اندیشه
ج) تکیه گاه اندیشه، حدیث نفس، زیبایی کلام،
ارتباط

۱۰. چرا بعضی از زبانها در بیان مسائل فنی
و صنعتی یا دقایق اندیشه های علمی و
فلسفی توانایی و دقت زبانهای غربی را
ندارند؟

الف) چون ساخت این زبانها آمادگی پذیرفتن
چنین مفاهیمی را ندارد.
ب) چون این زبانها هنوز ابتدایی و ناقص اند.
ج) چون دستور این زبانها هنوز کامل نشده
است.
د) چون اهل این زبانها تجربه ای در مسائل علمی
و فلسفی ندارند.

۱۱. اگر فرضاً در جامعه‌ای زبان نابود شود چرا فرهنگ و تمدن آن جامعه روبه ویرانی خواهد رفت؟

الف) زیرا ارتباط با گذشته قطع می‌شود و تجربه نسلهای پیشین به نسلهای پسین نمی‌رسد.
ب) زیرا افراد جامعه نمی‌توانند تجربه‌های علمی و فرهنگی خود را به یکدیگر منتقل کنند.
ج) زیرا تحول تاریخی متکی بر زبان است و در صورت نابودی زبان، تاریخ از حرکت باز می‌ماند.

د) زیرا وسایل ارتباطی دیگر مانند زبان توانایی حفظ و انتقال تمدن و فرهنگ را ندارند.

۱۲. اگر هوای سرد و آسمان ابری به‌شما القا کند که «امشب برف خواهد بارید» و در همان حال کسی به‌شما بگوید که «امشب برف خواهد بارید»، تفاوت اصلی میان این دو پیام، اگر تفاوتی باشد، چیست؟

الف) تفاوتی میان آنها نیست، چون در هر دو حال اطلاعی که به‌من داده می‌شود این است که امشب برف خواهد بارید.

ب) تفاوت میان آنها این است که در هوای سرد و آسمان ابری قصد ایجاد ارتباط و انتقال اطلاع به‌من نیست، ولی در دومی گوینده قصد دارد که اطلاعی به‌من بدهد.

ج) تفاوتی میان این دو پیام نیست، چون ممکن است امشب اصلاً برف نیارد.

د) تفاوت میان این دو پیام این است که در اولی نشانه‌های طبیعی و در دومی نشانه‌های وضعی به‌کار رفته است.

۱۳. چرا عبارت «دل می‌رود ز دستم»، که از یک شعر حافظ گرفته شده است، عیناً قابل ترجمه به‌هرزبانی نیست؟

الف) چون بعضی زبانها توانایی بیان همه مفاهیم را ندارند.

ب) چون اصطلاح «دل از دست رفتن» که مخصوص زبان فارسی است در زبانهای دیگر معادل ندارد.

ج) چون از پیش مسلم نیست که هرزبانی دارای فاعل و فعل و مفعول باشد و اگر هم باشد

مسلم نیست که آنها را به همین ترتیب به کار
ببرد.

د) چون ممکن است که اهل بعضی از زبانها
تجربه‌ای در زمینه مورد بحث نداشته باشند.

الف) نه، چون در زبان فارسی وضع دستوری
اسمها از این نظر فرقی ندارد.

ب) آری، چون ممکن است بخواهیم زبان فارسی
را مثلاً با زبان عربی یا فرانسه مقایسه کنیم.
ج) هر دو جواب درست است.

الف) آری، چون بسیاری از کتابهای دستور زبان
فارسی این نکته را تصریح کرده‌اند.

ب) آری، چون بسیاری از عبارتهای فارسی (مثلاً
عبارتی که با اگر آغاز می‌شود) دارای
مفهوم شرطی است.

ج) نه، چون در صرف افعال فارسی هیچ ملاک
صوری نیست که وجه شرطی را از وجوه
دیگر (مثلاً التزامی یا اخباری) متمایز کند.

الف) زیرا هر واژه و جمله‌ای متناسب با واقعیت
معینی است و واقعیت‌های تازه و ناآشنا را
طبعاً نمی‌تواند بیان کند.

ب) زیرا برای بیان واقعیت‌های تازه می‌بایست
واژه‌ها و جمله‌های تازه‌ای ساخت و در نتیجه
حافظه بشری از عهده حفظ همه آنها
بر نمی‌آید.

ج) زیرا زبان در مقداری قالبهای معین متحجر
می‌ماند و به صورت آواهای تجزیه‌ناپذیر
جانوران درمی‌آید.

۱۴. آیا در کتاب دستور زبان فارسی باید
تذکر دهیم که اسمهای فارسی از لحاظ
دستوری مذکر و مؤنث ندارند؟

۱۵. آیا می‌توانیم بگوییم که زبان فارسی
دارای وجه شرطی است؟

۱۶. اگر محور جانشینی وجود نمی‌داشت
کار زبان ناچار به تکرار واژه‌ها و
جمله‌های از پیش ساخته محدود
می‌شد. حال این واژه‌ها و جمله‌ها چرا
بتنهایی نمی‌توانستند نقش ارتباطی
زبان را انجام دهند؟

۱۷. فرق صوت و آوا در چیست؟

الف) فرقی میان آنها نیست، چون هر دو مترادف اند.

ب) فرق آنها فقط در این است که اولی عربی است و دومی فارسی.

ج) هر دو به يك معنى است جز اینکه اولی را برای بیان واقعیت فیزیکی و دومی را برای بیان واقعیت زبانی اصطلاح کرده اند.

د) صوت مفهومی فیزیکی و موسیقایی دارد و آوا در مورد جانوران و خصوصاً پرندگان به کار می رود.

۱۸. چرا يك واج واحد، مثلاً س، چون از دهان دو نفر بیرون آید معمولاً متفاوت می شود، یعنی از لحاظ مشخصات فیزیکی کاملاً یکسان نیست؟

الف) زیرا آهنگ آن فرق دارد.

ب) زیرا طنین آن، یعنی ارتعاشات فرعی همراه با آن، یکسان نیست.

ج) زیرا از لحاظ زیر و بمی (یا نواخت) یکسان نیست.

د) زیرا در شدت صوت، یعنی قوت و ضعف نیروی ارتعاش، فرق دارد.

۱۹. نقش واج š در جمله سرد شد /sard šod/ چیست؟

الف) ممیز (یا تقابلی) است، زیرا واژه شد را از واژه های دیگر فارسی (مثلاً خود /xod/) متمایز می کند.

ب) تباینی است، زیرا مرز میان دو واژه سرد و شد را در همین جمله نشان می دهد.

ج) عاطفی است، زیرا حالت روحی گوینده را آشکار می کند.

۲۰. تفاوت میان قلاب [] و دو خط مایل // چیست؟

الف) قلاب نشان دهنده واجهاست و دو خط مایل نشان دهنده حرفها.

ب) قلاب خصوصیت های آوایی واجها را نشان

می دهد و دو خط مایل نقش واجها را.
(ج) دو خط مایل خصوصیت‌های واجها را در يك زبان معین نشان می دهد و حال آنکه قلاب این خصوصیتها را نه از لحاظ معتبر بودن آنها در زبان بلکه از لحاظ تلفظ دقیق آنها (در همه زبانها یا در همه لهجه های يك زبان معین) آشکار می سازد.

(د) قلاب نمی تواند نقش واجها را آشکار کند بلکه فقط به نشان دادن آواهای فرعی می پردازد.

(الف) تفاوتی ندارد، چون هر دو نشان دهنده يك واج اند که در خط فارسی آن را چ می نویسند.

(ب) اولی نشان دهنده دو حرف ت و ش است و دومی نشان دهنده حرف ج.

(ج) هر دو نشان دهنده يك واج اند، جز اینکه اولی ساخت ترکیبی آن را از لحاظ آواشناسی نشان می دهد و دومی نقش واحد آن را از لحاظ واج شناسی.

(د) چون اولی در میان قلاب و دومی در میان دو خط مایل قرار دارد، تفاوت آنها در تفاوت دیدگاه ما و تفاوت نحوه بررسی ما نسبت به آنهاست.

۲۱. [tʂ] با /c/ چه تفاوتی دارد؟

(الف) لبی بی واك غیر غنه
(ب) انسدادی لبی بی واك
(ج) انسدادی لبی بی واك دهانی
(د) انسدادی بی واك غیر غنه

۲۲. برای تعریف صامت /p/ در فارسی کدام يك از اینها لازم و کافی است؟

۲۳. تار آواها هنگام ادای کدام دسته از این
این واجها به لرزه درمی آیند؟

- الف) همه مصوتها
ب) همه صامت‌ها جز صامت‌های بی‌واک
ج) همه صامت‌های غنه‌ای
د) فقط صامت‌های واکدار (ردیف دوم جدول ۱)

۲۴. کدام يك از اینها جفت کمینه‌اند؟

- الف) گفتار /goftâr/ ~ گفتار /kaftâr/
ب) گشتی /kašti/ ~ گشتی /košti/
ج) دیر /dir/ ~ سیر /sir/
د) رفتن /raftan/ ~ رستن /rostan/

الف) چون تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند، یعنی در
فارسی هیچ دو واژه‌ای نیست که فقط بر اثر
تفاوت امتداد این واج تفاوت معنی پیدا
کند.

ب) چون کوتاهی این واج پیش از يك صامت
پایانی و کشیدگی آن پیش از دو صامت
پایانی امری جبری است نه اختیاری.

ج) چون ممکن است عکس این کار را هم انجام
داد، یعنی /a/ را در تکواژ اول کشیده و در
در تکواژ دوم کوتاه ادا کرد، بی‌آنکه معنای
آنها تفاوت یابد.

۲۵. اگر دو تکواژ سر /sar/ و سرد
/sard/ را در تقابل قرار دهیم می‌بینیم
که واج /a/ در تکواژ اول کوتاه و در
تکواژ دوم کشیده ادا می‌شود. حال چرا
می‌گوییم که در زبان فارسی این تفاوت
معتبر نیست؟

الف) چون تفاوت معتبر /a/ و /â/ در واجگاه
(مخرج صوت) آنهاست نه در امتداد آنها
هرچند که /â/ خودبخود کشیده‌تر از /a/
ادا می‌شود.

ب) چون اگر عکس آن را انجام دهیم، یعنی /a/
را کشیده و /â/ را کوتاه ادا کنیم، باز هم
معنای هريك از این دو تکواژ تفاوت
نمی‌کند.

۲۶. اگر دو تکواژ سر /sar/ و سار /sâr/
را در تقابل قرار دهیم می‌بینیم که واج
/a/ در تکواژ اول کوتاه و واج /â/ در
تکواژ دوم کشیده ادا می‌شود. حال چرا
می‌گوییم که در زبان فارسی این تفاوت
امتداد معتبر نیست؟

ج) چون /a/ را می توان کوتاه یا کشیده ادا کرد (چنانکه در پرسش ۲۵)، ولی امتداد /a/ همیشه باید ثابت بماند.

الف) این تفاوت معتبر نیست، چون واجگاه هر دو یکی است.

ب) این تفاوت از لحاظ همان لهجه ها معتبر است، چون در این لهجه ها تمایز معنایی ایجاد می کنند.

ج) این تفاوت از لحاظ زبان رسمی فارسی معتبر نیست، چون در این زبان تمایز معنایی ایجاد نمی کند.

د) این تفاوت از نظر زبان فارسی معتبر نیست، چون می توان آن را ناشی از تلفظ دو گونه يك واج دانست.

الف) آری، زیرا تمایز معنایی ایجاد می کند.
ب) نه، زیرا پیروز و فیروز دو گونه يك تکواژند و بنابراین تمایز معنایی ندارند.
ج) آری، زیرا گرچه پیروز و فیروز دو گونه يك تکواژند اما /p/ و /f/ دو گونه يك واج نیستند.

د) آری، زیرا اگر هم در این دو تکواژ تمایز معنایی ایجاد نکند در تکواژهای دیگر (مثلاً پیر /par/ و فر /far/) موجب تمایز معنایی می شود.

۲۷. تلفظ غ با تلفظ ق در بعضی از لهجه های جنوب ایران (مثلاً لهجه کرمانی) تفاوت دارد. آیا می توان این تفاوت را معتبر دانست؟

۲۸. آیا تفاوت دو واج /p/ و /f/ در دو تکواژ پیروز /piruz/ و فیروز، /firuz/ در فارسی معتبر است؟

۲۹. عبارت از این سو را چگونه باید
واج نگاری کرد؟

الف) /azinsu/

ب) /az'insu/

ج) /'az'insu/

د) /'azinsu/

۳۰. آیا عبارت از این سو را در شعر نیز
باید لزوماً به همان صورت پرسش فوق
واج نگاری کرد؟

الف) آری، زیرا در شعر و نثر اگر هم تلفظ واژه‌ها
متفاوت باشد تلفظ واجها یکسان است.

ب) نه، زیرا در شعر همیشه همزه آغازی میان
عبارت محذوف است و بنابراین همیشه باید
آن را به صورت پاسخ «د» (در پرسش ۲۹)
واج نگاری کرد.

ج) نه، زیرا گاهی به ضرورت وزن باید همزه
آغازی میان عبارت را حذف کرد. بنابراین
این عبارت در شعر گاهی به صورت همه
پاسخهای فوق (در پرسش ۲۹) واج نگاری
می‌شود.

د) آری، زیرا همزه آغازی جز در پی -واژه قابل
حذف نیست.

۳۱. چرا /ow/ را نمی‌توان يك واج واحد
به‌شمار آورد؟

الف) زیرا از واج /o/ و واج /w/ (که گونه واج
/v/ است) تشکیل شده است.

ب) زیرا در ترکیب، یعنی پیش از مصوت، به دو
واج /o/ و /v/ تقسیم می‌شود.

ج) زیرا «مصوت مرکب» است.

د) زیرا هرگز در تقابل با يك واج واحد قرار
نمی‌گیرد.

۳۲. برای ضبط واژه سؤال کدام يك از این
دو صورت درست است: [soâl] یا
[so'âl]؟

الف) صورت اول نادرست است، زیرا در زبان
فارسی وقوع دو مصوت پایی (در اینجا
oâ) ممکن نیست.

ب) صورت اول نادرست است، زیرا در اصل عربی واژه، يك همزه میان دو مصوت هست که در صورت دوم نشان داده شده است.

ج) صورت دوم نادرست است، زیرا در فارسی همزه در میان و پایان واژه نمی آید.

د) هر دو صورت درست است، زیرا اولی واژه را از لحاظ آوانگاری (بر مبنای تلفظ رایج در مرکز کشور) و دومی از لحاظ واج نگاری نشان می دهد.

الف) نه، و به همین سبب است که در زبان جاری آن را [dardemand] تلفظ می کنند.

ب) نه، اما چون این واژه از دو تکواژ /dard-/ و /mand-/ تشکیل شده است باید آن را به همین صورت ضبط کرد.

ج) آری، زیرا وقوع سه صامت متوالی در میان واژه (و نه در پایان آن) جایز است.

د) آری، زیرا این واژه از دو هجای /dard-/ و /mand-/ تشکیل شده است و بنابراین سه صامت پیاپی در يك هجا قرار نمی گیرد.

الف) نه، زیرا در مورد واژه های بیگانه حتماً باید تلفظ اصلی آنها را رعایت کرد.

ب) آری، زیرا تلفظ /spart/ با دو صامت آغازی برخلاف الگوی هجایی فارسی است.

ج) آری، اما برای غنای زبان فارسی باید سعی کنیم که دو صامت آغازی قابل تلفظ شود، چنانکه بعضی از لغتنامه ها (از جمله لغتنامه دهخدا) نیز از همین روش پیروی کرده اند.

د) نه، زیرا به جای a حتماً باید /a/ به کار رود.

۳۳. آیا وقوع سه صامت متوالی /-rdm-/ در واژه دردمند /dardmand/ از لحاظ الگوی هجایی فارسی درست است؟

۳۴. آیا واژه اسپارت (spart) فرنگی را در فارسی می توانیم /espârt/ تلفظ کنیم؟

۳۵. چرا همزه آغازی در فارسی نقش متمیز ندارد؟

الف) زیرا در تقابل با واج دیگری قرار نمی‌گیرد.
ب) زیرا کاربرد آن اجباری است نه اختیاری.
ج) زیرا در میان جمله قابل حذف است.
د) زیرا در تقابل با عدم خود قرار نمی‌گیرد.

۳۶. برای ضبط واژه دنبه کدام یک از این دو صورت درست است: /donbe/ یا /dombe/؟

الف) /dombe/، زیرا این واژه از دم /dom/ مشتق می‌شود.

ب) /donbe/، زیرا در کتابت آن را دنبه می‌نویسند نه دمبه.

ج) چون تقابل /m/ و /n/ پیش از /b/ خنثی می‌شود هر دو صورت درست است جز اینکه همیشه خود بخود /m/ به کار می‌رود.
د) در آوانگاری [dombe] و در واج‌نگاری /donbe/ درست است.

۳۷. تفاوت دو تکواژ تلخ و طلق از لحاظ واج‌شناسی فارسی در چیست؟

الف) اولی فارسی و دومی عربی است.
ب) یکی در ت و ط و دیگری در خ و ق
ج) در تفاوت واجگاه خ و ق
د) فقط در بی‌واک و واگذار بودن واج پایانی آنها

۳۸. واژه اعتماد را چگونه باید واج‌نگاری کرد؟

الف) /e'temâd/
ب) /'etemâd/
ج) /'etemâd/
د) /e'temâd/

۳۹. آیا تلفظ اشک /'ašk/ با /-g/ پایانی، یعنی به صورت /'ašg/، نادرست است؟

الف) از لحاظ فارسی ادبی نادرست است، زیرا در تکواژهای این زبان پس از /-š/ هرگز /-g/ هرگز نمی‌آید.

ب) از لحاظ فارسی رایج نادرست نیست، زیرا در تلفظ روزمره مردم معمولاً /'ašg/ گفته می‌شود.

ج) چون تقابل /-k/ و /-g/ پایانی در زبان فارسی معمولاً خنثی می شود نادرست نیست.
 د) هر دو صورت درست است، هرچند که به حکم زبان رسمی /'aʂk/ بر /'aʂg/ ترجیح دارد.

۴۰. آیا تلفظ تکواژ درّه /darre/ الف) آری، زیرا /dare/ يك واچ کمتر از /darre/ دارد.
 به صورت /dare/ نادرست است؟

ب) نه، زیرا در زبان بسیاری از واژه های «اصیل» فارسی «تشدید» را می توان حذف کرد.
 ج) نادرست نیست، مگر گاهی در شعر بنا به ضرورت وزن.
 د) آری، زیرا هرگز به این صورت تلفظ نمی شود.

۴۱. مصوت پایانی کدام يك از این تکواژها الف) تو
 ب) جلو
 ج) رادیو
 د) پیشرو
 /-o/ است؟

۴۲. واژه مفرد جادو /jâdu/ (= «جادوگر») الف) /jâdovân/
 در جمع به چه صورت در می آید؟ ب) /jâdoyân/
 ج) /jâduyân/
 د) /jâduhâ/

۴۳. آیا تلفظ واژه عربی مائده /mâ'ede/ الف) نه، زیرا به این صورت هرگز استعمال نشده است.
 به صورت /mâyede/ درست است؟

ب) آری، زیرا همزه اصلی میان دو مصوت /â/ و /e/ در فارسی همیشه مبدل به /-y-/ می شود.

ج) هر دو صورت منطقاً درست است، هرچند که عملاً /mâyede/ مرسوم نیست.

د) هر دو صورت نادرست است، زیرا واج نگاری درست آن /mâede/ است.

الف) /gisovân/

ب) /gisoyân/

ج) /gisuyân/

د) /gisuhâ/

۴۴. واژه مفرد گیسو /gisu/ در جمع به چه صورت درمی آید؟

الف) آری، چون در دو مأخذ معتبر آمده است.
ب) نه چون در هیچ تکواژ فارسی واج /i/ بر واج /y/ مقدم نمی شود.
ج) آری، چون در زبان روزمره مردم همین تلفظ رایج است.

۴۵. تلفظ گیاه در بیشتر فرهنگها، از جمله فرهنگ معین و فرهنگ نفیسی (ناظم الاطبا)، به صورت /giyâh/ ضبط شده است. آیا این ضبط درست است؟

د) از لحاظ آوانگاری ممکن است درست باشد اما از لحاظ واج نگاری زبان رسمی فارسی درست نیست و باید آن را /geyâh/ ضبط کرد.

الف) نه، زیرا واژگان فارسی غالباً بی تکیه است.
ب) اگر اسم باشد تکیه ندارد و اگر مرکب از صفت و فعل باشد (به معنای «شاد هستی») هجای دوم آن تکیه دارد.

۴۶. آیا واژه شادی، که از دو هجای /sâ- /di/ تشکیل شده است، دارای تکیه است؟

ج) اگر اسم باشد هجای دوم آن و اگر مرکب از صفت و فعل باشد هجای اول آن تکیه دارد.
د) هجای دوم آن برحسب حالت عاطفی گوینده (خشم یا تعجب) تکیه می پذیرد.

الف) /ruqan/

ب) /rowqan/

ج) /roqan/

د) /ro: qan/

۴۷. تکواژ روغن را چگونه باید واج نگاری کرد؟

۴۸. آیا آوانگاری آن هم به همین صورت درست است؟

الف) آری، زیرا این تلفظ فارسی رایج در مرکز کشور است.

ب) نه، زیرا برحسب تلفظ نواحی مختلف ایران ممکن است به هر چهار صورت تلفظ شود.

ج) فقط دو صورت «ب» و «د» درست است.

د) فقط به صورت [ro: qan] درست است.

۴۹. دستگاه (یا ساختار) کدام یک از این شرایط را ایجاب می‌کند؟

الف) اگر کل تغییر کند جزء نیز لزوماً تغییر می‌کند.
ب) در فهرست باز اگر جزء تغییر کند کل تماماً دگرگون می‌شود.

ج) بررسی کل مقدم بر بررسی اجزاست، زیرا اینها را نمی‌توان جدا از آن بررسی کرد.

د) کل معمولاً چیزی بیش از تک تک اجزاست، یعنی کل لزوماً مساوی با حاصل جمع اجزاء نیست.

۵۰. چرا در تعریف عناصر دستوری نمی‌توان به معنای آنها اکتفا کرد؟

الف) زیرا بررسی معانی بیرون از حوزه زبان‌شناسی امروز است.

ب) زیرا تعریف صوری بتنهایی کافی است.
ج) زیرا تعریف معنایی غالباً باعث خلط مفاهیم می‌شود و بنابراین همیشه نمی‌تواند حد و مرز آنها را دقیقاً مشخص کند.

د) زیرا عناصر دستوری، به خلاف عناصر قاموسی، دارای معنی نیستند.

ه) زیرا تعریف معنایی فقط می‌تواند مکمل تعریف صوری باشد.

۵۱. آیا واژه خوب صفت است یا اسم؟

الف) صفت است، زیرا معنای آن، مثلاً در عبارت کار خوب، این را نشان می‌دهد.

ب) نه اسم است و نه صفت، زیرا در عبارت خوب گفت در مقام قید به کار رفته است.
 ج) هم صفت است و هم اسم، زیرا هم با نشانه شناسایی صفت (مثلاً تر) و هم با نشانه شناسایی اسم (مثلاً ـان) ترکیب می‌شود.
 د) بسته به عبارتی است که در آن به کار می‌رود، چنانکه در هوای خوب صفت و در خوبان جهان اسم است.

الف) دو تکواژ: بیمار + ـستان

ب) سه تکواژ: بی + ـ + مار + ـستان

ج) سه تکواژ: بیمار + ـست + ـان

د) يك تکواژ، زیرا بريك مصداق دلالت می‌کند.

۵۲. واژه بیمارستان مرکب از چند تکواژ است؟

الف) در ساخت واژگانی آنها، در اولی سر بر درد مقدم است و در دومی برعکس.

ب) در تعداد تکواژهای آنها: اولی از دو تکواژ و دومی از سه تکواژ (درد + کسره اضافه + سر) تشکیل شده است.

ج) در معنای آنها که کاملاً یکسان نیست.

د) در تعداد هجاهای آنها: اولی دو هجا و دومی سه هجا دارد.

۵۳. تفاوت سردرد و دردسر در چیست؟

الف) در معنای آنها

ب) در تعداد هجاهای آنها

ج) در مرتبه واژگانی آنها: اولی فقط در زبان ادبی (شعر) به کار می‌رود و دومی هم در زبان ادبی و هم در زبان جاری.

د) واژه کارگه گونه‌ای از واژه کارگاه است.

۵۴. تفاوت دو واژه کارگه و کارگاه در چیست؟

۵۵. آموزشگاه چند تکواژ دارد؟

- (الف) دو تکواژ
- (ب) سه تکواژ
- (ج) چهار تکواژ
- (د) پنج تکواژ

۵۶. ناز پرورده چند تکواژ دارد؟

- (الف) دو تکواژ
- (ب) سه تکواژ
- (ج) چهار تکواژ
- (د) پنج تکواژ

۵۷. اردشیر درازدست چند تکواژ دارد؟

- (الف) سه تکواژ
- (ب) چهار تکواژ
- (ج) پنج تکواژ
- (د) شش تکواژ

۵۸. این مصراع از شعر حافظ چند تکواژ دارد؟

- (الف) ده تکواژ
- (ب) یازده تکواژ
- (ج) دوازده تکواژ
- (د) سیزده تکواژ
- (ه) چهارده تکواژ

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

۵۹. تلویزیون چند تکواژ دارد؟

- (الف) یک تکواژ
- (ب) دو تکواژ
- (ج) سه تکواژ

۶۰. سرباز چند تکواژ دارد؟

- (الف) یک تکواژ
- (ب) دو تکواژ
- (ج) سه تکواژ

۶۱. رشته آوایی /xāste/ در خط فارسی چگونه نوشته می شود؟

- (الف) خاسته
- (ب) خواسته
- (ج) خسته

۶۲. رشته آوایی /xiš/ در فارسی به چه معنی است؟

الف) «خود»

ب) «گاو آهن»

ج) بتنهایی معنی ندارد.

د) برحسب استعمال آن در جمله، معانی مختلف دارد.

۶۳. لفظ گران در این بیت حافظ به چه معنی است؟

الف) به معنای «گرانها» و «برارزش»

ب) به معنای «سنگین»

ج) به هر دو معنای فوق

د) به معنای «ناخوشایند»

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو

۶۴. چرا می‌گوییم واژه گران در این بیت (آزمون ۶۳) ابهام دارد؟

الف) زیرا معنای آن روشن نیست.

ب) زیرا هر واژه‌ای معانی مختلف دارد.

ج) زیرا گوینده به عمد بیش از يك معنی از این واژه اراده کرده است.

د) زیرا این عبارت بیش از يك معنی دارد و هر يك از این معانی در جای خود معتبر است.

۶۵. بشنوید متعلق به چه وجهی است؟

الف) وجه اخباری

ب) وجه امری

ج) وجه التزامی

د) هر سه وجه فوق

۶۶. فهرست و گروه شناسه‌های صفت در فارسی چگونه است؟

الف) فهرست بسته و گروه محدود

ب) فهرست بسته و گروه نامحدود

ج) فهرست باز و گروه محدود

د) فهرست باز و گروه نامحدود

۶۷. کدام يك از اینها متناقض‌اند، یعنی هرگز با هم جمع نمی‌شوند؟

- الف) فهرست باز و گروه نامحدود
- ب) فهرست باز و گروه محدود
- ج) فهرست بسته و گروه نامحدود
- د) فهرست بسته و گروه محدود

۶۸. ضمیر شما در فارسی به چه معنی است؟

- الف) جمع «تو»
- ب) «تو + او»
- ج) «تو + ایشان»
- د) «تو + ما»

۶۹. آیا ضمیر شما در فارسی معنای دیگری علاوه بر آنچه در آزمون ۶۸ آمده است نیز دارد؟

- الف) نه
- ب) آری: «تو» در مقام احترام
- ج) آری: «تو + ایشان + من»

۷۰. «تو» و «او» و «من» در فارسی با چه ضمیری بیان می‌شود؟

- الف) شما
- ب) آنها یا ایشان
- ج) ما

۷۱. قید در فارسی متعلق به چه فهرست و چه گروهی است؟

- الف) فهرست بسته و گروه محدود
- ب) فهرست بسته و گروه نامحدود
- ج) فهرست باز و گروه محدود
- د) فهرست باز و گروه نامحدود

۷۲. کدام يك از اینها به مبحث نحو مربوط می‌شود؟

- الف) گونه‌های تکواژها و واژه‌ها
- ب) قواعد ترکیب واژه‌ها و تشکیل جمله
- ج) پسوندها و پیشوندها
- د) نقش عناصر جمله

۷۳. گفت از لحاظ صرف زبان فارسی چیست؟

- الف) اسم
- ب) فعل
- ج) نهاد و گزاره
- د) صفت

۷۴. گفت در کدام يك از این مراتب قرار می گیرد؟

- (الف) تکواژ
- (ب) واژه
- (ج) عبارت
- (د) جمله

۷۵. کدام يك از این تعاریف در مورد جمله صدق می کند؟

(الف) ساختی که لزوماً جزئی از ساخت بزرگتری نباشد.

(ب) عبارتی که دارای معنای کاملی باشد.

(ج) کلامی که مقصود واحدی را بیان کند.

(د) کلامی که عناصر سازنده آن، از لحاظ آهنگ

ادا و روابط دستوری و افاده معنی، خود

بسنده باشد.

۷۶. کدام يك از این خصوصیات در تعریف عبارت صدق می کند؟

(الف) دو یا چند تکواژ متوالی

(ب) قسمتی از زنجیر کلام

(ج) يك یا چند جمله متوالی

(د) قسمتی از زنجیر کلام که دارای معنای واحد

یا مرتبطی باشد.

۷۷. آیا *آت در جمله نامهات را خواندم* آمیزه است؟

(الف) آری، زیرا از دو تکواژ /-a/ و /-t/ تشکیل شده است.

(ب) نه، زیرا اینجا *يك* تکواژ بیش ندارد.

(ج) آری، زیرا بر جای دو تکواژ *تو و را*

نشسته است.

(د) نه، زیرا *يك* هویت دستوری بیش ندارد:

ضمیر ملکی پیوسته دوم شخص مفرد.

۷۸. آیا *آت در عبارت زیر آمیزه است؟*
روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
(حافظ)

(الف) نه، زیرا *يك* هویت دستوری بیش ندارد:

ضمیر ملکی پیوسته دوم شخص مفرد.

(ب) آری، زیرا دارای دو هویت دستوری است:

ضمیر دوم شخص مفرد *تو* + علامت

مفعولی را.

(ج) نه، زیرا به جای آن نمی توان تو را قرارداد.
(د) آری، زیرا دارای نقش خودسامان است، چنانکه مثلاً می توان گفت: هزار رقیبت هست.

(الف) دوم شخص جمع، ماضی استمراری، وجه اخباری

(ب) دوم شخص جمع، مضارع، وجه اخباری
(ج) سوم شخص مفرد، ماضی استمراری، وجه اخباری

(د) سوم شخص مفرد، مضارع، وجه اخباری

۷۹. می خندید از نظر صرف فعل فارسی چیست؟

۸۰. در جملهٔ من او را خوب می شناسم کدام تکواژ اختیاری است؟

(الف) من
(ب) می
(ج) را
(د) خوب

۸۱. در جملهٔ او خانه ای را خرید کدام تکواژ اختیاری است؟

(الف) او
(ب) را
(ج) هر دو تکواژ فوق
(د) ای

۸۲. تکواژ تو در عبارت تو عقیده ات با عقیدهٔ من یکی است با کدام یک از عناصر دیگر همین عبارت نقش مکرر دارد؟

(الف) عقیده
(ب) عقیده ات
(ج) من
(د) ات

۸۳. در عبارت دیدم او می دود آیا تکواژ پنهانی هست؟

(الف) نه، زیرا معنای آن کامل است.
(ب) آری، ضمیر من پیش از دیدم.
(ج) نه، زیرا نیاز به تکواژ دیگری ندارد.
(د) آری، حرف ربط که پس از دیدم.

۸۴. به همین عبارت (آزمون ۸۳) چه تکواژ
اختیاری می‌توان افزود؟

- الف) دیروز (یا هر قید دیگری)
ب) من پیش از دیدم
ج) من و که پیش و پس از دیدم
د) را پس از او

۸۵. نقش سَحَر در جمله زیر چیست؟
جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم. (حافظ)

- الف) فاعل نهاد
ب) ظرف زمان نهاد
ج) مفعول بیواسطه نهاد
د) مضاف الیه جوزا

۸۶. نقش سَحَر در همین جمله (آزمون ۸۵)
چگونه نشان داده شده است؟

- الف) از طریق جای آن در جمله
ب) با نقش نما
ج) با معنای آن در جمله
د) از طریق مشخص بودن نقش عناصر دیگر
جمله

۸۷. نقش دوستم در جمله امروز به
به دوستم نامه‌ای نوشتم چگونه نشان
داده شده است؟

- الف) از طریق جای آن در جمله
ب) با نقش نمای به
ج) با معنای آن در جمله
د) از طریق مشخص بودن نقش عناصر دیگر
جمله

۸۸. نقش امروز در همین جمله (آزمون ۸۷)
چگونه نشان داده شده است؟

- الف) از طریق جای آن در جمله
ب) با تکواژ دستوری ام- (= «این»)
ج) با معنای آن در جمله
د) از طریق مشخص بودن نقش عناصر دیگر
جمله

۸۹. آیا نقش بازار و میدان در دو جمله
زیر متفاوت است؟
میدان بازار دارد و بازار میدان دارد

(الف) آری، زیرا جای آنها تغییر کرده است.
(ب) نه، زیرا معنای آنها تغییر نکرده است.
(ج) آری، زیرا این دو واژه در این دو جمله
خود سامان‌اند.
(د) نه، زیرا نقش‌ها ندارند.

۹۰. آیا دو عبارت زیر معنای یکسان دارند؟
کشتن رستم سهراب را
کشتن سهراب را رستم

(الف) آری، زیرا عناصر سازنده هر دو عبارت
یکسان است.
(ب) نه، زیرا نقش رستم و سهراب تغییر کرده
است.
(ج) آری، زیرا نقش عناصر در هر دو عبارت
یکسان است.
(د) نه، زیرا جای نقش‌های را تغییر کرده
است.

۹۱. آیا دو عبارت زیر معنای یکسان دارند؟
کشتن رستم سهراب را
کشتن رستم را سهراب

(الف) آری، زیرا عناصر سازنده هر دو عبارت
یکسان است.
(ب) نه، زیرا نقش رستم و سهراب در این
جمله یکسان نیست.
(ج) آری، زیرا جای رستم و سهراب تغییر
نکرده است.
(د) نه، زیرا جای نقش‌های را تغییر کرده
است.

۹۲. چرا نقش عناصر دو عبارت زیر یکسان
است؟
نامه را برای دوستم فرستادم
برای دوستم نامه را فرستادم

(الف) زیرا معنای عناصر دو عبارت یکسان است.
(ب) زیرا جای فعل تغییر نکرده است.
(ج) زیرا نقش نهاد و گزاره تغییر نکرده است.
(د) زیرا نقش‌های عناصر دو عبارت یکسان‌اند.

۹۳. نقش دوستم در جمله نامه دوستم را فرستادم چیست؟

- الف) مفعول بیاوسطه فرستادم
- ب) مفعول باواوسطه فرستادم
- ج) مضاف الیه نامه
- د) صفت نامه

۹۴. نقش دوستم در همین جمله (آزمون ۹۳) چگونه نشان داده شده است؟

- الف) با نقش نمای را
- ب) با ضمیر م
- ج) با معنای آن
- د) با کسره اضافه مقدم بر آن، یعنی /-e/

۹۵. /-y-/ در عبارت نامه دوستم /nâme-y-e dustam/ چیست؟

- الف) تکواژ اختیاری
- ب) واج دنباله تکواژ نامه
- ج) صامت میانجی برای پرهیز از تلاقی دو مصوت
- د) جزء لازم کسره اضافه /-e/

۹۶. هویت دستوری آت در جمله نامه ات رسید چیست؟

- الف) شناسه نامه
- ب) نقش نمای نامه
- ج) شناسه رسید
- د) آمیزه تو + را

۹۷. مدام در این مصراع حافظ چه نوع تکواژی است؟

- الف) تکواژ قاموسی
- ب) شناسه
- ج) نقش نما
- د) تکواژ خودسامان

مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت

۹۸. در همین جمله (آزمون ۹۷)، هویت دستوری م در مدام چیست؟

- الف) شناسه مدام
- ب) نقش نمای مدام
- ج) شناسه می دارد
- د) آمیزه من + را (= مرا)

۹۹. در جمله برادرم به سفر رفته است،
 سفر چه نوع تکوازی است؟
 الف) شناسه
 ب) نقش نما
 ج) خودسامان
 د) وابسته

الف) یکسویه، زیرا ظرف مکان جمله بنشستم
 است.

ب) دوسویه، زیرا هم ظرف مکان گفت و هم
 ظرف مکان بنشستم است
 ج) یکسویه زیرا فقط به جمله خدا رزاق بود
 باز می گردد.

د) دوسویه، زیرا هم ظرف مکان جمله بنشستم
 است و هم ظرف مکان جمله خدا رزاق بود.

۱۰۰. در عبارت
 گفت بر هر خوان که بنشستم خدا
 رزاق بود. (حافظ)
 نقش بر هر خوان یکسویه است یا
 دوسویه؟

تبرستان

www.tabarestan.info

آزمونهای پاسخ‌نگاری

تبرستان

www.tabarestan.info

۱. آیا می‌توان گفت که زبان‌شناسی به‌شیوهٔ قدیم آن که بیشتر به‌ریشه‌شناسی و تحول‌آوایی یا معنایی مفردات زبان می‌پرداخت بکلی بی‌فایده بوده است؟ و آیا زبان‌شناسی امروز دیگر کاری با این مباحث ندارد؟ ضمناً تفاوت عمدهٔ زبان‌شناسی امروز را با گذشته شرح دهید.
۲. آیا مسلم است که برای قوهٔ تکلم، مرکزی در مخ یا سلسله اعصاب موجود نیست؟ و آیا مسلم است که زبان را نمی‌توان جزو غرایز یا فطریات بشر به‌شمار آورد؟
۳. به‌نظر شما، آیا به‌کار بردن نشانه را می‌توان یکی از وجوه امتیاز بشر بر جانوران دانست؟ این نکته را با تعریف نشانه و درجات مختلف آن شرح دهید.
۴. خصوصیات اصلی و ضروری مفهوم دستگاه یا نظام (یا ساختار) را تا جایی که به‌زبان مربوط می‌شود شرح دهید.
۵. می‌دانیم که زبان برخلاف جاری است، یعنی دارای يك بعد است، و حال آنکه جهان لااقل سه بعد دارد. پس زبان چگونه می‌تواند با يك بعد خود واقعیت سه بعدی را بیان کند؟
۶. تفاوت اصلی زبان انسان و «زبان» جانوران در چیست؟
۷. آیا می‌توان گفت که واحدهای آوایی زبان، یعنی واجها، قابل تجزیه به اجزای کوچکتر نیستند؟
۸. آیا می‌توان گفت که زبان در شعر دارای نقش ارتباط و تکیه‌گاه اندیشه نیست؟
۹. آیا می‌توانید فرض کنید که اگر زبان ناگهان نابود شود در جامعهٔ بشری چه آثاری

به بار می آید؟

۱۰. در اخباری که از رادیو پخش می شود، سه رکن اصلی ارتباط را نشان دهید.

۱۱. دود چه نوع نشانه‌ای است؟

۱۲. اگر تلفن زنگ بزند و شما گوشی را بردارید و صدای کسی را بشنوید که مثلاً می گوید: «امشب برف خواهد بارید» انواع اطلاعی را که از این پیام برای شما حاصل می شود شرح دهید.

۱۳. اگر فرضاً دانشمندی مردم شناس همه دقایق زندگی فردی و جمعی جامعه‌ای را بشناسد، آیا بدون شناختن زبان این جامعه می تواند تعیین کند که واژگان یا دستور این زبان چگونه است؟

۱۴. به نظر شما آیا در دو مثالی که در ۱-۳۵ آمده است، معنی:

من دیروز یک ... دیدم

من دیروز یک زن ... دیدم

می توان با روش جانشین سازی مقوله‌های اسم و صفت را در فارسی به دست آورد؟ به عبارت دیگر، آیا آنچه در جای خالی جمله اول می نشیند لزوماً اسم و آنچه در جای خالی جمله دوم می نشیند لزوماً صفت است؟

۱۵. چگونه می توانیم تعیین کنیم که واج س /s/ یکی از واجهای آغازی فارسی است؟

۱۶. چرا نواخت (یا ارتفاع صوت) در فارسی معتبر نیست؟

۱۷. در آزمون پاسخ گزینی ۲۴، چرا پاسخهای «الف» و «د» را نادرست دانستیم؟

۱۸. چرا امتداد مصوت /â/ در خار /xâr/ و خان /xân/ تفاوت دارد؟ به عبارت دیگر چرا /â/ در واژه نخست کشیده و در واژه دوم کوتاه ادا می شود؟

۱۹. چرا مصوت /a/ در واژه زن /zan/ کوتاهتر از همین مصوت در واژه زند /zand/ است؟

۲۰. آیا تفاوت امتداد مصوت /â/ در خار /xâr/ و خان /xân/ و تفاوت امتداد مصوت /a/ در زن /zan/ و زند /zand/ در فارسی معتبر است؟

۲۱. دو واژه زن /zan/ و زند /zand/ را آوانگاری کنید.

۲۲. تعریف واجهای /p/ و /v/ و /q/ و /c/ فارسی را به دست دهید.

۲۳. در فارسی هرگاه دو صامت /t/ و /s/ به دنبال یکدیگر بیایند /tʃ/ آیا لزوماً باید آنها را يك واج واحد، یعنی /c/ به شمار آورد؟

۲۴. واژه‌های جوهر، نوزاد، پوزار، زورق از چند مصوت و چند صامت تشکیل

شده‌اند؟

۲۵. گفتیم که در فارسی /ow/ واج واحد نیست، بلکه از دو واج تشکیل شده است و بعضی از دلایل آن را نیز برشمردیم (← ۲-۱۰). آیا دلیل دیگر نیز می‌تواند این باشد که مجموعه /ow/ هرگز در تقابل با واج واحد /o/ قرار نمی‌گیرد؟
۲۶. واژه خورد را در این بیت سعدی چگونه باید تلفظ کرد:
گرچه بیرون ز رزق نتوان خورد
در طلب کاهلی نشاید کرد
۲۷. تحول مصوتهای فارسی و تفاوت اساسی میان تلفظ امروز و گذشته آنها را شرح دهید.
۲۸. حداقل و حداکثر واجهای هجا را در فارسی شرح دهید.
۲۹. نقش همزه آغازی در فارسی کجا مرزنامی اجباری است و کجا مرزنامی اختیاری؟
۳۰. تفاوت دو واژه آرز و عرض را از لحاظ واج‌شناسی فارسی شرح دهید.
۳۱. بسیاری از /k-/های پایانی را در بعضی از لهجه‌های ولایتی ایران (از جمله در اصفهان) [-g] تلفظ می‌کنند، مانند خوک و خیک که معمولاً [xug] و [xig] تلفظ می‌شود. چرا این تفاوت تلفظ مانع نقش ارتباطی زبان میان اهل این لهجه‌ها و اهل لهجه‌های دیگر نمی‌شود؟
۳۲. اگر دو واژه گرد /kard/ و کارد /kârd/ را در تقابل قرار دهیم، آیا تفاوت آنها از لحاظ واج‌شناسی فقط در مصوتهای /a/ و /â/ است یا تفاوت معتبر دیگری هم دارند؟
۳۳. مصراع اول این بیت حافظ را واج‌نگاری و هجاهای آن را تفکیک کنید:
از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۳۴. مهمترین پی-واژه‌های فارسی را که همزه آغازی آنها همیشه محذوف باشد برشمارید.
۳۵. نکوآژ مشکل /moške/ در زبان جاری معمولاً [moʂgel] تلفظ می‌شود. به نظر شما آیا این تلفظ غلط است؟
۳۶. چرا واژه فرنگی بانک /bânk/ در زبان جاری [bâng] تلفظ می‌شود؟
۳۷. تفاوت دو واژه عروس و عروض را از لحاظ واج‌شناسی فارسی شرح دهید.
۳۸. به نظر شما چرا واژه وقت /vaqt/ در زبان جاری [vaxt] تلفظ می‌شود؟
۳۹. تفاوت دو واژه صد و سد از لحاظ واج‌شناسی فارسی در چیست؟
۴۰. واژه بانوان را واج‌نگاری کنید و ترکیب واجی آن را توضیح دهید.
۴۱. ترکیب واجی واژه هفتگی را توضیح دهید.

۴۲. اگر مصوت /i/ پیش از صامت /y/ نتواند واقع شود پس واژهٔ آدمیان را چگونه باید واج نگاری کرد: /'ādameyân/ یا /'ādamiyân/؟
۴۳. در آزمون پاسخ‌گزینی ۴۹، چرا پاسخ «ب» را نادرست دانستیم؟
۴۴. در آزمون پاسخ‌گزینی ۵۰، چرا پاسخ «ب» را نادرست دانستیم؟
۴۵. در آزمون پاسخ‌گزینی ۵۱، چرا پاسخ «ب» را نادرست دانستیم؟
۴۶. تعداد و نوع تکواژهای واژهٔ گفتند را تعیین کنید.
۴۷. تعداد و نوع تکواژهای جملهٔ دو کیلو نان به من بده را تعیین کنید.
۴۸. هجاها و تکواژهای مصراع اول این بیت حافظ را با واج نگاری از یکدیگر تفکیک کنید:
- سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد
وانچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد
۴۹. تکواژهای رشتهٔ آوایی در دیار /dardeyâr/ را مشخص کنید.
۵۰. در آزمون پاسخ‌گزینی ۵۹، چرا پاسخهای «ب» و «ج» را نادرست دانستیم؟
۵۱. در آزمون پاسخ‌گزینی ۶۰، چرا هر سه پاسخ درست است؟
۵۲. آیا واژهٔ باده /bâde/ در مقایسه با واژهٔ باد /bâd/ يك تکواژ یا دو تکواژ دارد؟
۵۳. در آزمون پاسخ‌گزینی ۷۳، چرا پاسخ «ج» را نادرست دانستیم؟
۵۴. معانی مختلف تکواژ ما، یعنی ضمیر اول شخص جمع، در فارسی کدام است؛ و آیا به نظر شما در زبانهای دیگر همین معانی را با لفظ واحد بیان می‌کنند؟
۵۵. در آزمونهای پاسخ‌گزینی ۵۵ و ۵۶، چرا آموزشگاه را دارای سه تکواژ و نازپرورده را دارای چهار تکواژ دانستیم؟
۵۶. آیا واژه‌های دشمن و دشنام و شهریار و مرداب و بخرد را باید دارای يك یا دو تکواژ دانست؟
۵۷. در آزمون پاسخ‌گزینی ۷۵، چرا پاسخ «ب» را نادرست دانستیم؟
۵۸. نقش بیمار در عبارت چشم‌بیمار چیست؟
۵۹. در آزمون پاسخ‌گزینی ۷۹، صیغهٔ فعل می‌خندید را هم دوم شخص جمع مضارع و هم سوم شخص مفرد ماضی استمراری دانستیم. بدیهی است که اجتماع این هر دو صیغه در يك عبارت ممکن نیست. بنابراین با چه ملاکی می‌توانیم محقق کنیم که در يك عبارت معین کدام يك از این دو صیغه به کار رفته است؟
۶۰. واژهٔ مهربان از چند تکواژ و چند هجا تشکیل شده است؟

۶۱. در بیت زیر، نقش مکرر را مشخص کنید:

میوه فروشی که یمن جاش بود

روبهکی خازن کالااش بود. (نظامی)

۶۲. تکواذهای اختیاری و پنهان را در عبارت زیر مشخص کنید:

من امروز شنیدم او سال گذشته سفر رفته است.

۶۳. در آزمون پاسخ‌گزینی ۷۷، چرا پاسخ «ب» را نادرست دانستیم؟

۶۴. عناصر خود سامان را در مصراع اول این بیت منسوب به حافظ از یکدیگر تفکیک کنید:

هرگرم نقش تو از لوح دل و جان نرود

هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

۶۵. عناصر سازنده مصراع اول بیت زیر را برحسب نقش آنها در جمله از یکدیگر تفکیک کنید و وابستگی هر کدام از آنها را به عنصر دیگر با خط پیکان نشان و توضیح دهید:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت

ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت. (حافظ)

۶۶. در ۳-۱۸ گفتیم که از جمله نجار تخته را با آره می‌برد می‌توان، با تغییر جای

عناصر سازنده آن، بیست و چهار جمله مختلف با معنای یکسان به دست آورد. این

بیست و چهار جمله را پیدا کنید.

تبرستان

www.tabarestan.info

پاسخ آزمونهای پاسخ‌گزینی

پاسخ	پرسش
الف، ب، ج	۲۵
الف، ب	۲۶
ب، ج، د	۲۷
ج، د	۲۸
ج	۲۹
ج	۳۰
الف، ب	۳۱
د	۳۲
ج، د	۳۳
ب	۳۴
ب، ج، د	۳۵
ج	۳۶
د	۳۷
الف	۳۸
الف، ب، ج، د	۳۹
ب، ج	۴۰
الف، ج	۴۱
الف، ج، د	۴۲
ج	۴۳
الف، د	۴۴
ب، د	۴۵
ج	۴۶
ب	۴۷
الف، ب	۴۸

پاسخ	پرسش
ج، ه	۱
ب، ه	۲
الف، ج	۳
ب	۴
الف، ب، ج، د	۵
ج	۶
الف	۷
الف، ب، ج	۸
ب	۹
د	۱۰
الف، ب، ج، د	۱۱
ب، د	۱۲
ج	۱۳
ج	۱۴
ج	۱۵
الف، ب، ج	۱۶
ج	۱۷
ب	۱۸
الف	۱۹
ب، ج	۲۰
ج، د	۲۱
الف	۲۲
الف، ب، ج	۲۳
ب، ج	۲۴

پرسش	پاسخ
۷۵	الف، د
۷۶	الف، ب، ج
۷۷	د
۷۸	ب، د
۷۹	ب، ج
۸۰	الف
۸۱	ج
۸۲	د
۸۳	د
۸۴	ب
۸۵	ب
۸۶	ج
۸۷	ب
۸۸	ج
۸۹	الف
۹۰	ج
۹۱	ب، د
۹۲	د
۹۳	ج
۹۴	د
۹۵	ج
۹۶	الف
۹۷	د
۹۸	د
۹۹	د
۱۰۰	د

پرسش	پاسخ
۴۹	الف، ج، د
۵۰	ج، ه
۵۱	ج، د
۵۲	الف
۵۳	الف، ب، ج، د
۵۴	ج، د
۵۵	ب
۵۶	ج
۵۷	ب
۵۸	د
۵۹	الف
۶۰	الف، ب، ج
۶۱	الف، ب
۶۲	ج، د
۶۳	ج
۶۴	ج، د
۶۵	ج
۶۶	الف
۶۷	ج
۶۸	الف، ب، ج
۶۹	ب
۷۰	ج
۷۱	ج
۷۲	ب، د
۷۳	الف، ب
۷۴	ب، ج، د

پاسخ آزمونهای پاسخ نگاری

۱. ریشه‌شناسی و بررسی تحول زبانها به‌شیوهٔ قدیم مسلماً بی‌فایده نبوده است، زیرا پیدایش زبان‌شناسی جدید نیز مرهون همین تحقیقات است. اما زبان‌شناسی امروز دو تفاوت عمده با زبان‌شناسی گذشته دارد: اولاً تحقیقات جزئی را یکجا گرد می‌آورد و از آنها نتایج کلی برای شناخت زبان می‌گیرد؛ ثانیاً پیش از آنکه زبان را از دیدگاه تحول آن بنگرد، به‌ساخت و کارکرد زبان در یک زمان معین می‌پردازد. به‌عبارت دیگر، نخست چگونگی عمل زبان را موردتوجه قرار می‌دهد، سپس تحول زبان را نیز به‌اعتبار ساخت و کارکرد آن در هر دوره بررسی می‌کند. زبان‌شناس گذشته ناچار بود که بسیاری از زبانهای باستانی و زبانهای متعدد دیگر را بیاموزد؛ و حال آنکه زبان‌شناس امروز ممکن است جز زبان مادری خود زبان دیگری نداند، هرچند که دانستن زبانهای کهنه یا بیگانه قطعاً برایش بی‌فایده نیست.
۲. مسلم نیست، فقط دانش بشر هنوز نمی‌تواند با قطعیت در این باره حکم کند. در مخ آدمی قسمتی هست که ضایعات وارد برآن موجب گنگی می‌شود و به‌همین دلیل بعضی از دانشمندان فیزیولوژی و پزشکی آن را مرکز تکلم به‌شمار می‌آورند. ولی این امر هنوز از نظر علمی به‌اثبات نرسیده است (با این همه، بعضی از گرایشهای جدید روان‌شناسی و حتی زبان‌شناسی فطری بودن زبان را پذیرفته‌اند).

۳. نشانه چیزی است که بر چیز دیگری جز خودش دلالت می‌کند، یعنی جانشین چیز دیگری می‌شود و بنابراین عیناً منطبق با آن چیز نیست. جانوران معمولاً نمی‌توانند چیزی را جز آنچه هست ببینند و از همین‌روست که (جز در مورد معدودی از جانوران بسیار باهوش) حتی از تشخیص تصویر خود در آینه عاجزند، یعنی نمی‌توانند آن را نماینده خود بدانند. جانوران، به‌طریق اولی، از تشخیص تصویر اشیا (به‌صورت عکاسی و نقاشی) نیز عاجزند تا چه رسد به نشانه‌های زبان که بیشتر آنها صددرصد قراردادی است. انسان در واقع حیوانی است که می‌تواند در عین حال هم خود شیء (مثلاً باران) را و هم چیز دیگری (مثلاً لفظ باران) را که جانشین آن شده است (و ممکن است هیچ مشابهتی نیز با آن نداشته باشد) ببیند و میان آنها نسبت تساوی برقرار کند. بنابراین کاربرد نشانه، خاصه نشانه‌های وضعی، را می‌توان یکی از امتیازات عمده بشر بر جانوران دانست. (از این لحاظ حتی می‌توانیم در تعریف انسان بگوییم: حیوان واضع).

۴. همه اجزای زبان به یکدیگر وابسته‌اند، یا بهتر بگوییم، به نحوی با یکدیگر رابطه دارند. از اینجا نباید نتیجه گرفت که این رابطه در همه مراتب زبان به یک اندازه است. در بعضی از قسمتهای زبان (خاصه واجها یا تکواذهای دستوری) نسبت به قسمتهای دیگر (مثلاً واژگان) رابطه نزدیکتری هست، چنانکه اگر جزئی از اجزای آنها تغییر کند دیگر اجزاء نیز تغییر می‌کنند. این رابطه هرچه تعداد اجزای یک قسمت کمتر باشد (یا به عبارت دیگر، هرچه گروه آنها محدودتر باشد) نزدیکتر است؛ و بعکس هر چه تعداد اجزاء بیشتر باشد (یعنی متعلق به فهرست باز و گروه نامحدود باشند) سست‌تر می‌شود. به‌رحال در هر گروهی، خاصه گروه محدود، نمی‌توان یک جزء را بدون در نظر گرفتن اجزای دیگر بررسی کرد.

۵. زبان نخست با تکواذهای دستوری یا دستور زبان، یعنی با استفاده از عناصری که در عالم خارج مصداق ندارند، واقعیت سه‌بعدی را بیان می‌کند. در حقیقت علت وجود دستور زبان در همه زبانها ناشی از همین ضرورت است. مثلاً تعداد عناصر یک جمله معمولاً بیشتر از تعداد مصداقهای آن در عالم خارج است، زیرا در کلام اجزایی هست که فقط برای نشان دادن رابطه میان عناصر کلام آورده شده است، نه به‌اعتبار بیان صورتی در عالم خارج؛ مانند فعل اسنادی است در جمله علی عاقل است، یا

«کسرۀ اضافه» در عبارت خانۀ علی، یا حرف اضافه از در جملۀ از پدرم شنیدم. زبان برای کارکرد خود احتیاج به عامل دیگری هم دارد که آن را محور جانشینی نامیدیم. بنابراین وجود محور جانشینی و تناسب آن با محور همنشینی نیز یکی از راههای مقابله زبان با محدودیت يك بعدی است.

۶. تفاوت اصلی زبان انسان و «زبان» جانوران در تجزیۀ دوگانه زبان انسان است. زیرا در «زبان» جانوران، اگر هم نشانه‌هایی برای ارتباط با هم‌نوعانشان وجود داشته باشد، این نشانه‌ها یکپارچه و تقسیم‌ناپذیرند؛ و حال آنکه نشانه‌های زبانهای بشری به دو سطح تجزیه می‌شوند: یکی تکواژها، یعنی اجزایی که هم صورتی صوتی و هم محتوایی معنایی دارند؛ و دیگر واجها، یعنی اجزایی که فقط صوتی بدون محتوایی معنایی دارند. به بیان دقیقتر، تفاوت اصلی میان زبان انسان و «زبان» جانوران وجود همین سطح دوم یعنی واجهاست. با این حال نباید فراموش کرد که علم ما به «زبان» جانوران بسیار ناقص است و هنوز نمی‌توان در این باره با قاطعیت حکم کرد.

۷. هر صوتی از نظر فیزیکی دارای اجزای بی‌شمار است، اما آنچه از نظر زبان اهمیت دارد وجود یا تعداد این اجزاء نیست، بلکه نوع استفاده از آنها در هر زبانی است. بنابراین هر واجی از نظر فیزیکی صوتهای مختلف دارد، اما از لحاظ زبان باید آن را صوتی واحد و تجزیه‌ناپذیر دانست. تفاوت اصلی آواشناسی و واج‌شناسی نیز همین است: آواشناسی به بررسی آواها از لحاظ تولید آنها در اندامهای گویایی بشر در همه زبانها می‌پردازد؛ و حال آنکه واج‌شناسی آواها را از لحاظ وحدت ترکیبی و نقش آنها در يك زبان معین بررسی می‌کند.

۸. مسلماً چنین ادعایی نمی‌توان کرد، زیرا هیچ سخنی نیست که یکی از نقشهای چهارگانه زبان (← ۱-۲۷) مطلقاً در آن نباشد. تفاوت فقط در درجات اهمیت آنهاست: در يك سخن نقش تکیه‌گاه اندیشه قویتر است (مانند رساله‌های علمی) و در سخن دیگر نقش ارتباط (مانند زبان روزمره)، ولی در هر دو سخن اثری از زیبایی هنری و حدیث نفس نیز می‌توان یافت. از این قرار، چنانکه در آزمون پاسخ‌گویی ۹ دیده شد، درجات اهمیت نقشهای زبان در شعر تغزلی بترتیب عبارت است از: زیبایی کلام، حدیث نفس، ایجاد ارتباط، تکیه‌گاه اندیشه. اما در بعضی از شعرها (مثلاً اشعار حکمی) ممکن است حتی نقش تکیه‌گاه اندیشه مهمتر از نقشهای دیگر باشد.

۹. اولاً ارتباط روزمره مختل می‌شود و اگر وسیله ارتباطی دیگری جانشین زبان نشود، بکلی از میان می‌رود و به‌حدّ رابطه از راه غرایز جسمانی و عواطف ابتدایی تنزل می‌کند. ثانیاً رابطه با گذشته قطع می‌شود و تحول تاریخی بشر از حرکت باز می‌ماند. در نتیجه، چون تجربه گذشتگان به نسل کنونی (و آینده) نمی‌رسد و در خود يك نسل نیز تجربه‌های افراد به یکدیگر منتقل نمی‌گردد، و از سوی دیگر، چون سازمانها و نهادهای اجتماعی، که از حیث صورت و محتوا متکی بر زبان‌اند، تدریجاً کارایی خود را از دست می‌دهند، ناچار سیر تمدن و فرهنگ متوقف می‌ماند و سپس به‌قهقرا باز می‌گردد، چه بسا تا جایی که انسان به مرحله حیوانی سقوط کند. البته همه این عواقب در صورتی به بار می‌آید که وسیله ارتباطی دیگری به جای زبان به کار نرود. در وضع فعلی تمدن بشر بعید می‌نماید که هیچ وسیله دیگری بتواند کار زبان را انجام دهد.

۱۰. گوینده اخبار: فرستنده؛ اخبار: پیام؛ شنونده (یا شنوندگان): گیرنده. (دقت کنید که معنای فرستنده و گیرنده در این مورد خاص با معنای مصطلح آن فرق دارد.)

۱۱. نخست نشانه‌ای طبیعی است که دلالت بر وجود آتش می‌کند و مقدار آن حاکی از شدت و ضعف آتش است (دود بسیار احتمالاً نشانه حریق است). سپس ممکن است به صورت نشانه وضعی نیز به کار رود، یعنی برحسب قرارداد قبلی به قصد ایجاد ارتباط (مثلاً برای اعلام خطر یا اعلام جنگ) به وجود آمده باشد.

۱۲. مجموع اطلاعی را که از این پیام حاصل می‌شود می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) آنچه به قصد گوینده مربوط نیست: مثلاً اینکه گوینده با شما آشنا یا ناآشناست، و اگر ناآشنا باشد، زن است یا مرد، کودک است یا بالغ یا پیر، حیثاً نگران است یا خشنود، هیجان‌زده است یا آرام، خواب‌آلوده است یا هشیار و جز اینها. این را می‌توان اطلاعی دانست که به‌طور غیرمستقیم از پیام برمی‌آید و نه از معنای صریح پیام.

ب) آنچه به قصد گوینده مربوط است، یعنی اطلاعی که از معنای صریح پیام برمی‌آید. در این مورد، «مقدار اطلاع» برحسب «انتظار» شنونده تعیین می‌شود: اگر مثلاً فصل زمستان باشد و هوا ابری باشد طبعاً خود شنونده انتظار دارد که برف بیارد و در این صورت مقدار اطلاعی که از پیام حاصل می‌شود

ناچیز است؛ به عکس، اگر فرضاً هوا گرم و آسمان آفتابی باشد مقدار اطلاع پیام بالاست، زیرا شنونده انتظار باریدن برف ندارد. پس برحسب درجه انتظار شنونده، مقدار اطلاع پیام کاهش یا افزایش می یابد.

باید دانست که مقدار اطلاع مربوط به معنای پیام نیست، زیرا معنای آن در همه موارد فوق یکسان و ثابت است.

۱۳. از عهده این کار بر نمی آید، زیرا براساس واقعیت، حتی اگر واجگان این زبان را هم بشناسد، نمی تواند تعداد واژه های مستعمل در زبان یا اندازه و ساختمان جمله ها، یعنی صرف و نحو آن را تعیین کند. این کار فقط با شناخت مستقیم خود زبان ممکن است و بس (برای اطلاع بیشتر ← ۱-۳۲). نمی باید اضافه کنیم که مثلاً در مورد زبانهای هند و اروپایی، با اینکه هم از گذشته دور و هم از وضع کنونی این زبانها اسناد و شواهد کافی در دست است و تردیدی نیست که این زبانها اصل واحد و مشترکی داشته اند، هنوز نتوانسته اند این اصل را «بازسازی» کنند و آنچه در این زمینه عنوان کرده اند حدس و گمانی بیش نیست.

۱۴. همیشه چنین نیست. به بیان دقیقتر، جای واحدها در زنجیر کلام بتنهایی نمی تواند مقوله و نقش آنها را تعیین کند. مثلاً در جمله من دیروز یک زن... دیدم، اگر واژه دبیر را در جای خالی بنشانیم، اولاً زن دبیر ممکن است مضاف و مضاف الیه باشد (به معنای «همسر مردی که دبیر است») و ثانیاً اگر هم دبیر شغل زن را مشخص کند تازه مسلم نیست که از نظر دستوری بتوان آن را معادل صفتیهای مانند زیبا یا دانا یا آزموده به شمار آورد. (بعضی از دستوریان آن را صفت و بعضی اسم می شمارند و بعضی حتی هویتهای دیگر برای آن قایل اند.)

دانستن این نکته (که در رساله حاضر فرصت بیان آن به دست نیامد) نیز لازم است که در زبان شناسی ساختاری برای بررسی واقعیتها دو شیوه مختلف به کار می رود: شیوه توزیعی و شیوه نقشی. در شیوه نخست فقط براساس جای واحدها در زنجیر کلام می کوشند تا خصوصیتهای آنها را تعیین کنند. برطبق شیوه دوم جای واحدها بتنهایی معتبر نیست، بلکه نخست باید نقش آنها را در نظر گرفت (برای اطلاع بیشتر ← ۳-۱۸ تا ۲۱).

۱۵. با پیدا کردن جفتهای کمینه ای که در آنها /s/ آغازی در تقابل با واجهای آغازی

دیگری قرار گیرد و موجب تمایز معنایی شود، مثلاً جفتهای کمینه زیر:

سر /sar/ ~ پر /par/

سم /som/ ~ گم /gom/

سن /sen/ ~ جن /jen/

سال /sâl/ ~ بال /bâl/

سوک /suk/ ~ خوک /quk/

سیب /sib/ ~ شیب /šib/

چنانکه پیداست، در این مثالها هنگامی که يك واج دیگر به جای واج آغازی /s/ قرار می دهیم، واژه های دیگری با معنای دیگری به دست می آید.

۱۶. زیرا موجب تمایز معنایی نمی شود. به بیان دقیقتر، در فارسی جفت کمینه ای نیست که در آن فقط بر اثر تفاوت نواخت تفاوت معنی حاصل شود. از اینجا نباید نتیجه گرفت که نواخت در زبان فارسی وجود ندارد. نواخت یکی از خصوصیت‌هایی است که همیشه همراه هر صوتی هست، منتها این خصوصیت در بعضی از زبانها (مثلاً چینی) برای تمایز معنایی به کار می رود و در بعضی از زبانها (مثلاً فارسی) برای این منظور به کار نمی رود. در نتیجه، نواخت در آن زبانها معتبر است و در این زبانها معتبر نیست.

۱۷. زیرا جفت کمینه به دو واژه ای اطلاق می شود که تفاوت میان آنها در حداقل (معمولاً در يك واج) باشد. بنابراین چون تفاوت گفتار /goftâr/ با گفتار /kaftâr/ و تفاوت رفتن /raftan/ با رُستن /rostan/ در دو واج است (یعنی در حداقل نیست) آنها را جفت کمینه نمی دانیم (با این همه باید دانست، در مواردی که حداقل به دست نیاید، احیاناً می توان از چنین جفتهایی نیز استفاده کرد).

۱۸. مصوت /â/ (همچنان که مصوتهای /u/ و /i/) معمولاً کشیده ادا می شود، جز هنگامی که مقدم بر /n/ پایانی باشد.

۱۹. زیرا در واژه نخست پیش از يك صامت پایانی و در واژه دوم پیش از دو صامت پایانی آمده است. در فارسی هر مصوت کوتاهی که پیش از دو صامت پایانی بیاید کشیده ادا می شود.

۲۰. معتبر نیست، زیرا اولاً خودبخودی و اجباری است (یا به بیان دقیقتر، ناشی از بافت آوایی واژه است و نه انتخاب گوینده)، ثانیاً جفت کمینه ای در فارسی نیست که در آن

تفاوت امتداد مصوتها موجب تمایز معنایی شود.

۲۱. [zan] و [za:nd]

۲۲. تعریف /p/: صامت لبی بی واك غیر غنه؛

تعریف /v/: صامت لب و دندانی واكدار؛

تعریف /q/: صامت نرمکامی واكدار؛

تعریف /c/: صامت مرکب (tʃ) بی واك.

۲۳. همیشه چنین نیست، چنانکه در واژه عطشان /'atʃʃân/.

۲۴. هريك از این واژه‌ها از دو مصوت و چهار صامت تشکیل شده‌اند، زیرا واج نگاری آنها

بترتیب از این قرار است:

/jowhar/ جوهر

/nowzâd/ نوزاد

/powzâr/ پوزار (= «پا افزار»)

/zowraq/ زورق

۲۵. نه، زیرا مثلاً در واژه‌های زیر، /ow/ در تقابل با /o/ قرار می‌گیرد:

طوف /toʋf/ ~ تف /toʋf/

جوز /jowz/ ~ جز /joz/

دور /dowr/ ~ در /dor(r)/

گوهر /gowhar/ ~ گهر /gohar/

۲۶. این واژه امروزه /xord/ تلفظ می‌شود، ولی تا یکی دو قرن پیش /xard/ تلفظ

می‌شده است. البته لازم نیست که امروز هم در تلفظ واژه‌ها شیوه قدیم را رعایت کنیم،

ولی در این شعر خاص به حکم قافیه باید آن را /xard/ بخوانیم.

۲۷. تحول اساسی مصوت‌های فارسی در امتداد آنهاست، بدین معنی که در گذشته سه

مصوت کوتاه (e, o, a) در برابر سه مصوت بلند یا کشیده (i, u, â) وجود داشته و

این تفاوت معتبر بوده است. اما امروز تفاوت آنها فقط در واجگاه آنهاست و اگر

تفاوت امتداد باشد خودبخودی و جبری است و نه وابسته به انتخاب اهل زبان. پس

تفاوت امتداد مصوتها امروز دیگر موجب تمایز معنایی نمی‌شود و بنابراین نباید آن را

معتبر دانست. اینکه آیا در گذشته مصوت‌های کوتاه و بلند فارسی تفاوت واجگاه هم

داشته‌اند یا نه امری است که بیقین نمی‌توان معلوم کرد، اما از قراین پیداست که در گذشته واجگاه آنها یکسان بوده است.

۲۸. در فارسی حداقل هجا cv (يك صامت + يك مصوت) و حداکثر هجا cvcc (يك صامت + يك مصوت + دو صامت) و ندرتاً cvccc (يك صامت + يك مصوت + سه صامت) است.

۲۹. همزه آغازی اگر در آغاز جمله بیاید، مانند همزه او در جمله او را دیدم /u rā didam/، مرزنامی اجباری است، یعنی همیشه تلفظ می‌شود. و اگر در میان جمله بیاید، مانند همزه او در جمله دیروز او را دیدم، مرزنامی اختیاری است، زیرا گوینده به اختیار خود می‌تواند آن را تلفظ کند یا نکند /diruz u rā didam/.

۳۰. تلفظ این دو واژه کاملاً یکسان است (arz) جز اینکه در فارسی رسمی (و نه فارسی محاوره‌ای) واج آغازی در ارز قابل حذف است و در عرض قابل حذف نیست (یا به عبارت دقیقتر، ارز /arz/ را در میان جمله گاهی می‌توان /arz/ هم تلفظ کرد).

۳۱. زیرا در فارسی صامتهای پایانی واکدار و بی‌واک معمولاً در تقابل قرار نمی‌گیرند و بنابراین چون تمایز معنایی ایجاد نمی‌کنند کار ارتباطی زبان مختل نمی‌شود. از این روست که اگر هم /-k/ پایانی [-g] تلفظ شود واژه دیگری با معنای دیگری از آن به دست نمی‌آید (مگر در مورد جفتهای بسیار کمیابی نظیر بانک و بانگ).

۳۲. تلفظ /k-/ آغازی در دو واژه گرد و کارد کاملاً یکسان نیست، بدین معنی که واجگاه آن در واژه دوم به‌سوی نرمکام گرایش دارد و باصطلاح نرمکامی می‌شود (به سبب همگونی با مصوت /ā/ که واجگاه آن در پسین دهان است). اما چون این تفاوت خودبخودی و اجباری است و موجب تمایز معنایی نمی‌شود پس در زبان فارسی معتبر نیست و این دو نوع /k-/ را باید گونه‌های یکدیگر دانست.

۳۳. چون تلفظ همزه آغازی در ارز به حکم زبان اجباری و در آن به حکم وزن شعر محذوف است، واج نگاری و هجابندی آن مصراع به این صورت است:

'a-zân-be-dey-re-mo-qâ-nam-'a-ziz-mi-dâ-rand.

۳۴. کسره اضافه /-e/ و واو عطف /-o/ و فعل اسنادی /-ast/ (همزه است همیشه محذوف نیست، چنانکه معمولاً در ماضی نقلی افعال).

۳۵. در تکواذهای زبان فارسی /k/ و /g/ پس از /-š-/ در تقابل قرار نمی‌گیرند و به همین

- سبب در این موضع غالباً به جای یکدیگر به کار می‌روند، چنانکه در زبان جاری لشکر /laškar/ را [lašgar] و پزشک /pezešk/ را [pezešg] تلفظ می‌کنند. اما در مورد مشکل چون این کلمه عربی است و در این زبان واج /g/ وجود ندارد بهتر است که در زبان رسمی آن را با /k/ تلفظ کنیم.
۳۶. زیرا در فارسی اولاً /-k/ و /-g/ پایانی معمولاً در تقابل قرار نمی‌گیرند، ثانیاً صامت کامی پایانی پس از /-n/ همیشه واگذار است (یعنی همیشه /-g/ است نه /-k/).
۳۷. تفاوت فقط در واج پایانی آنهاست که صامت صفیری است، ولی در عروس /'arus/ بی‌واک است و در عروض /'aruz/ واگذار.
۳۸. به سبب همگون شدن [x] با [t]. چون صامت اخیر بی‌واک است باعث می‌شود که /-q-/ نیز بی‌واک شود و به صورت [x] درآید.
۳۹. اگر منفرد به کار روند تفاوتی میان آنها نیست؛ اما در ترکیب، اگر مصوتی به دنبال آنها بیاید صد تغییر نمی‌کند، ولی صامت پایانی سدّ مکرر (یا مشدد) می‌شود، چنانکه در سدّ رودخانه /sadd-e rudxâne/.
۴۰. واژه بانوان از دو تکواژ بانو /bānu/ و نشانه جمع /-ân/ تشکیل شده و در عین حال تغییری در آن روی داده است، یعنی مصوت پایانی /-u/ در تکواژ بانو مبدل به /-o/ شده، سپس برای پرهیز از التقای مصوتها، صامت میانجی /-v-/ در میان دو تکواژ قرار گرفته است. بنابراین ترکیب واجی این واژه بدین قرار است: /bāno-v-ân/.
۴۱. واژه هفتگی از واژه هفته (مركب از دو تکواژ هفت /haft/ و «کسره» مشابهت /-e/ به اضافه «یای نسبت») «یای صفت‌ساز») یعنی تکواژ /-i/ تشکیل شده و برای پرهیز از التقای مصوتها صامت میانجی /-g-/ در میان آنها قرار گرفته است، بدین صورت: /haft-e-g-i/.
۴۲. وقوع /-iy-/ در يك تکواژ ممکن نیست نه در مرز دو تکواژ. واژه آدمیان از تکواژ /'adam/ به اضافه «یای نسبت» (یعنی تکواژ /-i/) به اضافه صامت میانجی (یعنی /-y-/ به اضافه نشانه جمع (یعنی تکواژ /-ân/) تشکیل شده است، بدین صورت: /'adam-i-y-ân/.
۴۳. تغییر کل بر اثر تغییر یکی از اجزاء فقط در فهرست بسته و گروه محدود ممکن است،

نه در همه سطوح زبان. تغییر جزء مثلاً در دستگاه شمار که از دو واحد تشکیل شده است (← ۱-۱۵) یا در واجگان زبان که گروه محدودی دارد کل دستگاه را تغییر می‌دهد، ولی مثلاً در واژگان زبان که فهرست باز و گروه نامحدود دارد باعث دگرگونی ساختار آن نمی‌شود (← آزمون پاسخ‌نگاری ۴). بنابراین، در فهرست باز، اگر جزء تغییر کند کل تماماً دگرگون نمی‌شود، بلکه تغییری در حد افزایش یا کاهش همان جزء در آن روی می‌دهد.

۴۴. تعریف صوری همیشه بتنهایی کافی نیست و گاهی نیز باید آن را به‌مدد تعریف معنایی کامل کرد، مثلاً در مورد تعریف دو نشانه جمع *-ân* /ان و *-hâ* /ها و علت تفاوت آنها در فارسی (وقتی که می‌گوییم *-ân* /- نشانۀ جمع اسامی جانداران است درواقع تعریف معنایی کرده‌ایم).

۴۵. شك نیست که واژه خوب در جمله خوب گفت بر جای قید نشست است، اما این دلیل نمی‌شود که در جای دیگر صفت یا اسم نباشد (چنانکه در هوای خوب یا خوبان جهان).

۴۶. این واژه از سه تکواژ تشکیل شده است: (۱) */gof-* / ماده فعل، تکواژ قاموسی؛ (۲) *-t-* / نشانه ماضی، تکواژ دستوری؛ (۳) *-and* / نشانه سوم شخص جمع، تکواژ دستوری.

۴۷. این جمله از هفت تکواژ تشکیل شده است: (۱) */do/* تکواژ قاموسی؛ (۲) */kilo/* تکواژ قاموسی؛ (۳) */nân/* تکواژ قاموسی؛ (۴) */be/* تکواژ دستوری؛ (۵) */man/* تکواژ دستوری؛ (۶) */be-* تکواژه دستوری؛ (۷) */-deh/* تکواژ قاموسی.

۴۸. این مصراع سیزده هجا و سیزده تکواژ دارد:
تفکیک هجاها:

sâl-hâ-del-ta-la-be-jâ-me-ja-maz-mâ-mi-kard

تفکیک تکواژها:

/sâl/-hâ/ del/talab/-e/jâm/-e/jam/az/mâ/mi/-kar/-d/

۴۹. پیشاپیش نمی‌توان گفت که این رشته آوایی دارای دو یا سه تکواژ است. بنابراین تکواژهای آن را، برحسب معنای متفاوت آن در جمله، به دو صورت می‌توان مشخص کرد:

(۱) /dar/ deyâr/ (دو تکواژ)

(۲) /dard/-e/yâr/ (سه تکواژ)

این دو معنای متفاوت را شاعری در يك بیت نشان داده است:

دردا که در دیار شما درد یار نیست

آنجا که درد یار نباشد دیار نیست

۵۰. واژه تلویزیون در زبانهای دیگر (فرانسه یا انگلیسی) پیش از يك تکواژ دارد

(/tele/vis-/-ion/) ولی در فارسی به عنوان يك تکواژ وارد شده است و باید آن را

يك تکواژ به شمار آورد.

۵۱. به سبب معانی و ساختهای مختلف سرباز: ^{تبرستان} ^{www.tabarestan-ares.info} «سپاهی» باشد يك تکواژ

(در اصل دارای دو تکواژ سر /sar/ و باز /bâz/ به معنای «کسی که سر می‌بازد») و

اگر به معنای «سرگشوده» باشد (/sar/bâz/) دو تکواژ، و اگر میان دو تکواژ اخیر

کسره اضافه بیاید (/sar-e/bâz/) سه تکواژ دارد. تکرار می‌کنیم که هر رشته آوایی

مجموعه‌ای از امکانات معنایی است که فقط یکی یا بعضی از آنها عملاً در پیام

صورت می‌پذیرد (← ۳-۳).

۵۲. باده /bâde/ در مقایسه با باد /bâd/ البته يك واج بیشتر دارد؛ ولی این لزوماً

به معنای آن نیست که از دو تکواژ تشکیل شده باشد، زیرا نسبتی با باد ندارد. حال

آنکه مثلاً در مورد واژه‌های ماله /mâle/ و دندانه /dandâne/ و دسته

/daste/ چنین نیست، زیرا هر يك از اینها دو تکواژ دارد (← ۲-۲۰).

۵۳. زیرا پرسش ما درباره تعیین هويت دستوری این واژه از نظر صرفی است، والّا شك

نیست که از نظر نحوی باید آن را نهاد و گزاره بدانیم.

۵۴. ما در فارسی معانی مختلف دارد، از جمله: «من + تو»، «من + شما»، «من + او»،

«من + آنها»، «من + تو + او»، «من + شما + او»، «من + تو + آنها»، «من + شما

+ آنها». زبانهایی هستند که برای بیان هر يك از این معانی الفاظ متفاوت دارند.

بنابراین پیشاپیش نمی‌توان بیقین گفت که فلان زبان برای بیان ضمیر اول شخص جمع

باید چند لفظ داشته باشد.

۵۵. ترکیب تکواژهای آموزشگاه از این قرار است: /'âmuz/ ماده فعل آموختن +

/-es-/ نشانه اسم مصدر + /-gâh/ پسوند مکان؛ و ترکیب تکواژهای

نازپرورده از این قرار: /parvar-/+nâz/ ماده فعل پروردن + /-d-/ نشانه ماضی + /-e/ نشانه صفت مفعولی.

۵۶. واژه های دشمن و دشنام گرچه در اصل از دو تکواژ تشکیل شده اند، چون امروز پیشوند /doš-/ دیگر فعال نیست، باید آنها را یک تکواژ بدانیم. اما شهریار و مرداب را هنوز هم می توان مرکب از دو تکواژ دانست: /šahr-/-yâr/ و /mord-/-âb/ (= «مرده آب»).

در مورد تعداد تکواژهای بخرد /bexrad/ جای بحث است؛ زیرا این واژه در اصل از دو تکواژ، یکی حرف اضافه به /be-/ و دیگری تکواژ قاموسی خرد /xerad/، تشکیل شده، اما در ساخت واجی آن تغییری روی داده و آن حذف مصوت اول خرد و تبدیل آن به /-xrad/ است. بنابراین برحسب دیدگاههای مختلف می توان آن را یک یا دو تکواژ به شمار آوریم.

باید دانست که تقسیم کلام به تکواژ با همه اهمیتی که در زبان شناسی دارد اولاً همیشه با قطعیت صورت نمی گیرد؛ ثانیاً این عدم قطعیت را نباید دلیل ضعف روشهای زبان شناسی ساختاری بدانیم، زیرا در نهایت برحسب دیدگاههای مختلف می توانیم متفاوت حکم کنیم.

۵۷. زیرا این تعریف معنایی است و تعریف معنایی نمی تواند جامع و مانع باشد. تعریف جمله به عنوان «عبارتی که دارای معنای کاملی باشد» ملاک قاطعی برای تمیز جمله از غیر جمله به دست نمی دهد، زیرا دقیقاً مشخص نمی کند که منظور از «معنای کامل» چیست. اگر بگویند که مثلاً معنای دیروز یا دیوار باغ کامل نیست زیرا شنونده منتظر دنباله کلام می ماند، عین همین استدلال را در مورد شنیدم نیز می توان به کار برد.

۵۸. برحسب اینکه اسم یا صفت باشد نقش آن فرق می کند. بیمار در این عبارت اگر اسم باشد «مضاف الیه» است و اگر صفت باشد «نعت» است.

۵۹. با استفاده از ملاک تکواژ اختیاری (یعنی در این مورد ضمیر شما یا ضمیر او). می خندید در شما می خندید دوم شخص جمع مضارع است و در او می خندید سوم شخص مفرد ماضی استمراری.

۶۰. این واژه در اصل از دو تکواژ /mehr-/ و /-bân/ تشکیل شده است و بنابراین دو

تکواژ دارد؛ اما در تلفظ غالباً آن را /mehrābān/ ادا می‌کنند، یعنی يك مصوت میانجی /-a-/ (که در قدیم به آن «نیم‌فترحه» می‌گفته‌اند) به آن می‌افزایند. بنابراین تعداد هجاهای آن بسته به تلفظ آن است: /mehr-bān/ دو هجا و /meh-ra-bān/ سه هجا دارد.

۶۱. اگر جملهٔ پیرو که یمن جاش بود را از این عبارت حذف کنیم آنچه باقی می‌ماند این است: میوه فروشی روبه‌کی خازن کالاش بود. در این جمله، میوه‌فروشی نقش -ش (در کالاش) را تکرار می‌کند و بنابراین می‌توان آن را حذف کرد، بی‌آنکه نقش عناصر بازمانده یا ساخت نحوی جمله تغییر کند: روبه‌کی خازن کالاش بود؛ و نیز می‌توان -ش را حذف کرد و میوه‌فروشی را به جای آن قرار داد، بی‌آنکه معنای جمله یا نقش عناصر دیگر آن تغییر کند: روبه‌کی خازن کالای میوه‌فروشی بود (البته در جملهٔ اخیر، به حکم دستور زبان، يك «کسرۀ اضافه»، که استعمال آن با ضمیر ملکی پیوسته -ش جایز نیست، میان کالا و میوه‌فروشی افزوده می‌شود).

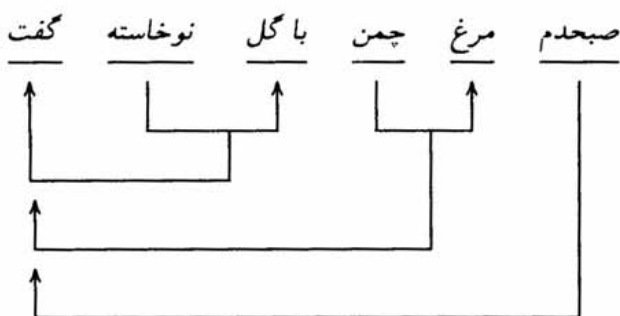
۶۲. در این عبارت، ضمیرهای من و او تکواژهای اختیاری‌اند؛ زیرا می‌توان آنها را حذف کرد بی‌آنکه نقش عناصر موجود و ساخت نحوی عبارت و معنای آن تغییر کند: امروز شنیدم سال گذشته سفر رفته است.

سه تکواژ پنهان که و در و به نیز در این عبارت هست که اگر آنها را آشکار کنیم نقش عناصر موجود و ساخت نحوی عبارت و معنای آن تغییر نخواهد کرد: من امروز شنیدم که او در سال گذشته به سفر رفته است.

۶۳. -آت البته يك تکواژ است، ولی این ثابت نمی‌کند که آمیزه باشد؛ زیرا آمیزه نیز يك تکواژ بیش ندارد، جز اینکه دارای دو هویت دستوری است. پس آنچه ثابت می‌کند که -آت در جملهٔ نامۀات را خواندم آمیزه نیست همان هویت دستوری یگانۀ آن است (ضمیر ملکی پیوستهٔ دوم شخص مفرد).

۶۴. عناصر خودسامان این جمله برحسب نظم موجود آنها عبارت‌اند از: هرگز + م + نقش تو + از لوح دل و جان + نرود.

۶۵. عناصر سازندۀ این جمله و وابستگی نقش آنها بدین صورت است:



در این جمله، چنانکه در نمودار فوق پیداست، همهٔ عناصر به‌هستهٔ مرکزی یعنی گفت وابسته‌اند. پس جز گفت هر يك از عناصر دیگر یا همهٔ آنها را می‌توان حذف کرد، بی‌آنکه ساخت نحوی جمله تغییر کند:

(صبحدم) (مرغ چمن) (با گل نوخاسته) گفت

چمن و نوخاسته نیز چون به‌عناصر دیگری وابسته‌اند با نقش نمای آنها (یعنی «کسرهٔ اضافه») قابل حذف‌اند:

(صبحدم) (مرغ چمن) (با گل) (نوخاسته) گفت

۶۶. ۱) نجار تخته را با اره می‌برد

۲) نجار تخته را می‌برد با اره

۳) نجار با اره تخته را می‌برد

۴) نجار با اره می‌برد تخته را

۵) نجار می‌برد تخته را با اره

۶) نجار می‌برد با اره تخته را

۷) تخته را نجار با اره می‌برد

۸) تخته را نجار می‌برد با اره

۹) تخته را با اره نجار می‌برد

۱۰) تخته را با اره می‌برد نجار

۱۱) تخته را می‌برد نجار با اره

۱۲) تخته را می‌برد با اره نجار

۱۳) با اره نجار تخته را می‌برد

۱۴) با اره نجار می‌برد تخته را

۱۵) با اره تخته را نجار می‌برد

۱۶) با اره تخته را می‌برد نجار

۱۷) با اره می‌برد نجار تخته را

۱۸) با اره می‌برد تخته را نجار

۱۹) می‌برد نجار تخته را با اره

۲۰) می‌برد نجار با اره تخته را

۲۱) می‌برد تخته را نجار با اره

۲۲) می‌برد تخته را با اره نجار

۲۳) می‌برد با اره نجار تخته را

۲۴) می‌برد با اره تخته را نجار

فهرست راهنما

جریان بر خط مستقیم ۱۷-۱،	پیام ۱-۲۹، ۱-۳۰، ۱-۳۴	آمیزه ۳-۱۰
۱۸-۱	پیرو ۳-۲۶، ۳-۲۷	آوا ۲-۲
جفت کمینه ۲-۶	پی واژ ۲-۲۰	آوانگاری ۲-۶
جفت واج یکسان ۲-۲۴	تباين ۱-۳۴	آهنگ ۲-۲
جمله ۳-۹	تجانس ← همگونی	ابتدا به ساکن ۲-۱۲
جمله پایه ← پایه	تجربه ۱-۲۵	ابهام ۳-۳
جمله پیرو ← پیرو	تجزیه دوگانه ۱-۱۹، ۱-۲۴	آتومیسیم ۱-۱۵
جمله مرکب ۳-۲۷	تحوّل واجها ۲-۱۱	اجزای کلام ۳-۸
چاکنای ۲-۷	تشدید ۲-۲۴	إخباری (وجه) ۳-۴
چاکنایی ۲-۷	تعریف ۱-۵ (ح)	ارتباط ۱-۲۷ تا ۱-۳۱
چسبانه ← پی واژ	تعریف زبان ← زبان	ارتفاع صوت ۲-۲، ۲-۳
حدیث نفس ۱-۲۷	تَنقِشی ۲-۷	استخراج واجها ۱-۳۵، ۲-۴
حذف معنی ۳-۲	تقابل ۱-۳۴	۲-۵، ۲-۶
حرف ۱-۲۰	تکریری ۲-۷	اسم ۳-۱
حرف اضافه ۳-۱۶، ۳-۱۷	تکواژ ۱-۲۰، ۱-۲۴، ۱-۲۵	اصالت ذره ← اتومیسیم
حرف مشدّد ۲-۲۴	تکواژ اجباری ۳-۱۲	اطلاع ۱-۳۰، ۱-۳۱
خشی ۲-۲۱	تکواژ اختیاری ۳-۱۲، ۳-۱۴	اعضای گفتار ← اندامهای
خودسامان ۳-۲۰، ۳-۲۱	تکواژ پنهان ۳-۱۶، ۳-۱۷	گویایی
۲۴-۳	تکواژ خودسامان ۳-۲۱،	التزامی (وجه) ۳-۴
خیشومی ۲-۷	۲۴-۳	التقای مصوتها ۲-۲۶
دال ۱-۱۱، ۱-۱۰	تکواژ دستوری ۳-۶	الگوی هجایی فارسی ۲-۱۳
درنگ ۳-۲۲	تکواژ قاموسی ۳-۶	امتداد صوت ۲-۲
دستگاه ← ساختار	تکواژ گسسته ۳-۱۱	امتداد مصوتها ۲-۹
دستگاه واجی ۲-۱۱	تکواژ نقش‌نما ۳-۲۰، ۳-۲۴	امری (وجه) ۳-۴
دستور زبان (علت وجودی)	تکواژ وابسته ۳-۲۴	اندامهای گویایی ۱-۴
۱۸-۱	تکیه ۲-۲۸، ۲-۴	ابهام ۳-۳
دلالت ۱-۱۱، ۱-۱۰، ۱-۶	تکیه‌گاه اندیشه ۱-۲۷	برابرنهاد ۱-۳۴ (ح)
دَمِشی ۲-۷	توالی مصوتها ۲-۲۶	بسامد ۳-۶
دندانی ۲-۷	جای تکواژها ۳-۱۸، ۳-۱۹	بی‌واک ۲-۷
دهانی ۲-۷	جاننشین‌سازی ۱-۳۵	پایه ۳-۲۶، ۳-۲۷

مصوّتهای پایانی ۲-۲۵	عبارت اسنادی ۳-۲۴	«را» ۳-۱۰-۳
مصوّتهای فارسی ۲-۸ تا	عبارت خودسامان ۳-۲۰	برشته سخن ← زنجیر کلام
۱۰-۲	علوم انسانی ۱-۱	زیان ۱-۲۵، ۱-۳۷
معتبر ۲-۳	عناصر جمله ۳-۲۳	زیان شناسی ۱-۱
معنی ۱-۱۰، ۳-۱، ۳-۲	غُنه ۲-۷	زیان و واقعیت ۱-۱۱، ۱-۳۲
مفهوم ۱-۱۱ (ح)	فاعل ۳-۱	۳۳-۱
مقوله دستوری ۳-۸	فرستنده ۱-۲۹	زنجیر کلام ۱-۱۷
مقوله‌های نحوی ۳-۲۴	فعل ۳-۱	زیر و بمی ۲-۲، ۲-۳
۲۵-۳	فهرست باز ۳-۵، ۳-۷، ۳-۸	ساختار ۱-۱۲ تا ۱-۱۶، ۳-۷
مکتب ← درنگ	فهرست بسته ۳-۵، ۳-۷، ۳-۸	سه امکان خط مستقیم ۳-۱۹
نحو ۳-۸	۸-۳	تا ۳-۲۲
نرمکامی ۲-۷	قوس آهنگی ۲-۲	سه صامت پایانی ۲-۱۴
نشانه ۱-۶ تا ۱-۱۱، ۱-۱۷	قید ۳-۲۱، ۳-۸	۱۶-۲
(ح)	کامی ۲-۷	سیستم ۱-۱۲
نشانه تصویری ۱-۷ تا ۱-۹	کمیت صوت ۲-۲	شدت صوت ۲-۲
نشانه طبیعی ۱-۷ تا ۱-۹	کناری ۲-۷	شمار ۱-۱۵
نشانه وضعی ۱-۷ تا ۱-۹	گروه محدود ۳-۶، ۳-۷	شناسه ۳-۲۰
نظام ← ساختار	گروه نامحدود ۳-۶، ۳-۷	صامت انسدادی چاکنایی ←
نقش ۱-۲۶	گزاره ۳-۹، ۳-۲۴، ۳-۲۶	همزه
نقش ارتباطی زبان ۱-۲۷ تا	لب و دندانی ۲-۷	صامت مرکب ۲-۷
۳۱-۱	لبی ۲-۷	صامت مکرر ۲-۲۴
نقش اصلی ۳-۲۵	لرزان ۲-۷	صامت میانجی ۲-۲۶
نقش تبیینی ۲-۴	ماهیت ۱-۵ (ح)	صامتهای فارسی ۲-۷، ۲-۱۴
نقش دوسویه ۳-۲۷	متشابه ← هماوا	صامتهای پایانی ۲-۲۲
نقش عاطفی ۲-۴	محور جانشینی ۱-۳۴ تا	صرف ۳-۸
نقش فرعی ۳-۲۵، ۳-۲۶	۳۶-۱	صفت ۳-۱
نقش مرزما ۲-۴	محور همنشینی ۱-۳۴	صفیری ۲-۷
نقش مرزمای اختیاری ۲-۱۸	مخرج صوت ۲-۷	سوت ۲-۲
نقش مکرر ۳-۱۳	مخصّص ۳-۲۰ (ح)	سورت و معنی ۳-۱، ۳-۳
نقش ممیّز ۲-۴	مدلول ۱-۱۱، ۱-۱۰	سمیرملکی ۳-۶
نقش نما ۳-۲۰، ۳-۲۴	مصدّق ۱-۱۱	لنین ۲-۲
نقشهای تکیه ۲-۲۸	مصوّت مرگب ۲-۱۰	بیارت ۳-۹

هسته مرکزی ۳-۹، ۳-۲۳،	واجگان ۲-۱۱	نقشهای زبان ۱-۲۶ تا ۱-۲۸
۳-۲۴، ۳-۲۶	واجگاه ۲-۷	نقشهای متفاوت ۳-۱۵
هسته مرکزی پایه ۳-۲۶	واج‌نگاری ۲-۶	نقشهای واج ۲-۴
هسته مرکزی پیرو ۳-۲۶	واجهای فارسی ۲-۷، ۲-۸	نقش هنری زبان ۱-۲۷
هماوا ۳-۳	واژه‌بست ← پی‌واژ	نقش یکسویه ۳-۲۶، ۳-۲۷
همبرنهاد ۱-۳۴ (ح)	واقعیت و زبان ← زبان و	نواخت ۲-۳
همزه ۲-۱۸، ۲-۱۹، ۲-۲۳،	واقعیت	نهاد ۳-۹، ۳-۲۴، ۳-۲۶
۲-۲۶	واکدار ۲-۷	نهاد اجتماعی ۱-۲، ۱-۵
همزه پایانی ۲-۲۳	واو معدوله ۲-۱۱	نیم‌مصوت ۲-۷
همگونی ۲-۲۷	هجا ۲-۱۲	وابسته ۳-۲۴
یای مجهول ۲-۱۱	هجاهای فارسی ۲-۱۲، ۲-۲۰	واج ۱-۲۰ تا ۱-۲۵، ۱-۳۵
یکسویگی ۱-۱۷	هجای باز ۲-۱۷	واج‌آرایی ۲-۱۲
	هجای بسته ۲-۱۷	واج‌شناسی ۲-۱ تا ۲-۲۷

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست انتشارات نیلوفر

رمان و داستان کوتاه

	بهرام بیضایی	آرش
ترجمه فرهاد غبرایی	امیل زولا	آسوموار
ترجمه فرهاد غبرایی	الکساندر فاده یف	آخرین نفر
ترجمه صالح حسینی	نیکوس کازانتزاکیس	آخرین وسوسه مسیح
ترجمه عبدالحمید سلطانیه	گور ویدال	آفرینش
ترجمه شیرین تعاونی	ادوارد مورگان فارستر	آن سوی حریم فرشتگان
ترجمه هما یون نورا حمر	هوشنگ گلشیری	آینه‌های درداز
ترجمه سبیده عندلیب	آندره ژید	اگر دانه نمیرد
ترجمه منوچهر بدیعی	ریچارد باخ	اوهام
ترجمه منوچهر بدیعی	ویلیام تکری	بازار خودفروشی
ترجمه صالح حسینی	سینکلر لویس	بیت
ترجمه سعید باستانی	ویلیام فاکنر	برخیز ای موسی
ترجمه صالح حسینی	نورمن میلر	برهنه‌ها و مرده‌ها (دو جلد)
ترجمه جلال بایرام	ویرجینیا وولف	به سوی فانوس دریایی
ترجمه مهدی غبرایی	ریونوسکه آکتاگاوا	پرده جهنم
ترجمه محمد قاضی	کالین مکالو	پرنده خارزار (دو جلد)
ترجمه احمد کریمی حکاک	اچ. دمی نیک	پسرک روزنامه فروش
ترجمه مهدی غبرایی	هنری فیلڈینگ	تام جونز (سرگذشت کردک سرراهی)
ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم	رومن گاری	توبیت اروپایی
ترجمه منوچهر بدیعی	ژان پل سارتر	تهوع
ترجمه م. ا. به آذین	کلود سیمون	جاده فلاندر
ترجمه فرهاد غبرایی	رومن رولان	جان شیفته (چهار جلد)
ترجمه فرهاد غبرایی	رویز مرل	جزیره
ترجمه ابوالحسن نجفی	ویلیام فاکنر	حریم
ترجمه صالح حسینی	روژه مارتین دوگار	خانواده تیبو (چهار جلد)
ترجمه محمدتقی غیاشی	ویلیام فاکنر	خشم و هیاهو
ترجمه نیره توکلی	امیل زولا	دارایی خانواده روگن
ترجمه علی بهروزی	آ.س. ما کارنکو	داستان پداگولیک (دو جلد)
ترجمه عبدالله توکل - رضا سیدحسینی	ویلیام فاکنر	داستانهای یوکتا پاتافا
ترجمه مهدی غبرایی	آندره ژید	در تنگ
	ولا دیمیر آرسنی یف	درسواوزالا
	هوشنگ گلشیری	دست تاریک، دست روشن
ترجمه صالح حسینی	جوزف کنراد	دل تاریکی
	منیرو روانی پور	دل فولاد
ترجمه حسن کامشاد	یوستین گُردیر	دنیای سوفی (داستانی درباره تاریخ فلسفه)
ترجمه محمدعلی صفریان - صالح حسینی	جیمز جویس	دوبلینی‌ها و نقد دوبلینی‌ها
ترجمه جلال بایرام	کنز ابورو اوئه	روزی که او خود اشکهای مرا پاک خواهد کرد
ترجمه مهستی بحرینی	اسماحیل کاداره	زمستان سخت

ترجمه محمدتقی غیاشی	امیل زولا	زمین
ترجمه پرتو اشراق	ایروینگ استون	ژرفای افتخار
	ناصر زراعتی	سبز
ترجمه نیره توکلی - هادی امین	بیلور کالدول	سوان و سلاطین
ترجمه عبدالله توکل	استانال	سوخ و سیاه (در جلد)
ترجمه رضا قیصریه	گابریل گارسیا مارکز	سرگذشت یک غریب
ترجمه م.ا. به آذین	رومن رولان	سفر درونی
	جعفر مدرس صادقی	سفر کسرا
ترجمه محمدتقی غیاشی	امیل زولا	سهم سگان شکاری
	منیرو روانی پور	سیریا، سیریا
	هوشنگ گلشیری	شازده احتجاب
ترجمه ابراهیم مشعری - ناصرزراعتی	رومن گاری	شبح سرگردان
ترجمه بیژن نیک بین	خورخه کاره راگومز	شب طولانی تیزدندان
ترجمه محمدتقی غیاشی	موریس ژنووا	شکار
ترجمه فرهاد غبرایی	امیل زولا	شکست
ترجمه فرهاد غبرایی	ماکسیم گورگی	شهر شیطان زرد
ترجمه رضا سیدحسینی	آلبر کامو	طاعون
	بیژن بیجاری	عرضه های کسالت
ترجمه محمد قاضی - غلامحسین میرزاصالح	جرزی کوزینسکی	عروج
ترجمه امیر جلال الدین اعلم	فرانتس کافکا	قصر
	منیرو روانی پور	کنیزو
ترجمه مهدی غبرایی	آلکسی تالستوی	کودکی نیکیتا
ترجمه فرهاد غبرایی	رومن رولان	کولابرونیون
ترجمه صالح حسینی	نیکوس کازانتزاکیس	گزارش به خاک یونان
	هرمز ریاحی	گسسته پیوسته و خورشید تابنده
ترجمه صالح حسینی	جوزف کتراد	لرد جیم
ترجمه مهدی غبرائی	رومن گاری	لیدی ال
	م.ا. به آذین	مانگدیم و خورشید چهر
ترجمه فرزانه طاهری	فرانتس کافکا - ناباکوف	مسخ و درباره مسخ
ترجمه امیرجلال الدین اعلم	فرانتس کافکا	محاكمه
ترجمه فرهاد غبرایی	سیمون شوارتزر بار	معجزه در باد و باران
ترجمه صادق چوبک	متن کهن سانسکریت	مهباره (داستانهای عشقی هندو)
	جواد حدیدی	نگاهی در آینه
ترجمه محمد قاضی	فتودور داستایفسکی	نیه توچکا
ترجمه نجف دریاوندی	ارنست همینگ وی	وداع با اسلحه
ترجمه ابوالحسن نجفی	ژیل پرو	وعده گاه شیر بلفور
ترجمه صالح حسینی	جورج اورول	۱۹۸۴
	شهریار مندنی پور	هشتمین روز زمین
ترجمه نجف دریاوندی	ویلیام فاکنر	یک گل سوخ برای امیلی

شعر

با نام گل	عبدالمعلی عظیمی
چهار مجموعه	پابلو نرودا
خاک دامنگیر	کامران بزرگ نیا
دیوان حافظ	تصحیح بهاء الدین خرمشاهی
غزلیهای سفید	ضیاء موحد
گریه در آب	عمران صلاحی

دین

قرآن کریم (ترجمه، توضیحات و واژه نامه) بهاء الدین خرمشاهی

فلسفه، نقد، تحقیق

از پست و بلند ترجمه	کریم امامی
بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب	صالح حسینی
پرسترویکا و نتایج آن	مصطفی رحیمی
پرورش خلاقیت	الکس اسپورن
تاریخ نقد جدید (جلد اول، دوم، سوم)	رنه ولک
تراژدی قدرت در شاهنامه	مصطفی رحیمی
تفسیرهای زندگی	ویل و آریل دورانت
داستایفسکی (زندگی و نقد آثار)	هانری تروایا
در ستایش شعر سکوت	هوشنگ گلشیری
درسهایی درباره ادبیات روس	ولادیمیر ناباکوف
دوزخیان روی زمین	فرانتس فانون
ذن چیست؟	ع. پاشایی
زندگی بتهوون	رومن رولان
فلسفه روشنگری	ارنست کاسیرر
گلهای نیایش (شعر و نقد سهراب سپهری)	صالح حسینی
مردی دیگر (مصاحبه با گراهام گرین)	ماری فرانسواز آلن
معنی ادبیات	علیرضا حافظی
مقالات: ادبی، زبان شناختی	علی محمد حق شناس
مقدمه‌ای بر فلسفه علم	رودلف کارناب
نظری به ترجمه	صالح حسینی
نیولوفر خاموش (نظری به شعر سهراب سپهری)	صالح حسینی

سینما و تئاتر

اتلو	ویلم شاکسپیر
دوازده رُخ	هوشنگ گلشیری
راه توفانی فرمان پسر فرمان از میان تاریکی	بهرام بیضایی
زن نانوا	مارسل پانیول
شکل فیلم	سرگئی آیزنشتاین
گروگانگیری	گابریل گارسیمارکز
	ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک
	ترجمه محمد قاضی
	ترجمه پرتو اشراق
	ترجمه حمید شریعت زاده

تاریخ

خاطرات مسعود حجازی	رویدادها و داوری (۱۳۳۹-۱۳۲۹)
ترجمه محمد قاضی	کرد و کردستان
	گذشته چراغ راه آینده است
	مصدق در محکمه نظامی
ترجمه یعقوب آزند	نگرشی بر تاریخ ایران نوین

واژه‌نامه، علمی، فنی

محمد قربانی	سیستم توزیع انرژی الکتریکی
حسین رحمتی زاده	سیم پیچی موتورهای الکتریکی
میلر والاش	طرح و رسم معماری
مختار الهی گهر	فرهنگ مصور مکانیک عمومی
صالح حبیبی	واژه نامه ادبی
غلامحسین صدری اشکانی	واژه نامه فنی

زبان و زبان‌شناسی

عبدالله توکل	بگومگوی انگلیسی
پنج استاد	دستور زبان فارسی
ابوالحسن نجفی	مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی

موسیقی

ترجمه مصطفی کمال پورتراب	سی. ای. کیتسون	هارمونی کلاسیک
--------------------------	----------------	----------------

آشپزی

منزه باقرزاده	آشپزی آسان
گلی امامی	آشپزی بدون گوشت

کتابهای زیر چاپ

ترجمه منوچهر بدیمی	جیمز جویس	اولیس (چهار جلد)
ترجمه سعیدارباب شیرانی	رنه ولک	تاریخ نقد جدید (جلد چهارم)
ترجمه منوچهر بدیمی	جیمز جویس	چهره هنرمند در جوانی
ترجمه سعید حمیدیان	آلدوس هاکسلی	دنیای فشنک نو
ترجمه فرزانه طاهری	ویلفرد گبرین و ...	راهنمای شیوه های نقد ادبی
	ناهید انواری	زنان
ترجمه شیرین تعاونی	گابریل کولت	سرانجام شری
ترجمه م. ا. به آدین	یوهان ولفگانگ فون گوته	فاوست
	ابوالحسن نجفی	فرهنگ فارسی عامیانه
ترجمه قاسم روبین	آلن رب گریه	ماندگار
ترجمه قاسم روبین	مارگریت دوراس	نوشتن، همین و تمام
ترجمه احمد میرعلانی	هوشنگ گلشیری	نیمه تاریک ماه (مجموعه داستانهای کوتاه)
	ادوارد مورگان فارستر	هواردز ایند
	تورج رهنما	یادگار خشکسالیهای باغ (منتخب داستانهای کوتاه معاصر ایران)

